

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# لک عدالت

ماهنامه تخصصی - حقوقی، سال بیست و دوم / شماره مسلسل ۲۰۹ / سرطان ۱۳۹۹

## هیأت تحریر:

- ♦ الحاج سید محمد هاشمی،
- ♦ قانونپوه محمد اشرف رسولی،
- ♦ قانونوال عبدالقدیر قیومی،
- ♦ پوهاند نصرالله ستانکزی،
- ♦ قانونپال فهیمه واحدی،
- ♦ دکتور مفتی محمدولی حنیف،
- ♦ قانوننمل محمد رحیم دقیق،
- ♦ دکتور عید محمد احمدی
- ♦ دکتور غلام حضرت برهانی،
- ♦ حلیم سروش،
- ♦ عبدالرحمان سلیمی،

## صاحب امتیاز

وزارت عدلیه د. ج. ا. ا.

## مدیر مسوول

حلیم سروش  
(۰۷۹۹۴۰۲۹۳۶)

## ویراستار

عبدالقیوم قیومی

## دیزاین جلد

مرتضی کمال و کیلیان

## امور تایپ و صفحه آرایی

صحابه سیرت

تیراژ چاپ: (۵۰۰) نسخه

قیمت این شماره: (۱۰۳.۶) افغانی

ویب سایت: [www.moj.gov.af](http://www.moj.gov.af)

نشانی: ناحیه ششم، افشار دارالامان، سرک شهرک امید سبز، وزارت عدلیه، ریاست نشرات، مدیریت مجله عدالت

چاپ: مطبعه پرویز

## یادآوری به نویسندگان

- (۱) مقاله در محیط ورد تایپ یا با خط کاملاً خوانا نوشته شود.
- (۲) مقاله ارسالی کمتر از ۱۰ صفحه و بیشتر از ۲۵ صفحه تایپ شده A4 نباشد.
- (۳) اصل مقاله همراه با فایل تایپ شده آن، در صورت امکان، برای درج در مجله فرستاده شود نه کپی آن.
- (۴) مقاله باید دارای چکیده، واژگان کلیدی و نتیجه‌گیری نهایی باشد. چکیده باید به گونه‌ای نوشته شود که محتوای مقاله را به اختصار بیان کند.
- (۵) چکیده فارسی یا پشتوی مقاله (حداکثر ۱۵۰ کلمه) و واژگان کلیدی بین سه تا هفت واژه در اول مقاله آورده شود.
- (۶) توضیحات و ارجاع به منابع در پایان مقاله به‌قرار ذیل آورده شود:
  - a. کتاب: نام و نام خانوادگی نویسنده/ نویسندگان، نام کتاب، نام مترجم، نوبت چاپ، محل نشر، نام ناشر، تاریخ انتشار و شماره صفحه.
  - b. مقاله: نام و نام خانوادگی نویسنده، «عنوان مقاله در داخل گیومه»، نام نشریه، دوره/ سال، تاریخ انتشار، شماره جلد و شماره صفحه.
  - c. سایت اینترنتی: نام و نام خانوادگی نویسنده، (تاریخ دریافت مطلب (از سایت))، «عنوان مطلب در داخل گیومه»، نام سایت اینترنتی و بالاخره آدرس کامل سند در سایت مزبور.
  - d. هرگاه به منبعی اشاره شود که قبلاً معرفی شده و تفاوتی حتا در صفحه مورد استفاده نداشته باشد، کلمه «همان» (یا در انگلیسی Ibid) آورده شود.
  - e. در صورتی که صفحه مورد استفاده تفاوت داشته باشد؛ کلمه «پیشین» (در انگلیسی op.cet) و صفحه مورد استفاده آورده شود.
- (۷) معادل لاتین نام‌های خارجی و اصطلاحات مورد استفاده در نوشته در پایین صفحه آورده شود.
- (۸) هرگاه مقاله ارسالی ترجمه باشد، نام نویسنده و منبع مورد نظر ضروری است.
- (۹) نویسنده باید نام کامل، عنوان یا رتبه علمی اش را، همراه با نشانی دسترسی به وی، مثل شماره تلفن و یا آدرس ایمیل و غیره را با مقاله بفرستد.
- (۱۰) مجله در ویرایش مقاله آزاد است.
- (۱۱) مطالب ارسال شده پس فرستاده نمی‌شود.
- (۱۲) مقاله ارسالی نباید قبلاً در مجله یا سایت اینترنتی دیگری نشر شده باشد.

# فهرست

## مقاله‌ها

- ↔ بررسی فقهی موارد معتبره کفایت در ازدواج ❖ محمدولی حنیف ..... ۴
- ↔ سن مسئولیت کیفری اطفال ❖ راضیه رئوفی ..... ۱۷
- ↔ ویژه و نحوه صدور آن در پرتو نظام حقوقی افغانستان ❖ میراخان قضاوی ..... ۵۲
- ↔ بررسی سیستم مالیاتی افغانستان در پرتو قوانین مالیاتی ❖ عاقله رایض ..... ۷۳
- ↔ آثار فوت متهم در فقه و حقوق جزایی افغانستان ❖ مختار صفری ..... ۱۰۷

## گزارش‌ها

- ↔ تأیید طرح دو سند تقنینی در کمیته قوانین کابینه ..... ۱۳۹
- ↔ پیش‌بینی مکافات تشویقی برای اطلاع‌دهندگان جرایم فساد اداری ..... ۱۴۲

## بررسی فقهی موارد معتبره کفایت در ازدواج

محمودلی حنیف<sup>۱</sup>

### چکیده

همه فقهای اسلام درباره لزوم و ضرورت کفء در امر ازدواج اتفاق نظر دارند، چون همه به این نکته اتفاق دارند که اگر انسان با هم کفء خود ازدواج کند، در زندگی خانوادگی خود موفق می شود و به آرامش می رسد و اگر خدای ناکرده در این امر شکست خورد زندگی برایش جهنم سوزان خواهد بود. فقهای اسلام پیرامون مواردی که در کفء مورد نیاز است اختلاف نظر دارند. در کنار این که برخی آن ها فقط بر عنصر دیانت تأکید و توصیه دارند، گروهی دیگر مسایل دیگری را نیز مهم می دانند، از جمله:

---

<sup>۱</sup> عضو کادر علمی دیپارتمنت فقه و عقیده پوهنتون تعلیم و تربیه شهید استاد ربانی - کابل افغانستان

زیبایی، حسب، نسب، داشتن سرمایه و از این قبیل در حالی است که وجود هرکدام از این عناصر در جای خود نیکوست و موجب موفقیت انسان در زندگی خانوادگی اش می شود و برعکس وجود تفاوت هریکی از این عناصر می تواند سبب مصیبت خانواده ها گردد.

**واژه های کلیدی:** کفء، ازدواج، همسر، خانواده.

#### مقدمه

بحث کفائت در ازدواج از جمله مباحث مهم حقوق فامیل است. چه این امر ارتباط تنگاتنگی به ایجاد و تشکیل نظام اجتماعی کوچکی دارد که از آن به نام خانواده تعبیر می شود.

حسن انتخاب در هر کاری از جمله گزینش همسر و شریک زندگی، از اهمیت فوق العاده ای در حیات انسان ها برخوردار است. انسان اگر در این مورد موفق شود و درست گزینش و انتخاب کند در گستره زندگی زناشویی و خانوادگی خود موفق و شادمان است و اگر خدای ناکرده در این عرصه شکست خورد به یقین آغوش گرمی در خانه خود نخواهد یافت.

روی این اساس است که فقهای اسلام روی دقت در این گزینش تأکید کرده، و از کفء سخن به میان آورده اند. این رویکرد فقها به خوبی واضح می سازد که باید متوجه این امر مهم در زندگی اجتماعی و خانوادگی بود. اگر در خانه ای خشونت و جدالی وجود دارد، درست ریشه یابی شود، هویدا خواهد شد که یکی از اسباب خشونت و معصیت وجود عدم تناسب در بین زوجین است.

#### معنای کفء به لحاظ لغوی

مصدر این کلمه «الكفاءة» به فتح کاف و «فاء» و توأم با مد الف است. تمام کلماتی که مشتق از این کلمه است همه دور محور مثل، شبیه، نظیر، مساوات، هم سنگ و هم سان بودن دور می خورد.



ابن منظور در لسان عرب می‌نویسد: «کفاء و کفی و کفاء بر وزن فعل و فعول به معنای نظیر است و زمانی که گفته می‌شود: «لا کفاء له» یعنی نظیر و مساوی برای او نیست و از این جمله است کفائت در ازدواج و آن این است که شوهر با زن در حسب، دین، نسب، خانه و از این قبیل مساوی باشد» (۱۳۹). عین معانی را رازی نیز در مختار الصحاح برای این کلمه برشمرده است (۵۸۶).

### تعریف کفاء در فقه اسلامی و جایگاه آن در قانون مدنی افغانستان

فقهای ما از طبقه کسانی که قول و نوشتارشان در عرصه مباحث فقهی حجت است، تا جایی که من جستجو نمودم در میان احناف و یا جمهور، تعریف واضح و مشخصی که دارای جنس و فصل وحد و رسم به شیوه منطقی‌ها باشد، از کفاء ارایه نکرده و صرفاً به ذکر معنای لغوی کلمه اکتفا نموده‌اند. برخی‌ها گفته‌اند کفائت به معنای نظیر و شبیه است (۲۰:۴۸۸؛ ۱۷:۴۷۶؛ ۱۶:۵۷۴). گروهی با مماثلت و نزدیکی را از جمله معانی آن دانسته‌اند (۲۲:۳۶۴). برخی دیگر کفاء را به مساوات معنی نموده‌اند (۲۱:۱۰۰). اما زحیلی که از فقهای معاصر است به نقل از فقها در تعریف کفاء گفته است: «کفاء عبارت از مماثلت بین زوجین است در امور خاص و به منظور دفع عار» (۱۵:۲۲۷). گمان نمی‌شود مسئله تعریف کفاء این قدر مهم باشد که روی آن بپیچیم؛ زیرا در معرفت مفهوم کفاء همین قدر کافی است که بدانیم منظور از آن معنی و مفهومی که با آن تطابق دارد، همان سیال و مانند و هم‌سان است. زمانی که مماثلت در بین زوجین تحقق پذیرد، در واقع مسئله کفاء تحقق پذیرفته است.

### کفاء در چه مسایلی است؟

حالا که در مطالب گذشته واضح شد که رعایت کفاء در امر نکاح شرط لزوم است و نیازهای جامعه و حکمت فقیهانه ایجاب آن را می‌نماید تا ما به جهت جلوگیری از خشونت‌های خانوادگی، بر رعایت کفاء در ازدواج تأکید و توصیه کنیم. این سوال به قدرت و قوت مطرح می‌شود که کفاء در چه مسایلی است؟ راجع به این که معیارهای

کفء در چیست، و در چه مسایلی می‌توان این معیارها را جست‌وجو کرد، بین فقها محل وفاق و محل خلاف وجود دارد.

### محل وفاق

محلی که همه فقها در مورد آن اتفاق نظر دارند دین و دیانت است. منظور از دین اصل دین و منظور از دیانت التزام به امور دین است. تمام فقه‌های اسلام، چنان‌که در ذیل به نظریات و منابع آن‌ها اشاره خواهد شد، اتفاق دارند که کفء، هم در اصل دین معتبر است و هم در دیانت و التزام به امور دینی. البته در مورد اعتبار اصل دیانت بین‌شان اختلاف نظر وجود ندارد، صرفاً اختلاف آن‌ها در این است که آیا این شرط، شرط صحت است یا شرط لزوم. بر این اساس ازدواج بین مسلمان و غیرمسلمان اگر مشرک باشد جایز نیست. اما اگر غیرمسلمان اهل کتاب باشد، در چنین حالتی زن مسلمان نمی‌تواند با مرد اهل کتاب ازدواج کند؛ ولی مرد مسلمان می‌تواند با زن اهل کتاب ازدواج نماید. اما در مورد دیانت نظریات آن‌ها مقدماتی متفاوت است که طی مطلب آتی این موضوع را به بحث و بررسی می‌گیریم.

### محل نزاع

محل نزاع بین فقه‌های اسلام در مورد امور معتبره در کفء، مسایلی همچون نسب، حریت، مال، جمال، کمال خلقت و از این قبیل است که نظریات‌شان ذیلاً ارایه می‌گردد:

### نظر حنفیه

قدوری حنفی به این نظر است که کفائت در نسب، دین، مال و هم‌چنان در صنعت معتبر است (۴۷۶:۱۷). وی در مورد نسب وضاحت نداده که آیا این نسب، در مورد عرب و عجم هر دو از اعتبار برخوردار است یا فقط در مورد عرب اعتبار دارد. ولی سایر فقها در این زمینه به‌گونه صریح ابراز داشته‌اند که کفائت در نسب، فقط در مورد

عرب‌ها معتبر است، و در بین عجم دو چیز دیگر اعتبار دارد: دیانت و حریت (۲۰: ۵۰۱؛ ۲: ۲۱۱).

کاسانی حنفی علاوه بر دیانت و حریت یادشده، نسب و مال را هم از جمله امور لازم و معتبر در امر کفء می‌داند ( ۱۹: ۶۲۶-۶۲۸). پس اگر خواسته باشیم نظر احناف را در زمینه، به قطع نظر از تفاوت‌هایی که در بینشان در تعیین امور معتبر در کفائت وجود دارد که در نظر احناف در کفء دین، نسب، مال، حریت، حرفه و صنعت معتبر است. البته فقهای احناف در کنار این‌که این موارد را در نکاح معتبر می‌دانند، توصیه می‌کنند تا مسلمانان این امور را محور و ملاک قرار ندهند. ابن نجیم می‌گوید «نباید با زنی به خاطر حسب، عزت، مال و جمال آن ازدواج گیرد؛ زیرا اگر کسی روی این اهداف با زنی ازدواج نمود، جز ذلت فقر و پستی چیز دیگری عاید حالش نخواهد شد» (۴: ۴۶۱). وی هم‌چنان توصیه می‌کند تا مرد با زنی ازدواج کند که در اخلاق، ادب، تقوا و جمال بلند مرتبه‌تر از مرد باشد؛ اما به لحاظ عزت، حرفه، حسب، مال، سن، و قامت پایین مرتبه‌تر؛ زیرا چنین چیزهایی به منظور دوری از حقارت و فتنه‌های بعدی مفید و مؤثر است (۴: ۴۶۱).

### نظر مالکیه

کاسانی در بدائع (۵: ۶۲۳) از قول مالک نقل می‌کند که او هم مانند کرخی حنفی، حسن بصری و سفیان ثوری قایل به اعتبار کفء در نکاح نیست؛ ولی کتاب‌های مذهب مالک خلاف این سخن را نشان می‌دهند.

بسیاری از فقهای مذهب مالکی در کتاب‌های خویش چندان توجهی به مسئله کفء نکرده‌اند؛ اما برخی آن‌ها که مطالبی در این خصوص بیان کرده‌اند تأکید دارند که در مسئله کفء تنها دین معتبر است نه نسب و سایر اموری که قبلاً گذشت (۶: ۴۹۵؛ ۷: ۲۳). به استثنای قرافی مالکی که در خصوص کفء پنج امر را معتبر می‌داند: دین، حریت، نسب، سلامت بدن و مال ( ۱۸: ۲۱۲-۲۱۵).



شاید علت این اختلاف فقهای مالکی و کم توجهی برخی از آنها به مسئله کفء در امر نکاح این بوده باشد که در شرایط زندگی ائمه مذهب مالکی و متقدمین آنها، معضلات و خشونت‌هایی از ناحیه کفء در بین فامیل‌ها بروز نکرده بود تا آنها در این خصوص موقف بگیرند. بعداً که چنین معضلاتی به وجود آمد، فقهای متأخر مذهب مالکی با در نظر داشت اوضاع و احوال موجود تصمیم گرفتند با استفاده از آراء و نظریات سایر فقهای مذاهب؛ امور معتبر در کفائت را قدری وسعت بخشند و با جمهور یکجا و یکنوا شوند. بر این اساس می‌توان گفت که قول راجح در مذهب اعتبار این امور است؛ چون در هر مذهب رای و نظر فقهای متأخر از اعتماد مذهبی برخوردار است.

#### نظریه شافعیه

فقهای شافعی در کتاب‌های خویش تصریح می‌کنند که کفائت معتبر در نکاح در هفت امر است: دین، نسب، حریت، مکسب (حرفه و کار)، مال، سن و سلامت از عیوب (۲۱: ۱۰۱). این فقها در مورد نسب سخن مفصل داشته و می‌گویند شرف نسب به سه چیز ثابت می‌شود؛ انتساب به شجره حضرت رسول گرامی اسلام (ص)، انتساب به علما، زیرا آنها ورثه انبیا اند و انتساب به اهل صلاح و تقوا (۱۴: ۵۳۷-۵۷۸) البته در مورد مال در بعضی از مراجع شافعی دو نظر تبلور می‌کند: نخست، این که مال در کفائت معتبر نیست، زیرا رسول‌الله (ص) برای خود فقر را برگزید. دوم این که کفائت در مال معتبر است؛ زیرا اگر کسی بی پول و بی مال باشد نمی‌تواند بر اولاد و هم‌چنان همسر خود انفاق کند. همسر او از این ناحیه دچار ضرر می‌شود (۱۴: ۵۷۶). این‌ها تصریح می‌کنند که خود این طبقات اجتماعی هرکدام برای دیگری کفء هستند؛ به‌عنوان مثال اغنیا با اغنیا و فقرا با فقرا، اگرچه مراتب شان از هم متفاوت باشد از نظر این‌ها هیچ اعتباری به جمال و زیبایی در امر کفء نیست (۱۴: ۵۷۷).

عَدْلٌ



پ بررسی فقهای موارد معتبره... ۹

### نظر حنابله

قبلاً گفتیم که امام احمد در مورد اعتبار کفء دو نظر داشت:

۱- ایشان کفء را از جمله شروط صحت نکاح می‌دانند؛

۲- ایشان کفء را از جمله صحت نکاح نمی‌دانند.

و در مورد امور معتبر در کفء نیز از ایشان دو نظر روایت شده، بر اساس یکی از این روایات امور معتبر در کفء، دین و منصب است و بر اساس روایت دوم از ایشان این امور پنج امر است؛ دین، منصب، حریت، صنعت و مال (۳ : ۳۹۱).  
 باین حال ابن قدامه که در کتاب خود این نظر اخیر را ترجیح داده و هنگام ردیف کردن این امور پنجگانه بیان داشته که راجح به اعتبار هر کدام آن‌ها در بین روایات امام احمد اختلاف نظر وجود دارد. ولی در نظر برخی دیگر از فقهای حنبلی همچون حجاوی و خرقی روایت اول امام احمد در این خصوص صحیح و راجح است (۱۲ : ۱۶۳، ۱۳ : ۱۳۵).

### مناقشه آرای گذشته و رأی راجح در مسئله

در مورد دو نکته، یکی رعایت اصل دین در کفء و هم‌چنان در مورد دیانت التزام به امور دینی که در مورد آن‌ها اتفاق نظر بود دلایل نصی محکمی وجود دارد از جمله این که خدای تعالی می‌فرماید: ( وَلَا تَنْكِحُوا الْمُشْرِكَةَ حَتَّىٰ يُؤْمِنَ<sup>ع</sup> وَلَا أَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ حَیْرٌ مِّنْ مُّشْرِكَةٍ وَلَا أَعْبَبَتْكُمْ<sup>ط</sup> وَلَا تُنْكِحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يُؤْمِنُوا<sup>ع</sup> وَلَعَبْدٌ

مُؤْمِنٌ خَیْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ<sup>ط</sup> وَلَا أَعْبَبَتْكُمْ<sup>ط</sup> ) (البقرة : ۲۲۱). (و به نکاح نگیرید زنان مشرکه را تا این که ایمان آورند؛ همانا کنیز با ایمان از آزاد مشرکه بهتر است اگرچه خوششان آید و مردان مشرک را به نکاح نگیرید تا که ایمان آورند؛ همانا برده مؤمن بهتر است از آزاد مشرک اگرچه خوششان آید).

و در حدیث نبوی<sup>(ص)</sup> نیز آمده است که «زنان روی چهار ملحوظ به نکاح گرفته می‌شوند؛ به خاطر مال، جایگاه، زیبایی و پول؛ اما تو صاحب دین را به دست آر خاک‌آلود باد دستانت».

روی این اساس راجح در مسئله کفء به لحاظ دین و دیانت این است که دین شرط صحت نکاح است و دیانت شرط لزوم آن. به این معنی که اگر اختلاف دین در بین زوجین وجود داشت؛ طوری که یکی مسلمان و دیگری کافر باشد، این نکاح صحیح نیست. این مورد منحصر در همین حد است ورنه فقهای برخی از مذاهب لازم می‌دانند که اصل دین باید در آباء و اجداد زوجین هم وجود داشته باشد. ولی این رأی و نظر مرجوح است چون وقتی یک انسان مسلمان می‌شود با اسلام و ایمان تمام علاقه‌اش با گذشته قطع می‌گردد و دیگر او به خانواده اسلامی و دار اسلام منسوب است نه به خانواده کفر و دار آن. از این جهت تمام احکام و حق و حقوقی که بر یک انسان مسلمان مرعی‌الاجراء است در مورد او هم باید اجرا شود؛ اما در مورد دیانت این شرط، شرط لزوم است و باید هنگام عقد و نکاح نظر به دلایل بسیاری که در خصوص آن وجود دارد مرعی‌الاجراء قرار گیرد. ولی در مورد نسب نظر به این که دلایل عدم اعتبار نسب به صورت کل در اسلام صریح است و معیار برتری در پیشگاه خداوند<sup>(ج)</sup> و اسلام، تقوا و پرهیزگاری است. رأی راجح این است که نسب در نکاح باید معتبر نباشد؛ یعنی اگر انسانی پیدا شد که دارای دین، دیانت و اخلاق حمید بود ولو با مخطوبه هم نسب نبود، می‌تواند با او ازدواج کند؛ زیرا پیامبر خدا<sup>(ج)</sup> در حدیث مبارک فرمود: «إِذَا خُطِبَ إِلَيْكُمْ مِنْ تَرْضُونَ دِينَهِ وَ خَلْقَهُ فَرُوجُهُ إِلَّا تَفْعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَضْ وَ فِسَادٌ» (۱۱:۳۹۴).

(هر گاه کسی از شما خواستگاری کرد که از دیانت و اخلاقش راضی بودید به او نکاح بدهید که اگر چنین نکنید فتنه و فساد وسیعی رونما خواهد شد).  
محل شاهد در این حدیث فرمان رسول خدا<sup>(ص)</sup> مبنی بر مراعات امر دین و اخلاق شخص هنگام خواستگاری است نه نسب، جمال و سرمایه او. در این حدیث هم مانند

آیات و احادیثی که ذکر شد تأکید بر امر دیانت و تقوا است. نظر به حدیث ابی هریره که پیامبر اسلام (ص) فرمود: «تَنكح المراه لاربع لمالها و لحسبها و جمالها و لدینها فاظفر بذات الدین تربت یداک».

(زنان را روی چهار ملحوظ به نکاح گرفته می‌شوند به خاطر مال، حسب، جمال و دین پس بر ذات دین دست‌یاب شادمان باد دستانت).

محل شاهد در این حدیث آن است که رسول خدا (ص) تمام ملحوظات مالی، زیبایی و حسب و نسب را از نظر دور داشته و فقط بر صاحبه دین تأکید کردند، امری که دلالت بر عدم اعتبار آن ملاحظات دارد. کتاب «المعونه» بر این حدیث استدلال جسته است (۶:۴۹۶).

آیات و احادیث بی‌شماری دیگری از جمله خطبه رسول خدا (ص) در حجة الوداع که دلالت بر اصل تساوی انسان‌ها دارند و در آن رسول گرامی اسلام (ص) به‌گونه واضح و آشکار تمام معیارهای قومی و نژادی را که انسان‌ها به خاطر آن تعصب می‌کنند، بی‌اعتبار اعلان نمودند. هم‌چنان عملکرد احفاد رسول خدا (ص) که با وجود آن‌که در نسب عربی و قریشی بودند بازهم با غیر عرب ازدواج کردند، کاری که دلالت بر عدم اعتبار نسب در عملیه ازدواج دارد. اما در مورد سایر امور از جمله حریت باید گفت که خوشبختانه نظام برده‌داری فعلاً در دنیا وجود ندارد؛ ازینرو می‌توان آن را به دست فراموشی سپرد.

در مورد حرفه و فن، مال و جمال، رأی راجحی که من به آن دست‌یافتیم این است که چون فقها بر این امور به دلایلی عقلی اشاره می‌کنند، و نیازهای مردم و عوامل خشونت‌های فامیلی را مدنظر می‌گیرند، گفته آید که این امور از جمله اصول کفایت نیست؛ بلکه از جمله کمالات آن است که می‌تواند تابع شرایط زمانی، مکانی، خانوادگی و اعراف مردم و جوامع باشد. آن دسته از مردم که نزدشان این امور ارزش ندارد و فقط روی دیانت تأکید دارند، باید بگذاریم که ازدواجشان بدون رعایت این امور شکل گیرد؛ ولی اگر فامیل‌هایی بودند که به این امور ارزش و اعتبار می‌دادند، بهتر آن است

که به منظور جلوگیری از حوادث بعدی و خشونت‌های فامیلی، این امور را معتبر دانست و روی آن‌ها تأکید کرد، تا نظام خانواده به گونه‌ی درست به‌پیش رود؛ ولی در مجموع، جمهور فقهای اسلام به این نظرند که نکاح بدون کفء در اصل دین منعقد نمی‌شود؛ چون موضوع اختلاف دین به وجود ولی در سایر موارد از جمله دیانت که در مورد آن تأکید شده می‌گویند که نکاح بدون کفء حرام نیست و جایز است، و هم ولی و هم زوجین می‌توانند کفء را در صورتی که خواسته باشند ترک و رها کنند. ( ۲: ۲۰۶؛ ۶: ۴۹۶؛ ۲۱: ۱۰۰؛ ۱۴: ۵۷۹). جمهور علما بر این نظرند. (والله اعلم)

داکتر وهبت زحیلی در این خصوص مذهب امام مالک را ترجیح می‌دهد و بیان می‌دارد که کفائت فقط در دین و حال، یعنی سلامت از عیوبی که زن نپذیرد اعتبار دارد، نه در سایر امور؛ زیرا احادیث جمهور که بر این موارد استناد می‌جویند ضعیف‌اند، مهم‌ترین دلیل‌شان دلیل عقلی است که دلالت به عرف دارد و در عصر و زمان ما مساوات اساس تعامل بین مردم است. ازینرو، سایر امور دیگران از بین می‌رود ( ۱۵: ۲۳۱).

در مورد سن باید گفت: آن‌گونه که ملاحظه شد جز فقهای شافعی از جمله ماوردی در کتاب الحاوی (۱۰۶: ۲۱) دیگران به تناسب سن اشاره‌ای نکرده‌اند؛ درحالی‌که اهمیت تناسب سنی کمتر از سایر امور نیست. متأسفانه ملاحظه می‌شود که در بعضی ازدواج‌ها این تناسب رعایت نمی‌شود و از این ناحیه فامیل‌ها دچار انواع و اقسام خشونت‌ها و مشکلات می‌گردند؛ چون تفاوت سنی موجب تفاوت خواست‌ها و تمایلات و تفاوت سطح فکر و اندیشه و تمایلات زندگی می‌شود و این تفاوت‌ها کافی است تا هسته مرکزی بسیاری از خشونت‌ها باشد. اگرچه کسانی که دست به این عمل می‌زنند، به ازدواج رسول‌الله (ص) با ام المومنین عایشه (رض) استناد می‌کنند که بر اساس حدیث بخاری ایشان با ام المومنین در زمانی ازدواج کردند که عمرشان پنجاه و دو سال و عمر عایشه در زمان عقد شش و در زمان زفاف نه سال بود. درحالی‌که قرآن کریم در مقام مدح حوران بهشتی به تناسب سنی آن‌ها اشاره می‌نماید. خدای تعالی می‌فرماید:

عَلَيْكُمْ



بررسی فقهی موارد معتبره...



۱۳

(وَعِنْدَهُمْ قَصِيرَاتُ الْطَّرْفِ أُتْرَابٌ) (۱:۵۲) و نزد آنان همسرانی است که تنها چشم به شوهران شان دوخته‌اند، و هم سن و سالند).

نکته دیگر آن که کدام یک از مردان ما در اخلاق، فضایل، صبر، گذشت، درک، احقاق حقوق دیگران و احترام به آنها، به رسول‌الله (ص) می‌رسد، و کدام یک از زنان ما در اخلاق و فضایل، علم و دانش، صبر و حوصله به ام المومنین عایشه می‌رسند؟ بین تفاوت را از کجاست تا به کجا. پس معلوم است که وجود تناسب سنی در بین زوجین لازم و ضروری است؛ روی همین اساس فقیه حنفی ابن نجیم توصیه می‌کند تا ولی دختر جوان خود را به عقد پیر کهن سال درنیورد (۴:۴۶۱).

### نتیجه گیری

مهم ترین نتایجی که از این مقاله به دست می‌آید عبارت‌اند از:

- ۱- در جریان انعقاد نکاح کفء یک امر مهم و ضروری است که باید رعایت شود. اگر کفء رعایت نشود امکان خشونت‌های فامیلی و وقوع منازعات بین زن و شوهر بسیار موجود است.
- ۲- در رأس امور معتبره در کفء رعایت اصل دین است.
- ۳- دیانت شخص نیز مهم است و بهتر است که انسان دنبال مواصفات دین‌گرایی اشخاص باشد.
- ۴- حسن، مال، حیثیت، مقام، منزلت دولتی، اجتماعی، حتی سطح سواد و دانش هم خیلی مهم است و باید رعایت گردد.

### فهرست منابع

- ۱- قرآن الکریم.
- ۲- ابن عابدین، محمدامین. (ب.ت). رد المختار علی الدر المختار. ریاض: ج ۴، دار عالم الکتب للطباعة و النشر و التوزیع. چاپ ششم.
- ۳- ابن قدامه، موفق الدین، ابی محمد، عبدالله بن احمد. (۱۴۲۵). المغنی. القاهرة: ج ۹، دار الحدیث. چاپ اول.

- ٤- ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم بن محمد (١٤٢٢هـ). البحر الرائق شرح كنز الدقايق. بيروت: ج ٢، دار احياء التراث العربى للطباعة و النشر و التوزيع. چاپ پنجم.
- ٥- ابن نجيم، زين الدين بن ابراهيم بن محمد. (١٤٢٢). البحر الرائق شرح كنز الدقايق ج ٧، بيروت دار احياء التراث العربى للطباعة و النشر و التوزيع. چاپ اول.
- ٦- ابو محمد، عبد الوهاب، على بن نصر المالكي. (١٤١٨). المعونة على مذهب عالم المدينة. تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل الشافعي. بيروت: ج ١، دار الكتب العلمية. چاپ اول.
- ٧- ابو محمد، عبد الوهاب، على بن نصر المالكي. (١٤١٨). المعونة على مذهب عالم المدينة. تحقيق محمد حسن محمد حسن اسماعيل الشافعي. بيروت: ج ٢، دار الكتب العلمية. چاپ اول.
- ٨- بخارى، ابو عبدالله، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة. (١٤٠٧). الجامع الصحيح. القاهرة: ج ٥، دار الشعب.
- ٩- بخارى، ابو عبدالله، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيرة. (١٤٠٧). الجامع الصحيح. القاهرة: ج ٧، دار الشعب.
- ١٠- بيهقي، ابوبكر، احمد بن الحسن بن على بن موسى. (١٤٢٣). شعب الإيمان. تحقيق و تخريج احاديث عبدالعلى عبدالحميد حامد. الرياض: ج ٧، مكتبة الرشد للنشر و التوزيع بالتعاون مع الدار السلفية بالهند. چاپ اول.
- ١١- ترمذى، ابو عيسى، محمد بن عيسى. (ب.ت). الجامع الصحيح سنن الترمذى، تحقيق احمد محمد شاکر و دیگران. بيروت: ج ٣، دار إحياء التراث العربى. چاپ اول.
- ١٢- حجاوى، ابى النجا، موسى بن احمد. (ب.ت). زاد المستنقع فى اختصار المقنع. بيجا: مدار الوطن للنشر و التوزيع.
- ١٣- خرقى، ابى القاسم، عمر بن الحسين. (١٣٧٨). مختصر الخرقى. دمشق: منشورات دار السلام للطباعة و النشر و التوزيع. چاپ اول.
- ١٤- رافعى، ابى القاسم، عبدالكريم بن محمد بن عبدالكريم. (١٤١٧). العزيز شرح الوجيز. بيروت ج ٧، دارالكتب العلمية. چاپ اول.
- ١٥- زحيلي، وهبه. (ب.ت). الفقه السلاى و أدلته. پشاور: ج ٧، مكتبة حقانيه. چاپ اول.
- ١٦- عيني، ابى محمد، بدرالدين محمود بن احمد. (١٤١١). البنايه فى شرح الهدايه. بيروت: ج ٢، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع. چاپ اول.
- ١٧- قدورى، ابوالحسن، احمد بن محمد بن احمد. (١٤٣٢). مختصر القدورى. كراچي: مكتبة البشرى. چاپ اول.
- ١٨- قرافى، شهاب الدين، احمد بن ادري. (١٩٩٤). الذخيره. تحقيق محمد حجى، بيروت: ج ٤، دار الغرب. چاپ اول.
- ١٩- كاسانى، علاء الدين، ابى بكر بن مسعود. (١٤٢١). بدائع الصنائع فى ترتيب الشرائع. بيروت ج ٢، دار إحياء التراث العربى. چاپ اول.

- ٢٠- كليبولى، عبدالرحمن بن محمد بن سليمان. (ب ت). مجمع الأنهر فى شرح ملتقى الأبحر .. كويته ج ١، مكتبه المنار. چاپ اول.
- ٢١- ماوردى، ابى الحسن، على بن محمد بن حبيب. (١٤١٤). الحاوى الكبير فى فقه مذهب الإمام شافعى. تحقيق الشيخ على محمد معوض و الشيخ عادل احمد الموجود. بيروت:ج ٩، دار الكتب العلميه . چاپ اول.
- ٢٢- مواق، ابو عبدالله، محمد بن يوسف العبدرى. (ب ت). التاج و الإكليل لمختصر الخليل ج ٥. المكتبة الشامله، الإصدار ٣،٥. چاپ اول.



## سن مسئولیت کیفری اطفال

راضیه رئوفی

### چکیده

سن مسئولیت کیفری، یعنی سنی که پس از آن بتوان با فرد به عنوان یک انسان بزرگسال و کسی که از قوه درک و تمیز لازم برخوردار است و در نتیجه او را دارای مسئولیت کیفری تام دانسته و در صورت ارتکاب جرم، مجازات کرد، از مسائل مهم حقوق جزا است. این سن که از آن به عنوان بلوغ یاد می‌شود، یکی از اساسی‌ترین و مهم‌ترین مباحثی که در مجازات کودکان بزهکار مطرح می‌شود، مبحث بلوغ است. بلوغ پایان کودکی و آغاز یک مرحله جدید در زندگی انسان است که در این مورد دیدگاه‌های نظام حقوقی مختلف مطرح است. سؤال اصلی و مهم این است که افراد اعم از دختر و پسر، زن و مرد از چه سنی دارای مسئولیت کیفری تام می‌باشند؟ در غالب نظام‌های حقوقی، اطفال غیر ممیز فاقد هرگونه مسئولیت کیفری و اطفال ممیز دارای مسئولیت کیفری نسبی می‌باشند و تنها افراد بالغ و بزرگسال هستند که از مسئولیت کیفری تام و مطلق برخوردار می‌باشند.

واژگان کلیدی: مسئولیت کیفری، طفل، سن مسئولیت کیفری، رشد عقلی، بلوغ.

#### مقدمه

تعیین و تحدید مسئولیت کیفری افراد از مباحث کلیدی و بن‌مایه حقوق جزا محسوب می‌شود سن ایجاد مسئولیت و مسئول دانستن یا ندانستن افراد صغیر که از قوه تمییز نسبی یا مطلق برخوردارند توجه به علل تخلفات از سوی اطفال در چگونگی پیشگیری از ارتکاب بزه از سوی آنان که پیوندی جداناپذیر با مقوله سن مسئولیت کیفری اطفال دارد از مباحث مهم این پژوهش است. وقتی از تخلفات اطفال بحث می‌کنیم لازم و حتمی است که بدانیم سن کیفری در چند سالگی است و به چه کسانی طفل متخلف اطلاق می‌شود؟ تعیین حدود سن کیفری و تعریف قانونی برای تعریف طفل متخلف و مسئولیت کیفری، نوجوان از ابزارهای کلیدی و بسیار مهم است؛ زیرا مهم‌ترین عاملی که جرایم آنان را از نظر تخلفات با بزرگسالان جدا می‌کند عامل سنی است و اینکه قانون‌گذار، دستگاه قضایی و سازمان‌های بین‌المللی درباره مسئولیت اطفال متخلف نحوه برخورد با آنان و تلاش در رفع علل تخلفات چه راهکارهایی اندیشیده‌اند مواردی است که نگارنده در این مقاله سعی داشته به آن بپردازد.

این مقاله از دو فصل تشکیل شده در فصل اول مفاهیم و سیر تحول تاریخی تقنینی مسئولیت جزایی و مبانی مسئولیت در فقه و حقوق موضوعه مورد بررسی قرار گرفته و پاسخ به این پرسش است که از چه سنی افراد مسئول‌اند؟ و چرا ملاک مسئولیت سن شناخته شده؟ امید است مقاله حاضر گام موثری باشد در جلب توجه بیشتر محققین و صاحب‌نظران به وضعیت حقوقی اطفال و راهی به کشف و تنقیح ارکان مسئولیت کیفری گشوده شود و از آن‌جاکه مقنن در تدوین مقوله مسئولیت کیفری طفل تأثیر مستقیم از منابع فقهی داشته، فلذا در کنار مطالعات حقوقی نگاهی به موضوع مسئولیت کیفری و ارکان آن در فقه نیز داشته‌ایم.

## مبحث اول: مفاهیم و مبانی مرتبط با تخلف اطفال

قبل از پرداختن به هر موضوعی لازم است که ابتدا تعریف آن موضوع را بدانیم به عبارت دیگر تا زمانی که مانندانیم طفل کیست؟ و تعریف مسئولیت چیست؟ نمی‌توانیم به تبعات حاکم بر طفل بزهکار پردازیم.

### گفتار اول: تعریف مسئولیت کیفری

اصطلاح مسئولیت کیفری از دو جزء تشکیل یافته که هر کدام را مورد بررسی قرار می‌دهیم. مسئولیت از نظر دستوری مصدر جعلی است که از افزودن علامت مصدری «یت» به آخر مسئول بر وزن مفعول و به معنای شخص مورد بازخواست و مورد سؤال به دست می‌آید. کلمه مسئول نیز از ریشه «سال یسأل» مشتق شده است. مسئولیت در معنای عام، عبارت است از: «تعهد فرد برای پاسخگویی به نتایج اعمال خود». این معنا از مسئولیت، بیشتر ناظر به آینده بوده و جنبه پاسخگویی را بیش از هر چیز مدنظر دارد. مسئولیت در معنای خاص آن، که همان مسئولیت کیفری است، علاوه بر «پاسخگویی» جنبه «پاسخ‌پذیری» فرد را نیز شامل می‌شود. منظور از پاسخ‌پذیری آن است که شخص مجرمیت خود را بپذیرد و خود را متعهد سازد که به اعمال ارتکاب یافته توسط خود پاسخ گوید.

مسئولیت در لغت به معنی وظیفه، تکلیف و آنچه انسان بر عهده دارد و به خاطر آن بازخواست می‌شود آمده است.<sup>۲</sup> فرهنگ جامع نوین آن را به معنی شایسته بازخواست بودن آورده است.<sup>۳</sup> مفردات راغب، مسئولیت را چنین تعریف کرده است: سؤال به معنی خواهش، درخواست و پرسش است، چنان‌که گفته شود «سألت من حاله» به معنی از

۲- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، زیر کلمه مسئولیت.

۳- عمید، حسن، فرهنگ فارسی، ج ۲، ۱۹، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۹، ص ۱۷۹۸.

۴- سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، «عربی فارسی مصور»، ج ۱، ص ۶۶۴.

حالش پرسید و یا «یستلونک عن الانفال» به معنی در مورد انفال از تو می پرسند است. هم چنین مسئول به معنی «قابل بازخواست» ذکر شده است.<sup>۱</sup> در المنجد، مسئولیت چنین تعریف گردیده است «المسولیه ما یکون به الانسان مسئولاً و مطالباً عن امور او فعال اتاها» مسئولیت، یعنی مورد سؤال، مطالبه و بازخواست قرار گرفتن انسان در مورد امور و افعالی که انجام داده است.<sup>۲</sup> ترمینولوژی حقوق مسئولیت را، تعهد قانونی شخص بر رفع ضرری که به دیگری وارد کرده است، خواه این ضرر ناشی از تقصیر وی باشد یا ناشی از فعالیت او شده باشد می داند.<sup>۳</sup>

در مورد واژه کیفری نیز تعاریف متعددی ارائه شده است از جمله، لغت نامه دهخدا در مورد واژه کیفری می نویسد کیفر «مکافات بدی، جزا و پاداش، عقوبت، عقاب و مجازات قانون» است.<sup>۴</sup> واژه انگلیسی Criminal که معادل واژه کیفری است، «آنچه به حقوق ناظر به جرایم یا اجرای عدالت کیفری، وابسته یا مرتبط باشد»<sup>۵</sup> بیان گردیده است. بنابراین و در نتیجه مسئولیت همواره با التزام همراه است. این التزام در قلمرو حقوق مدنی و حقوق کیفری محتوای واحدی ندارد.

در حقوق مدنی مسئولیت متعهد در جبران ضرر وارده آمده توسط شخصی بر دیگری است و در حقوق جزا مسئولیت تحمل مجازات یا اقدامات تأمینی است.<sup>۶</sup> در فرهنگ لغات «مسئولیت» به معنای پرسیده شده و خواسته شده آمده و غالباً به مفهوم

۵- ابی القاسم، محمد، معروف به راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۵۰.

۶- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱۲، چاپ نخست از دوره جدید، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۸۴۶۴.

۷- جعفری لنگرودی، همان، شماره ۵۱۱۴، ص ۶۴۲.

۸- دهخدا، علی اکبر، همان، ج ۱۱، ص ۱۶۶۱۰.

۹- Henry Campbell Black, M.A. Black's Law Dictionary, ۱۹۸۴, p: ۱۹۶.

۱۰- اسماعیل، محمود، شرح الاحکام العامه فی قانون العقوبات، قاهره، دارالفکر العربی، ۱۹۵۹، ص ۳۶۸.

تکلیف و وظیفه و آنچه انسان عهده‌دار و مسئول آن است، تعریف شده است.<sup>۱</sup> با توجه و دقت به این که مسئولیت واژه عربی است برخی آن را این گونه معنا کرده‌اند: «مسئولیت از دیدگاه کلی، حالت یا صفت کسی است که امری از او خواسته شده که آثار آن بر او واقع می‌شود.»<sup>۲</sup> به این ترتیب، از نظر لغوی، مسئولیت با مفهوم «وظیفه» و «عهد» ملازمه دارد؛ ولی برای آن که از نظر منطقی، شخص را مسئول بشناسیم علاوه بر وجود وظیفه، اطلاع از وجود وظیفه و توانایی در انجام وظیفه نیز ضروری است. از مجموع مفاهیم آیات قرآن که درباره مسئولیت وارد شده استفاده می‌شود که انسان مسئول از دیدگاه قرآن<sup>۳</sup> موجودی است متفکر، متعالی، انتخاب‌گر، مختار و تکلیف پذیر که مسئولیت خودسازی و ساختن محیط خویش را بر عهده دارد.

بدون شک قاعده مسئولیت‌پذیری، التزام و به ترمیم و جبران خسارت وارده به دیگری از دیرباز وجود داشته و جامعه آن را به عنوان ضمانت اجرایی تخلف از قواعد اخلاقی، مذهبی و اجتماعی پذیرفته است.<sup>۴</sup> عنوان کلی مسئولیت شامل انواع مسئولیت - های اخلاقی، مدنی، کیفری و حقوقی می‌شود. مسئولیت حقوقی عبارت است از التزام شخص به پاسخ‌گویی اعمال و رفتار زیان‌بارش در قبال مردم. معیار تشخیص مسئولیت حقوقی، تجلی خارجی اعمال و رفتاری است که موجب ضرر و زیان دیگری می‌شود.<sup>۵</sup> باید توجه نمود که مسئولیت حقوقی به دو نوع: مسئولیت مدنی و جزایی تقسیم شده است. به بیان دیگر در قلمرو حقوق کیفری این التزام، به معنای قبول آثار و عواقب فعل مجرمانه است. یعنی تحمل مجازاتی که نتیجه و جزای فعل مجرمانه

۱۱- عمید، حسن، فرهنگ عمید، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۴، ص ۱۱۳.

۱۲- ابراهیم مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط، ترکیه، المكتبة الاسلامیه، بی تا، ص ۴۱۱.

۱۳- سوره انعام، آیه ۱۵۲ و سوره بقره، آیه ۲۸۶.

۱۴- مسجدسرای، حمید، حدود مسئولیت کیفری صغیر و مجنون در فقه و حقوق موضوعه، پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶، ص ۶.

۱۵- ولیدی، محمد صالح، حقوق جزایی عمومی، ج ۳، ج ۱۱، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۵، ص ۲۳.

بزهکار به شمار می‌آید. اما به صرف ارتکاب جرم نمی‌توان بار مسئولیت را بر دوش مقصر گذاشت، بلکه پیش از آن باید او را سزاوار تحمل این بار سنگین دانست. به این معنی که: «بتوان تقصیری که مرتکب شده است اولاً: به حساب او گذاشت، ثانیاً از او حساب خواست. توانایی پذیرفتن بار تقصیر را در اصطلاح حقوق دانان قابلیت انتساب می‌نامند و آن را به برخورداری فاعل از قدرت ادراک و اختیار تعریف کرده‌اند.<sup>۱</sup>

نتیجتاً متخلف، در صورت تقصیر مجازات را تحمل می‌نماید. اما اگر شخص دارای اهلیت کیفری نباشد و یا مختار نباشد، در برابر امرونهی قانون‌گذار تکلیفی نخواهد داشت. عده‌ای دیگر از حقوق دانان مسئولیت کیفری را انتساب فعل یا ترک فعل مجرمانه به شخص یا اشخاصی که با انجام بزه، به قوانین جزایی خواه به‌عنوان مباشرین و خواه به‌عنوان شرکا و معاونین به‌عمد یا خطا تجاوز کرده‌اند و توان تحمل بار مجازات و یا احتمالاً اقدامات تأمینی و تربیتی را در قبال فعل یا ترک فعل دارند می‌داند.<sup>۲</sup> ترمینولوژی حقوق مسئولیت کیفری را مترادف مسئولیت جزایی به شمار آورده و چنین تعریف می‌کند، مسئولیت جزایی، مسئولیت مرتکب جرمی از جرایم مصرح در قانون را گویند شخص مسئول به یکی از مجازات‌های مقرر در قانون خواهد رسید.<sup>۳</sup> از دیدگاه اجتماعی، مفهوم مسئولیت کیفری از مفهوم سرزنش پذیری جدا نیست، کیفر دادن بزهکاران نشانه سرزنش عمومی است و هرچه میزان توقع اجتماع از انسان‌ها بیشتر باشد بار تکلیف سنگین‌تر و در نتیجه کوتاهی در ادای تکلیف با سرزنش شدیدتر همراه خواهد بود.<sup>۴</sup> بنابراین مسئولیت کیفری عبارت است از قابلیت مواخذه فرد در قبال فعل مجرمانه ارتکابی‌اش، که این فعل قابل انتساب به او بوده و او نیز توان تحمل

۱۶- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، ج ۲، چ ۲۳، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۹، ص ۷۴.

۱۷- نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، چ ۲۷، نشر دادآفرین، تهران، ۱۳۸۸، ص ۱۸۷.

۱۸- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، شماره ۵۱۲۰، ص ۶۴۳-۶۴۲.

۱۹- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، چ ۷، ج ۲، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۳، ص ۷۵-۷۴.

نتایج مواخذه یعنی مجازات یا اقدامات تأمینی را دارد.<sup>۱</sup> از آنجاکه برای قابلیت انتساب نتایج عمل مجرمانه احراز درک ماهیت عمل ارتكابی به عنوان رکن معنوی جرم توسط مرتکب الزامی است، بنابراین اطفال از لحاظ مسئولیت کیفری به دو گروه غیرمسئول و مسئول تقسیم بندی می گردد. اطفال غیرمسئول فاقد قوه تمیز بوده و ضمن عدم قابلیت تحمل کیفر، فعل ارتكابی اش نیز قابل انتساب به وی نیست. اما اطفال ممیز با وجود آن که از ماهیت عملش درک نسبی دارند، اما به دلیل عدم پختگی روانی طبق قاعده فقهی «عمد الصبیان خطأ» دارای مسئولیت کامل کیفری نمی باشند و جرایم ارتكابی آنها خطا تلقی می گردد. اگر معنای مسئولیت و کیفر را در کنار هم قرار بدهیم باید گفت نتیجه ثبوت مسئولیت کیفری صرفاً کیفر و مجازات است. حال آن که می دانیم قوانین جزائی غالب کشورها برخوردی دوگانه علیه جرائم دارند. واکنش آنها در قالب مجازات و گاهی به صورت اقدامات تأمینی و تربیتی ظاهر می شود. گویا این که هردوی آنها در چارچوب سیاست واحدی که هدف آن پیشگیری از جرم و اصلاح مجرم است، اعمال می شوند. ولی یادآوری این نکته نیز ضروری است که اقدامات تأمینی و تربیتی که اجرای آنها منوط به وقوع جرم است از لحاظ ماهیت و ویژگی ها و برخی اهداف با مجازاتها تفاوت دارند و نمی توان آنها را مجازات محسوب کرد.

### گفتار دوم: تعریف حقوقی مسئولیت کیفری

حقوق دانان تعاریف گوناگونی از مسئولیت داده اند که تا حد زیادی از جهت ماهیت به یکدیگر شبیه هستند؛ اگرچه از لحاظ شکل ظاهر و کلمات ممکن است با یکدیگر تفاوت داشته باشند. تعریف مسئولیت کیفری از یک طرف به این مسئله برمی گردد که

۲۰- فخری بناب، حسین، بررسی فقهی حقوقی مسئولیت کیفری اطفال، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم-

شناسی، دانشگاه تهران، مجتمع آموزش عالی قم، ۱۳۷۴، ص ۲۹.

۲۱- [Http://rafed.net/booklib/view.php?type=c\\_fbook&b\\_id=۳۲۹&page=۲۵۲#۲۵۲](http://rafed.net/booklib/view.php?type=c_fbook&b_id=۳۲۹&page=۲۵۲#۲۵۲).

دیدگاه ما از مسئولیت کیفری چیست؟ یا لاقلاً اگر مقنن تعریف مستقیمی از مسئولیت کیفری ندارد در مواردی که به مسئولیت کیفری پرداخته چه تعبیری از مسئولیت کیفری دارد؟ مثلاً: وقتی صحبت از مسئولیت کیفری اطفال می‌نماید، منظور وی چه نوع از مسئولیت کیفری و چه درجه‌ای از آن است؛ زیرا خود مسئولیت کیفری می‌تواند به درجات مختلفی تقسیم شود. این درجه مسئولیت، در اطفال به صورت ناقص است. در یک تعریف در خصوص مسئولیت کیفری آمده که «مسئولیت جزایی عبارت است از انتساب فعل یا ترک فعل مجرمانه به شخص یا اشخاصی که با انجام بزه، به قوانین جزایی خواه به عنوان مباشر و خواه به عنوان شرکا و معاونین به عمد یا خطا تجاوز کرده‌اند و توان تحمل بار مجازات یا احتمالاً اقدامات تأمینی و تربیتی را در قبال فعل یا ترک فعل خود دارند.»<sup>۱</sup> این تعریف که تا حد زیادی یک تعریف کامل از مسئولیت جزایی است دارای چند رکن است: نخست با ارتکاب جرم است که مسئولیت جزایی ایجاد می‌شود. دوم فرقی نمی‌کند که عنوان مجرم چه باشد، معاون، مباشر یا شریک، تحت هر عنوانی که باشد مسئولیت شامل وی می‌شود. سوم حتی کسی که مستحق اقدامات تأمینی و تربیتی است می‌توان گفت که وی به لحاظ جزایی مسئول بوده که مستحق چنین اقداماتی گشته است.

### مبحث دوم: سن مسئولیت کیفری اطفال در اسلام

معنی مسئولیت کیفری در شرع اسلام آن است که انسان نتایج آن دسته از اعمال ممنوعه‌ای را که با اختیار و آگاهی از محتوا و نتایج‌شان ارتکاب نموده تحمل کند، بنابراین کسی که فاقد اراده است، مثل مکره مسئول نخواهد بود، و یا کسانی که با داشتن اراده از ماهیت عمل خویش آگاهی نداشته باشند، مثل مجنون یا طفل نیز مسئول قلمداد نمی‌گردند. پس مسئولیت کیفری در شریعت مبتنی بر سه رکن است. اول آن که

۲۳- نوره‌ها، دکتر رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، نشر گنج دانش، ۱۳۷۹، ص ۱۱۰.





انسان عمل ممنوعه را به انجام رسانده باشد، دوم آن که عمل مرتکب توأم با اختیار باشد و سوم: آن که فاعل به ماهیت عمل ارتكابی خویش آگاهی داشته باشد.<sup>۱</sup> مراحل حیات از دیدگاه اسلام به چهار دسته تقسیم می شود. ۱- مرحله جنین، که قرآن کریم از ابتدا و انتهای آن خبر می دهد. ۲- مرحله دوم با تولد آغاز می شود تا ۶ یا ۷ سال ادامه پیدا می کند. این مرحله، به نام مرحله عدم تمیز یاد گردیده و در صورت ارتكاب جرم مسئولیت جنایی از او برداشته می شود. چون حد و تعزیر در قبال جرم است اما چون اطفال مسئولیت جنایی ندارد، قابل مجازات نیستند. ۳- مرحله ادراک ضعیف و تمیز است، که از ۷ سالگی آغاز و تا زمان بلوغ ادامه می یابد. در این مرحله نیز طفل مسئولیت کیفری نداشته و هیچ یک از حدود الهی و یا تعزیرات بر وی اعمال نمی گردد. اما مسئولیت مدنی آنها همانند اطفال غیر ممیز پابرجاست و در صورت ارتكاب اعمال بزهکارانه تأدیب می شوند. ۴- این مرحله، مرحله بلوغ است که فرد به ادراک کامل می رسد و همه احکام تکلیفی و وضعی در حق او جاری می گردد.<sup>۲</sup> در اینجا سؤال مطرح می گردد که اطفال در چه سنی یا در چه شرایط به حد بلوغ و ادراک می رسد؟ در پاسخ باید گفت، بلوغ یکی از مسائلی است که جنبه فقهی، حقوقی و علمی دارد و در میان فقهای مذاهب مختلف مورد بحث و تضارب آرا واقع شده است.

۲۶- عبدالقادر، عوده، التشریح الجنایی الاسلامی، ج ۱، الطبعة السادسة، بیروت، مؤسسه لرسالة، ۱۴۰۵ ه. ق، ص ۳۹۲. به نقل از، دلفانی علی اشرف، مبانی مسئولیت کیفری در حقوق اسلام و فرانسه، چاپ نخست، قم، مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۲، ص ۲۷.

۲۷- قبله ای خوئی، خلیل، «تعزیر یا تأدیب کودکان بزهکار»، فصلنامه دیدگاه های حقوقی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۳۶ و ۳۵، ۱۳۸۴، ص ۳۸.

## گفتار اول: معیار مسئولیت کیفری اطفال

### الف) تعیین سن

تثبیت سن متهم و مظنون در قسمت رسیدگی به تخلفات اطفال نخستین و اساسی-ترین گام است. سن معیار وضع جرایمی است که مرتکبان آن‌ها صغار یا اشخاصی هستند که زیر سن معینی قرار دارند.<sup>۱</sup> سن یک عنصر مهم در زمینه قانون‌گذاری است. در قوانین کلیه کشورها بین وضعیت کیفری صغار و کبار تفکیک قایل می‌شوند، در طفولیت که از بسته شدن نطفه آغاز می‌شود و به بلوغ ختم می‌گردد. شرایط فیزیولوژیک، زمینه‌ساز ارتکاب جرم برای طفل نیست. از آغاز سنین ۷ یا ۸ سالگی، یعنی زمانی است که طفل صاحب منافع اجتماعی می‌گردد و می‌تواند از قدرت، نفوذ و سرپرستی والدین خود فرار کند. که احتمالاً ممکن است مسائل مجرمانه مطرح شود. لکن عمدتاً از آغاز نوجوانی است که این مسائل ممکن است به صورت جدی درآید. نوجوانی دوره طولانی است که محور آن بلوغ بوده و دارای سه مرحله است: ۱- دوره پیش از بلوغ (مثلاً در پاره‌ای از کشورهای اروپای غربی، ۱۱ تا ۱۲ سال نزد دختران و ۱۳ تا ۱۴ سال نزد پسران؛ ۲- دوره بلوغ (۱۳ سال نزد دختران و ۱۴ سال نزد پسران)؛ ۳- دوره پس از بلوغ (در دختران تا ۱۶-۱۷ سالگی و در پسران تا ۱۸ سالگی). در عمل بزهکاری از حدود دوازدهمین سال زندگی آغاز می‌گردد، لکن تا سن ۱۶ سالگی نسبتاً ضعیف است. بین ۱۶ تا ۱۸ سالگی، تخلفات خود را در افراد مستقر می‌کند. پختگی، رسیدگی و بالیدگی با پایان نوجوانی آغاز نمی‌شود. بین سنین ۱۸ تا ۲۵ سالگی، دوره میانی وجود دارد که طی آن فعالیت مجرمانه شدید است. از آغاز ۲۵ سال، وارد پختگی (بالیدگی) به معنای خاص آن می‌شویم اما از ۲۵ تا ۳۰ سالگی، فعالیت مجرمانه هنوز بالا

۲۸- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درباره سن و علوم جنایی، دیپچه در مبانی پیشگیری اجتماعی از بزهکاری اطفال و نوجوانان، ج ۱، تهران، انتشارات منتهی، ۱۳۸۷، ص ۱۶.

است (سرقت مسلحانه بین ۲۵ تا ۳۰ سالگی، در حداکثر ممکن است). افول تخلفات، حدود ۳۵ سالگی و قبل از افول پختگی و بالیدگی آغاز می‌شود.<sup>۱</sup>

### ب) تعریف و مفهوم بلوغ

بلوغ بر وزن فعلول مصدری است از ریشه «بلغ» و به معنای کمال، رسیدن و نمو کردن است. راغب اصفهانی بلوغ را چنین معنا می‌کند: بلوغ و بلاغ به معنای رسیدن به انتهای مقصد اعم از مکان یا زمان یا امری از امور است.<sup>۲</sup> بلوغ در لغت به معنی وصول و منتهی شدن به چیزی است، و از نظر شرع زمانی است که انسان مکلف به انجام واجبات و ترک محرمات می‌شود. بلوغ در اصطلاح عبارت از پایان یافتن دوره طفولیت است، که با پایان یافتن این دوره، قانون‌گذار یا شارع تکالیف شرعی را بر فرد وضع می‌نماید و او می‌تواند در اموال خود تصرف کند.<sup>۳</sup> در فقه اسلامی بلوغ جایگاه ویژه‌ای دارد و از شرایط عمومی تکلیف بوده، احکام، مقررات تکلیفی و موضوعی را به دنبال دارد. از جمله این که بلوغ از مسائل زیربنایی مسئولیت کیفری و احکام جزایی به شمار می‌آید. در مرحله بلوغ تحول ناگهانی در اندام و قوای جسمی و غریزه جنسی شخص ظاهر می‌شود و در حقیقت بلوغ دوران تکامل فیزیولوژیک در حیات آدمی است. کتاب الموسوعه العربیه المیسره در تعریف بلوغ می‌نویسد: بلوغ عبارت است از شروع نضج جنسی، در زمانی که اعضای تناسلی بتواند وظایف خود را انجام دهند و این را سن مراجعه می‌گویند و در دختران از ۱۲ سالگی تا ۱۴ سالگی پدید می‌آید و با پدید آمدن حیض و رشد پستان‌ها همراه است و در پسران از سن ۱۲ تا ۱۶ سالگی به تأخیر می‌افتد و



۲۹- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، پیشین، و هاشم بیگی، حمید، پیشین، ص ۱۱-۱۲.

۳۱- اصفهانی، اغب، مفردات الفاظ قرآن، ص ۶۰.

۳۲- اسماعیل آبادی، علیرضا، یزدی مقدم، حمیده، «نگاه فقه تطبیقی به سن بلوغ»، مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۲۷، ۱۳۸۷، ص ۱۶۲.

همراه با خروج منی و تغییر صدا و شروع نمو موی ریش همراه است.<sup>۱</sup> بر اساس شرایط گوناگون اقلیمی و محیطی، رسیدن فرد به حد بلوغ جسمی، عقلی و عاطفی در جامعه‌ای نسبت به جامعه دیگر متفاوت است از این رو نمی‌توان معیار ثابتی را در تمیز از دوران کودکی، نوجوانی و ورود در دوران جوانی و بزرگسالی ارائه داد. معمولاً در نظام‌های حقوقی مختلف، هر کشوری بر حسب شرایط و مقتضیات اجتماعی خود، حد سنی معینی را که اصطلاحاً «سن مسئولیت کیفری» نامیده می‌شود، به عنوان «اماره بلوغ و رشد» جهت قابلیت پاسخ‌گویی فرد به رفتار مجرمانه پیش‌بینی کرده است.<sup>۲</sup>

### ج) معیار بلوغ از دیدگاه قرآن

لفظ بلوغ در قرآن به معنای پایان دوران کودکی و ظاهر شدن رشد و تکامل جنسی و گرایش کودک به آمیزش و انجام عمل زناشویی با جنس مخالف آمده است. قرآن کریم، سن معینی را برای بلوغ تعیین نکرده اما به اصل این پدیده در موارد گوناگونی اشاره نموده است که بعد از دقت و امعان در آیات مربوط به بلوغ، می‌توان آن را به سه دسته تقسیم کرد:

#### ۱- بلوغ الحلم

قرآن کریم در سوره نور پس از طرح وظیفه اخلاقی اطفال در زمینه لزوم کسب اجازه از والدین قبل از ورود به اتاق خواب آنان می‌فرماید «وقتی که اطفال شما به حد بلوغ و احتلام رسیدند، باید مانند سایر بالغان با اجازه وارد شوند و از شما برای ورود اجازه بگیرند. خداوند آیات خود را برای شما بدین روشنی بیان می‌کند که او دانا و

۳۳- اثر، محمد شریف، الموسوعه المیسره، ص ۴۳.

۳۴- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ج ۶، انتشارات گنج دانش، تهران، ۱۳۷۲.



حکیم است»<sup>۱</sup>. حلم که جمع آن احتلام است، به معنی خواب دیدن است. زیرا جوانان مقارن بلوغ خواب‌هایی می‌بینند که سبب احتلام آن‌ها می‌شود. این واژه در قرآن کنایه از بلوغ است، به دلیل این‌که ذکر لازم و اراده ملزوم شده است. خداوند در این آیه مبنای بلوغ را یک امر طبیعی یعنی حلم قرار داده است. حلم عبارت از رسیدن به آن حد از رشد جسمی و جنسی است که فرد توان تولید مثل را داشته باشد که ارتباطی به سن ندارد، همچنین به جنسیت هم مربوط نمی‌شود که فرد دختر باشد یا پسر، در پسر حلم هم‌زمان با خروج اسپرم است ولی نشانه این توانایی در دختر تخمک‌گذاری است که با حیض شدن ملازم است.<sup>۲</sup>

## ۲- بلوغ النکاح

قرآن کریم در مورد تکلیف جامه درباره یتیمان می‌فرماید: «یتیمان را مورد آزمایش و امتحان قرار دهید تا این‌که به سن ازدواج برسند، در پسران توان تولید مثل و در دختران توان باروری، در صورتی‌که علایم رشد را یافتید اموال و دارایی را به ایشان بازدهید»<sup>۳</sup>. این آیه مبارکه به دو موضوع مهم اشاره دارد «بلوغ نکاح» و «رشد» که در توضیح هر دو واژه اختلاف نظر وجود دارد. برخی از مفسران بر این باورند که منظور و هدف از بلوغ نکاح، احتلام است. به باور این دسته از صاحب‌نظران، فرد در چنین

۳۵- «و اذا بلغ الاطفال منکم الحلم فلیستندنوا کما استنذن الذین من قبلهم کذلک ینبئ الله لکم آیته و الله علیم حکیم»، سوره نور، آیه ۵۹.

۳۶- غیاثی ثانی، اعظم، «سن ازدواج دختران در مبانی حقوق اسلامی»، مجله فقه و حقوق «ندای صادق»، شماره ۱۳۸۷، ۲۸، ص ۹۳.

۳۹- وابتلوا الیتیمی حتی اذا بلغوا النکاح فان ءانستم منهم رشدا فادفعوا الیهم اموالهم و لا تاکلوها اسرافا و بدارا ان یکبروا و من کان غنیا فلیستعفف و من کان فقیرا فلیاکل بالمعروف فاذا دفعتم الیهم اموالهم فاشهدوا علیهم و کنفی بالله حسبیا، سوره نساء، آیه ۶.

دوره‌ای شایستگی ازدواج می‌یابد. با این هم بیشتر مفسران، منظور از بلوغ نکاح را رسیدن به سنی می‌دانند که فرد توانایی ازدواج می‌یابد.

واژه «رشد» نیز میان مفسران اختلاف برانگیخته است، چه از سوی برخی مفسران رشد را به ضم راء و سکون شین و برخی دیگر، آن را به فتح راء و شین خوانده‌اند از سوی دیگر در تفسیر آن‌هم، برخی برآنند که رشد به معنی استوار در دین و توانایی حفظ مال است، به دلیل این‌که فسق باعث فساد در اموال است. گروه دیگر از جمله ابن عباس، رشد را رشد فکری و کمال عقلانی دانسته‌اند. بر پایه تفسیر دوم مال یتیم به او بازگردانده نمی‌شود، حتی اگر یتیم به بزرگ‌سالی و پیری رسیده باشد، مگر آن‌که رشد او احراز شود. به هر حال، بیشتر صاحب‌نظران برآنند که رشد به دنبال بلوغ است. بدین ترتیب، رسیدن به رشد عقلی و توانایی جنسی را نشانه‌ی بلوغ دانسته و سخن از سن به میان نیاورده‌اند، به دیگر سخن «بلوغ‌النکاح» یعنی پا گزاردن به دوره‌ای از زندگی که توانایی‌های جنسی فرد بارور شده، آمادگی زناشویی را به دست می‌آورد و «رشد» شرط استرداد اموال به صاحبان آن دانسته شده است.<sup>۱</sup>

### ۳- بلوغ اشد

این تعبیر در موارد گوناگون از قرآن کریم به کاررفته و استعمال شده است از جمله در آیات ۱۵۲ سوره مبارکه انعام، آیه ۲۲ سوره مبارکه یوسف، آیه ۳۴ سوره مبارکه اسراء، آیه ۸۲ سوره مبارکه کهف، آیه ۵ سوره مبارکه حج، آیه ۱۳ سوره مبارکه قصص، آیه ۶۶ سوره مبارکه نمل و آیه ۱۵ سوره مبارکه احقاف. دو مورد از آن جهت که منشأ اثر در احکام شرعی و صحت عقود است، به ترتیب زیر بیان می‌گردد. «از میان نطفه‌ها آنچه مشیت ما تعلق می‌گیرد در رحم‌ها قرار می‌دهیم تا به وقت معین و مشخص طفلی از

۴۰- اسماعیل آبادی، علی رضا، پیشین، ص ۱۷۰.

رحم بیرون آوریم تا زیست کند و به حد بلوغ و کمال برسد<sup>۱</sup>. در جای دیگری آمده: به مال یتیم نزدیک نشوید مگر از طریق صحیح و درست تا زمانی که او به حد رشد و قوت برسد<sup>۲</sup>. در توضیح بلوغ اشد مابین لغویون و مفسران از یک طرف و فقها از طرف دیگر، اختلاف نظر فراوانی وجود دارد. برخی برای این مرحله از حیات بشر سن مشخصی را تعیین کرده‌اند<sup>۳</sup>. از طریق بررسی قرائن موجود در آیات مختلف که این اصطلاح به کاررفته به عنوان نمونه در سوره قصص درباره حضرت موسی بعد از «و لما بلغ اشد» اضافه می‌کند «استوی» و یا در سوره احقاف بعد از تعبیر بلوغ اشد، اضافه می‌کند «بلغ اربعین سنه» تا بفهماند مراد دوران پختگی است. برخی از صاحب نظران بلوغ اشد را عبارت از مرحله‌ای دانسته‌اند که تمام اندام‌های بدن به استحکام کافی رسیده است، رشد فکری و عقلانی نیز حاصل شده. از بررسی مجموع آیات فوق مربوطه به بلوغ روشن و واضح می‌شود که در قرآن کریم به نشانه‌های طبیعی بلوغ تکیه شده، یعنی احتلام و مرحله توانایی کافی برای ازدواج، از آن جاکه در تحقق این پدیده، عوامل و شرایط گوناگونی دخالت تام دارند، زمان بلوغ نیز بالطبع متغیر است و بر همین اساس، در قرآن سن خاصی برای آن تعیین نشده است. همچنین در آیات، میان بلوغ پسران و دختران فرقی گذاشته نشده است و در همه موارد از الفاظ عام و مطلق مانند، یتیم و اطفال بهره گرفته شده است که به هر دو جنس به طور یکسان اطلاق می‌شود.

۴۱- «...لنبین لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا اشد کم...» سوره حج، آیه ۵.

۴۲- «ولا تقریوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشد و اوفوا بالعهد ان العهد کان مسئولا» سوره اسراء، آیه ۳۴.

۴۳- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، جلد ۴، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا، ص ۳۱۸.

## د) بلوغ از دیدگاه مذاهب

### ۱- بلوغ در فقه امامیه

فقه‌های امامیه از دیرزمان در این مسئله اختلاف نظر داشته‌اند. شیخ طوسی تحقیق بلوغ را به واسطه یکی از سه امر احتلام، کمال عقل و رویش مو دانسته و مسئله سن را مطرح نکرده است. اما علامه حلی بلوغ را منوط به احتلام، رویش موی زبر و خشن بر عانه و رسیدن به نه‌سالگی در دختران و پانزده‌سالگی در پسران دانسته است.<sup>۱</sup> قابل ذکر است که علامه حلی رویدن موی زهار را اماره بر بلوغ دانسته نه محقق نفس بلوغ اما هر دو امر دیگر را محقق بلوغ قرار داده است. به‌طور کلی مشهور فقهای امامیه سن بلوغ را برای پسران پانزده سال و برای دختران نه سال تمام می‌دانند.

عمده‌ترین دلیل مشهور و معتبر در سن بلوغ روایت صحیحه حمزه بن حرمان است که چنین بیان گردیده «از امام محمد باقر<sup>(ع)</sup> پرسیدم: چه موقع بر پسر، همه حدود الهی واجب می‌گردد و به سود و زیان او حکم شده، مؤاخذه می‌شود؟ امام فرمود: «وقتی که از یتیمی و کودکی خارج شده، صاحب ادراک و شعور شود.» گفتم: آیا برای آن، حدی است که با آن شناخته شود؟ امام فرمود: «وقتی که محتلم شود و به سن پانزده‌سالگی برسد یا شعور پیدا کند یا موی بر زهار او برآید، حدود الهی بر او اقامه و جاری می‌شود و به سود و زیانش حکم می‌شود.» گفتم: چه موقع همه حدود الهی بر دختر واجب می‌شود و پاداش و کیفر می‌بیند؟ امام فرمود: «دختر مانند پسر نیست؛ زیرا دختر وقتی که شوهر کند و دخول با او صورت گیرد و نه سال داشته باشد، یتیمی او از بین می‌رود و حدود «به‌طور کامل» به نفع و ضرر او جاری می‌شود<sup>۲</sup>....».

۴۴- جناتی، محمد ابراهیم، «بلوغ از دیدگاه فقه اجتهادی» مجله کیهان اندیشه، شماره ۶۱، ۱۳۷۴، ص ۴۰.

۴۵- حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۳۰، باب ۴، حدیث ۲، الکافی، ج ۱۷، ص ۱۹۷، حدیث ۱. به نقل از، اصغری، عبدالرضا، سن مسئولیت کیفری در اسلام، مجله الهیات و حقوق، شماره ۲، ۱۳۸۸، ص ۸۷.



در برابر نظریه مشهور فقها نظریات مخالفی نیز وجود دارد که سن معین را برای بلوغ نمی‌پذیرند. این گروه از محققان، با توجه و دقت در آیاتی که احتلام و حیض را ملاک بلوغ دانسته است و جهت در نظر گرفتن مقتضای اصول عملیه؛ به مثل اصل برائت و استصحاب و با توجه به واقعیات خارجی و نظر کارشناسان علوم طبیعی، معتقدند که پدیده بلوغ، یک امر تکوینی است و مراد از بلوغ در اسلام، بلوغ جنسی بوده و علامت و نشانه قاطع آن در پسر، رسیدن به حد احتلام و در دختر، دیدن خون حیض است. مثل آن که گفته شود اکنون روز است، و این یک موضوع خارجی است و نمی‌شود بحث کرد که اکنون شب است و اگر در این زمینه هزار روایت هم وارد شود که اکنون شب است نمی‌توان پذیرفت. به دلیل این که این روایات برخلاف واقع است. بلوغ جنسی هم یک امر واقعی خارجی است. لذا باید بینیم که این امر خارجی (یعنی بلوغ) با نشانه‌هایی که در قرآن کریم ذکر گردیده چه زمانی محقق می‌گردد. صاحب جواهر می‌گوید: «بلوغ از امور طبیعی شناخته شده در لغت و عرف است نه از موضوعات شرعی که باید از سوی شرع دانسته شود. بنابراین سن خاصی معیار قرار نمی‌گیرد.<sup>۱</sup> از جمله قائلان به نظریه فوق می‌توان از آیت‌الله مرعشی، نام برد.<sup>۲</sup>

## ۲- بلوغ در فقه اهل سنت

آثار فقها و دانشمندان اهل سنت نیز راجع به سن بلوغ بیانگر آن است که صاحبان این مذاهب نیز از اختلاف نظر در این مورد به دور نمانده‌اند. علاوه بر احتلام و حیض، امامیه و حنابله قائلند که ظاهر شدن و رویدن موی خشن و زبر بر عانه و شرمگاه، دلیل بر بلوغ است. ولی حنفیه اعتقاد دارند رویدن مو در این مواضع، دلالت بر بلوغ ندارد؛ زیرا مانند موهای سایر مواضع بدن است. شافعیه و حنابله در مورد سن معتقدند،

۴۶- منصوری، خلیل، قرآن و نشانه‌های بلوغ. [Http://www.aftabir.com](http://www.aftabir.com)

۴۷- اصغری، عبدالرضا، پیشین، ص ۹۱.

بلوغ در دختر و پسر با رسیدن به ۱۵ سالگی محقق می‌گردد. مالکيه سن بلوغ در دختر و پسر را ۱۷ سالگی دانسته‌اند و حنفیه معتقدند که ۱۸ سال در پسر و ۱۷ سال در دختر سن بلوغ و تکلیف است.<sup>۱</sup>

### هـ) مفهوم علمی بلوغ

روانشناسان، رشد نهایی اعضای جنسی را بلوغ تعبیر کرده‌اند. این زمان آغاز دوره نوجوانی است، که به تخمین از ۱۳ تا ۲۱ سالگی در دخترها و از ۱۵ تا ۲۱ سالگی در پسرها طول می‌کشد. در این دوره دگرگونی‌های ژرفی در ساختار روانی و بدنی انسان پدید می‌آید که در آستانه جوانی به کمال خود می‌رسد. این دگرگونی‌ها با نشانه‌هایی به مثل رشد استخوان‌ها، اندام تناسلی، ترشح غدد و نشانه‌های دیگری تظاهر پیدا می‌کند که چگونگی ظهور آن‌ها در هر یک از دو جنس متفاوت است. در دخترها، بزرگ شدن پستان‌ها و روییدن مو بر عانه در سال‌های ۱۰ تا ۱۱ سالگی است. درحالی‌که قاعدگی در سال‌های ۱۱ تا ۱۲ سالگی پدید می‌آید. در پسرها روییدن مو بر زهار و بزرگ شدن بیضه‌ها در سال‌های ۱۱ تا ۱۳ سالگی. ولی قدرت انزال در سال‌های ۱۳ تا ۱۷ سالگی آشکار می‌شود. به‌طور متوسط دخترها یک و نیم تا دو سال زودتر از پسرها به مرحله بلوغ پا می‌گذارند.

بلوغ پدیده‌ای نیست که با رسیدن به سن خاصی یک‌باره حاصل شود. بلوغ فرایندی است که از یک دوره سنی با ظهور بعضی از نشانه‌ها آغاز می‌شود و در پایان دوره‌ای که زمان آن ممکن است برحسب اشخاص کوتاه یا طولانی باشد پایان می‌یابد.<sup>۲</sup> علمای فیزیولوژی سردسیر و گرم‌سیر بودن آب‌وهوای منطقه را که انسان در آن زندگی می‌کند

۴۸- موسوی بجنوردی، محمد، «بررسی مفهوم و معیار طفلی در تفکر اسلامی و قوانین ایران برای بهره‌مندی از حقوق مربوطه»، پژوهشنامه متین، شماره ۲۱، ۱۳۸۲، ص ۴۴.

۵۵- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، ج ۲، چ ۲۲، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۹، ص ۱۰۸.

در زودرس بودن یا دیررس بودن بلوغ مؤثر می‌دانند. در منطقه گرم‌سیر رشد جسمی و جنسی سریع‌تر صورت می‌پذیرد. برخلاف مناطق سردسیر بلوغ در آن دیرتر صورت می‌گیرد. عامل دیگر در زودرس یا دیررس بودن بلوغ تغذیه است، اگر تغذیه مناسب نباشد بلوغ دیررس می‌شود و اگر تغذیه مناسب باشد سبب زودرسی رشد جنسی می‌گردد.

مسئله ژنتیک «قانون وراثت» نیز تأثیر دارد، یعنی زودرسی و دیررسی بلوغ در پدر و مادرها، در بلوغ فرزندان اثر می‌گذارد<sup>۱</sup>. نژاد عامل دیگری است که تأثیر بسزایی بر تسریع یا کندی رشد قوای جسمی و جنسی افراد و در نتیجه تأثیر بر سن بلوغ افراد دارد.

### گفتار دوم) سن مسئولیت کیفری اطفال در اسناد سازمان ملل متحد و قوانین شماری از کشورهای جهان

سن کیفری یعنی سنی که طفل بعد از رسیدن به آن قابل تنبیه است و بیش از آن معاف از هرگونه مجازات و تعقیب است. در اکثر کشورها، در قوانین کیفری و یا اقدامات تأمینی حدود سنی برای اطفال تعیین شده و اطفال کمتر از حدود مقرر در قوانین، در صورت ارتکاب جرم، غیر مسئول محسوب می‌شوند و در نتیجه تعداد آنان در آمار ذکر نمی‌گردد. در مورد مسئولیت کیفری اطفال در سطح بین‌المللی قواعد وضع شده که بیانگر سن مسئولیت کیفری آنان است. کنوانسیون حقوق طفل برای دولت‌های عضو، مقرر می‌نماید که جهت گسترش و ارتقای وضع قوانین، مقررات و مؤسساتی که به‌ویژه مربوط به اطفال متهم و یا مجرم هستند، حداقل سنی را برای

اطفال قائل شوند، به نحوی که زیر این سن طفل به لحاظ نقض قانون کیفری فاقد مسئولیت کیفری باشد.<sup>۱</sup>

کمیته حقوق طفل پس از بررسی گزارش دولت‌های مختلف در موضوع تعیین حداقل سن مسئولیت کیفری که کمترین آن ۷ و بالاترین آن را ۱۶ سال اعلام می‌کند در تفسیر عام شماره ۱۰ برای رهنمایی بیشتر کشورها و رفع مشکلات آن‌ها به طور مفصل و دقیق به تبیین موضوع حداقل سن مسئولیت کیفری پرداخته است.<sup>۲</sup> کمیته تذکر داده که حداقل سن به سنی اطلاق می‌شود که طفل متخلف در زیر آن سن نمی‌تواند در آیین دادرسی کیفری مسئول شناخته شود و اگر طفل مرتکب دارای اهلیت نسبی نقض قانون باشد، نمی‌توان وی را مورد دادرسی رسمی کیفری قرارداد؛ اما باید اقدامات حمایتی خاص که برای منافع عالی‌شان لازم است، اتخاذ شود. در حالت دوم شخص مرتکب در سن بیشتر از سن حداقل و کمتر از سن ۱۸ سال قرار دارد، که وی می‌تواند مورد اتهام و رسیدگی تحت آیین دادرسی کیفری قرار گیرد. اما این آیین دادرسی کیفری باید کاملاً منطبق با اصول و مقررات کنوانسیون حقوق طفل باشد.<sup>۳</sup> در مورد میزان حداقل سن مسئولیت کیفری، مقررات پکن بیان می‌دارد: در نظام‌های حقوقی‌ای که مفهوم محدودیت سنی برای مسئولیت کیفری به رسمیت شناخته شده است، شروع این سن، با توجه به واقعیت‌های مربوط به بلوغ عاطفی، روانی و فکری، نباید بیش از حد، پایین باشد.<sup>۴</sup> حداقل سن مسئولیت کیفری بر حسب زمان و فرهنگ‌ها بسیار متفاوت است. برخورد امروزی به مسئولیت کیفری بررسی توانایی طفل در تحمل نتایج اخلاقی و روانی مسئولیت جزایی است. بدین معنا که آیا طفل را با توجه به قدرت تشخیص و

۵۹-CRC, Article ۴۰/۳.

۶۰-CRC/C/GC/۱۰, ۲۵ April ۲۰۰۷, Para ۱۶.

۶۱- Ibid.

۶۲-Beijing Rules, ۴/۱.

درک فردی وی می‌توان مسئول رفتار ضداجتماعی‌اش دانست یا خیر؟ اگر سن مسئولیت جزایی بیش از حد پایین باشد یا اصلاً محدودیتی برای مسئولیت کیفری مقرر نشود، مفهوم مسئولیت بی‌معنا خواهد شد. به‌طورکلی، رابطه نزدیکی میان مفهوم مسئولیت در قبال ارتکاب جرایم جنحه‌ای یا جنایی و سایر حقوق و مسئولیت‌های اجتماعی (از جمله وضعیت تاهل، سن بلوغ مدنی و...) وجود دارد.<sup>۱</sup> کمیته حقوق طفل نیز بر این موضوع تأکید نموده و در ملاحظات نهایی خود در خصوص گزارش کشور قطر اظهار می‌دارد: کمیته نگران این مسئله است که اشخاص زیر ۱۸ سال ممکن است برای جرایم به همان طریق بالغین و بزرگسالان تحت تعقیب قرار گیرند، و در معرض حکم مجازات‌های مشابه و همانند بزرگسالان باشند. کمیته توصیه می‌کند که کشورهای عضو نسبت به یک حداقل سن مسئولیت کیفری که مطابق اصول و مقررات کنوانسیون باشد اقدام نمایند.<sup>۲</sup> جمع‌آوری آمار در مورد حداقل سن مسئولیت کیفری در هر کشوری دشوار است. به‌ویژه ممکن است یک «سن» دیگری را مخفی دارد. به‌بیان‌دیگر، حد رسمی سن مسئولیت کیفری ممکن است پایین‌ترین سنی نباشد که طفل در صورت رسیدن به آن به دلیل ارتکاب عمل خلاف با نظام قضایی با او برخورد می‌شود. به‌عنوان نمونه در فرانسه که حداقل سن مسئولیت کیفری ۱۳ سال است، اطفال ۱۰ و ۱۲ ساله هم ممکن است ناگزیر از حضور در برابر قاضی محکمه اطفال شوند که البته در این شرایط قاضی فقط می‌تواند به صدور دستور اقدامات آموزشی و مراقبتی از جمله آزادی به قید التزام «در صورتی که تشخیص دهد طفل در معرض خطر قرار دارد»، مبادرت ورزد. به همین نحو برخی از کشورها به شمول افغانستان، از سیستم موسوم به «نظام مرحله‌ای یا پله‌ای» استفاده می‌کنند که بر اساس آن، برای گروه‌های سنی متفاوت اقدامات مختلفی در نظر گرفته می‌شود. به‌عنوان مثال در اردن که مسئولیت

عدالت



سن مسئولیت کیفری اطفال



۳۷

۶۳-Beijing Rules, ۴/۱ Commentaries.

۶۴-CRC/C/GC/Add, ۱۶۳, ۲۰۰۱, Concluding Observation :Qatar.

کیفری از ۷ سالگی آغاز می‌شود، متخلفان زیر ۱۲ سال در اصل فقط در معرض محکومیت بر نظارت و اقدامات متفاوتی در زمینه مراقبت رفتاری قرار دارند. در برخی جوامع، محدودیت سنی معین نشده و سن مسئولیت کیفری عملاً از بدو تولد آغاز می‌شود. در جوامعی که حداقل سن مسئولیت کیفری مشخص شده است، تفاوت‌های موجود بین کشورهای مختلف، حیرت‌آور است. کمیته حقوق طفل در بخش ملاحظات نهایی پیرامون گزارش‌های دولت‌ها به مطلوبیت تعیین بالاترین سن ممکن به‌عنوان حداقل سن مسئولیت کیفری اشاره دارد. به‌ویژه، این کمیته از کشورهایی انتقاد می‌کند که سن مزبور را حدود ۱۰ سال یا کمتر تعیین کرده‌اند.<sup>۱</sup> همچنان باید یادآور شد که سن تعیین‌شده هرگز به‌خودی‌خود نشانگر نحوه رفتار با اطفالی که مرتکب خلاف شده است، نیست. به‌عنوان مثال در اسکاتلند که سن مسئولیت کیفر «۸ سال» قرار دارد، سیستم حضور اطفال در محاکم به‌گونه‌ای طراحی شده است که از تماس نوجوانان زیر ۱۶ سال «در واقع بسیاری از افراد ۱۶ تا ۱۷ ساله» با محاکم رسمی قضایی مگر در مورد جرایم بسیار سنگین اجتناب می‌شود و به شکل بنیادی به راه‌حل‌های غیر از سلب آزادی متهم گرایش دارد. در مقایسه دررومانی که سن مسئولیت کیفری از ۱۴ سال آغاز می‌گردد. طفلی که به آن سن رسیده باشد عملاً به محکمه آورده شده و مانند بزرگسالان، برای جرم مشابه ممکن است محکوم به حبس شود.<sup>۲</sup>

### گفتار سوم) سن مسئولیت کیفری اطفال در قوانین جزایی افغانستان

اصولنامه جزای عمومی مصوب ۱۷ میزان سال ۱۳۰۲، تحت تأثیر قانون مجازات ترکیه و با الهام از مقررات شرع اسلام در ماده ۲۳ خود مقرر نموده «درائتای وقوع جرم

۶۵- عباچی، مریم، پیشین، ص ۷۰.

۶۶- همان، ص ۷۱.

کسانی که سن سیزده سالگی را، تکمیل نکرده باشند، از قوه تمیز محروم دانسته می-شوند و اگر جرمی را هم مرتکب شده باشند مسئول شناخته نمی‌شوند...». تمیز عبارت از مرحله رشد قوای عقلی است که در آن مرحله، قبح و حسن امور در نتیجه مطابقت آن‌ها با نورم‌های اجتماعی قابل‌درک است. در صورت عدم تمیز، رکن معنوی جرم کامل نیست. بنابراین، اماره تغییرناپذیر عدم تمیز را، ماده مذکور ارائه نموده و فرض قانونی را بر این گذاشته است که هر طفل کمتر از ۱۳ سال تمام، فاقد قوه تمیز است، (حداقل سن مسئولیت کیفری طبق قانون مزبور ۱۳ سال است) این فرضیه قانونی از فروضی است که خلاف آن قابل‌اثبات نیست. به این مفهوم که نمی‌توان برای شخصی که هنگام ارتکاب جرم کمتر از ۱۳ سال سن دارد، اقامه دعوی کرد و او را به دلیل عمل ارتكابی‌اش تحت تعقیب و مجازات قرار داد. چنین اشخاصی جزائاً فاقد مسئولیت کیفری بوده و در صورت ارتکاب جرم می‌بایست جهت تربیت به والدین، ولی یا وصی‌شان تسلیم داده شوند. این قبیل اشخاص هرچند مرتکب جرم قتل هم شوند، معاف از تعقیب و مجازات بوده و مراجع قضایی مکلف‌اند آنان را به اولیایی‌شان جهت تأدیب و تربیت تسلیم نمایند. قانون مذکور در ماده ۲۴ مقرر می‌دارد: «در حین وقوع جرم بچه‌هایی که سال سیزدهم عمر خود را تکمیل نموده و سال پانزدهم را اكمال نموده باشند، جزای‌شان به درجه نصف مقداری که در اصولنامه مصرح گردیده است، حکم کرده می‌شود و اگر جرم مستلزم اعدام باشد، به عوض آن ده سال حبس می‌شود؛ و از این چنین بچه‌ها هم جزای نقدی مناصفه گرفته می‌شود». از مفهوم ماده مذکور چنین برمی‌آید که سن پانزده سالگی از نظر قانون‌گذار، پایان دوره طفولیت بوده و قبل از سیزده سالگی سن غفلت و بی‌خبری است و بعد از سن ۱۳ سالگی سن آگاهی و تمیز است. اما از آنجاکه قاعدتاً اطفال نباید مقصر و مسئول شناخته شوند، قانون‌گذار مسئولیت تام جزایی را متوجه افراد کمتر از ۱۵ سال ندانسته؛ ولی به جهت آن‌که اطفال ممیز تا حدودی توانایی درک ماهیت و پیامد عمل‌شان را دارند، لذا دارای مسئولیت کیفری تخفیف یافته می‌داند.

هرچند قانون مذکور گام مؤثری در خصوص منطبق شدن معیار داخلی مسئولیت کیفری اطفال با معیارهای پیش گفته به شمار می‌آید. اما در اثر تحول مواد مرتبط به مسئولیت کیفری اطفال در اصولنامه جزای عمومی، در ۳۰ جوزای سال ۱۳۰۶ تعدیل گردید. در ماده ۲۶ مقرر شد «درائتای وقوع جرم کسانی که سن پانزده سالگی را تکمیل نکرده باشند، از قوه ممیزه محروم دانسته می‌شوند و از جرم که انجام داده باشند مسئول شناخته نمی‌شوند. اگر از سبب جرم ایشان دیت لازم شود به عاقله متعلق می‌شود و خود ایشان به والدین ولی‌ها و وصی‌ها تسلیم می‌شوند، مگر هرگاه این چنین بچه‌ها سن پانزده را تکمیل کرد، در حقوق الله مثل صلاه و صوم، و حقوق العباد مثل دین گرفتار و مأخوذ است، و در حدود سن هجده ضروری است. اگر مجرم زن باشد انتهای سنشان پانزده و ابتدای سنشان نه سال است لیکن مأخوذیت از پانزده سال است و اگر دیگر علامات بلوغ مثل احبال و احتلام و انزال قبل از سن‌های مذکور ظاهر شود بالغ گفته می‌شود». آنچه از مقایسه مقررات مربوطه به مسئولیت کیفری اطفال، در اصولنامه جزای عمومی، قبل و بعد از تعدیل قابل توجه به نظر می‌رسد این است که: نخست در مقررات قبل از تعدیل سن مسئولیت کیفری برای هر دو جنس مرد و زن یکسان در نظر گرفته شده بود و تمایز میان آن‌ها وجود نداشت. اما تعدیل مقررات مذکور چنان‌که از ماده ۲۶ اصولنامه جزای عمومی سال ۱۳۰۶ برمی‌آید، حداقل سن مسئولیت کیفری را برای دختر ۱۵ سال و برای پسر نیز پانزده سال معین کرده و آغاز سن تمام مسئولیت کیفری نیز به ترتیب پانزده و هجده سال مقرر شده است.

در تعدیل اصولنامه جزای عمومی، مبنای مسئولیت کیفری بلوغ جنسی قرار داده شده و فرض کلی اماره بلوغ جنسی حداقل سن‌های مذکور بیان گردیده است. دوم استثنای که در خصوص تثبیت بلوغ جنسی بر مبنای بعضی علائم دیگر ذکر شده. عملاً حداقل سن مسئولیت کیفری را در حالت ابهام قرار می‌دهد و نمی‌توان سن خاصی را برای آغاز پیگرد جزایی ذکر کرده و رویه واحدی را در زمینه به وجود آورد. هم‌چنین از آن‌جا که بلوغ جسمی و رشد عقلی دو پدیده متفاوت هستند و رسیدن به سن بلوغ



جنسی الزاماً توأم با رسیدن به رشد عقلی نیست؛ بناءً رشد عقلی از بلوغ جنسی جدا است. بر این اساس در اصولنامه جزای عمومی قبل از تعدیل رشد عقلی مبنای مسئولیت کیفری قرار داده شده و تفاوت در سن مسئولیت کیفری میان زن و مرد قائل نگردیده بود.

وجود معیار دوگانه در خصوص مسئولیت کیفری اطفال بر مبنای جنسیت از یک طرف و ابهام در حداقل سن مسئولیت کیفری در مقررات اصولنامه جزای عمومی از طرف دیگر، قانون‌گذار را وادار به آن کرد که دست به اصلاح زده و مقررات جدیدی در این زمینه وضع نماید. در این راستا، قانون جزا مصوب سال ۱۳۵۵ در مواد ۷۰ و ۷۲ اشخاص زیر ۱۸ سال را به سه گروه سنی تقسیم کرد. اطفال زیر سال از هرگونه اقدام جزایی مستثنا بود، یعنی آن‌که قانون جزا آغاز سن مسئولیت کیفری را بدون در نظر داشت جنسیت سالگی قرارداداده بود، اطفال ۷ تا ۱۳ سال صغیر نامیده شده و اطفال ۱۳ تا ۱۸ مراحق خوانده می‌شدند. از مواد ۷۴ تا ۸۱ اقداماتی که علیه صغیر در صورت ارتکاب قباحت، جنحه یا جنایت قابل تطبیق بود تشریح شده بود، و این اقدامات بسته به جرم ارتكابی شامل توبیخ، تسلیمی به متعهد، حجز در دارالتأدیب یا مؤسسات خیریه یا مدارس اصلاحی و جزای نقدی متعهد، می‌شد.

مواد ۸۲ تا ۸۴ به جرایم مراحق پرداخته بود به این ترتیب که اگر وی مرتکب قباحت می‌شد مجازات وی ممکن بود تسلیمی به متعهد، یا جزای پیش‌بینی‌شده برای آن قباحت باشد. در صورت ارتکاب جنحه نیز قاضی می‌توانست وی را به حجز در دارالتأدیب، مؤسسات خیریه یا مدارس اصلاحی محکوم کند، یا این‌که مجاز اصلی جرم مورد نظر را در حق وی تطبیق نماید. در صورتی نیز که جرم از درجه جنایت می‌بود، بسته به این‌که به مجازات اصلی اعدام یا حبس دوام، حبس طویل یا کمتر از ده سال بود وی به زمان‌های مشخصی حجز در دارالتأدیب محکوم می‌شد.

قانون‌گذار افغانستان در اواخر سال ۱۳۸۳ قانون جدیدی را تحت عنوان «قانون رسیدگی به تخلفات اطفال» تصویب کرد و به موجب ماده ۶۶ خود بسیاری از قواعد

مقرر در قانون جزا را نسخ کرد. عنوان این قانون با دقت انتخاب شده است. نخست این که عنوان «رسیدگی» دارد نه مبارزه، درحالی که کلمه مبارزه در عناوین قوانین جزایی افغانستان مروج است. همانند: قانون مبارزه علیه مواد مخدر، قانون مبارزه علیه تروریسم، قانون مبارزه علیه تطهیر پول و...

بعد از تمام این قوانین در گذشته قانون جدیدی تحت عنوان کود جزا در سال ۱۳۹۶ به تصویب رسید که از ماده ۹۵ الی ۱۱۴ را تحت عنوان طفل و مسئولیت جزایی آن اختصاص داده است.<sup>۱</sup> این نکته نشان دهنده آن است که نگرش قانون گذار افغانستان در مورد تخلفات اطفال، نگرش اصلاحی است نه سرکوبگرانه. دوم این که قانون واژه «تخلفات» اطفال را به کار برده نه جرایم اطفال، همین مسئله حکایت از تام نبودن مسئولیت کیفری این اشخاص دارد. به موجب ماده ۴ قانون مذکور شخصی که سن هفت سالگی را تکمیل نکرده باشد طفل غیرممیز نامیده می شود و شخصی که سن ۷ سالگی را تکمیل و ۱۲ سالگی را تکمیل نکرده باشد طفل ممیز است. ماده ۵ قانون مقرر می دارد که تمامی اطفال زیر ۱۲ سال، چی ممیز و چی غیرممیز، فاقد مسئولیت می باشند. بدین سان، قانون جدید، ماده ۷۲ قانون جزا را که سن «عدم مسئولیت مطلق» را زیر هفت سال تعیین کرده بود، نسخ کرده است. اما آنچه در این ارتباط در حقوق کیفری افغانستان قابل توجه است، این است که به دلیل عدم ثبت ولادت ها و عدم داشتن تذکره از سوی افراد، تشخیص سن افراد که آیا کمتر از ۱۸ سال دارد و طفل است و یا آن ۱۸ ساله و یا بیشتر بوده و فرد بزرگسال است.

این موضوع چالش بزرگی است که سبب افزایش ابهام و اشتباه شده است و به صورت چشمگیری زمینه سوی استفاده را از سیستم توسط مجریان قانون، مدعی یا مدعی علیه فراهم می سازد که طفل، فرد بالغ، یا فرد نابالغ، طفل معرفی می شود. در این

۶۷- ر.ک: برای مطالعه بیشتر می توانید به کود جزا مراجعه کنید.

ارتباط، ماده ۶ جهت تعیین سن تذکیره تابعیت وی را معتبر می‌داند. قانون اطفال رسیدگی به تخلفات اطفال، مشعر است که اگر یک طفل تذکیره تابعیت نداشته باشد یا حالت ظاهری وی با سن مندرج تذکیره مطابقت نداشته باشد؛ نظریه طب عدلی (پزشکی قانونی) در زمینه خواسته می‌شود. اگر نظر دکتر طب عدلی یا سایر پزشکان با سوابق قضیه و حالات ظاهری طفل مغایر باشد، موضوع تعیین مجدد سن طفل به یک هیأت طبی و پزشکی قانونی که کمتر از سه پزشک نباشد، ارجاع می‌گردد<sup>۱</sup>.

نکته قابل تذکر این است که تعیین و تثبیت سن طفل متخلف به اعتبار تاریخ وقوع تخلف در نظر گرفته می‌شود. از ماده مذکور استفاده می‌شود جهت تعیین سن طفل متهم در صورتی که طفل شناسنامه نداشته باشد یا به هر دلیل به شناسنامه وی نتوان استناد کرد، مراجعه به کارشناس امور پزشکی الزامی است. به هر حال، روندی که در قانون تعریف گردیده از دیدگاه عملی و نظری مشکل‌آفرین است. در عمل، اگر برای یک طفل «در مقایسه با یک بزرگسال» سن اشتباهی تعیین گردد، ممکن است، وی بتواند مدارک را مبنی بر سن دقیقش، مانند مدرک ثبت ولادت و یا شاهدانی در زمینه داشته باشد که در قانون زمینه به چالش کشیدن نظرات پزشکی برای طفل بیان گردیده است. همچنین از لحاظ نظری، آزمایش‌های پزشکی سن افراد را حداقل و اکثر بیان می‌دارد. مثلاً بین ۱۵ تا ۱۷ سال ۱۱ تا ۱۲ سال که این موضوع در تعیین مجازات چالش برانگیز است. طوری که حداکثر مجازات برای طفل ۱۵ ساله، یک‌سوم حداکثر مجازات بزرگسالان در هر جرم است؛ در حالی که مجازات پیش‌بینی‌شده برای طفل ۱۶ ساله، نصف مجازات بزرگسالان است.

هم‌چنین طفلی که ۱۲ سال را تکمیل نکرده باشد، مسئولیت جزایی ندارد و دعوی جزایی علیه وی اقامه نمی‌شود. علاوه بر موارد مذکور، قابل ذکر است که میان سن

۶۸- ر.ک: برای مطالعه بیشتر راجع به این موضوع می‌توانید به ماده ۱۰۲ کود جزا مراجعه کنید.

قانونی که متکی بر تاریخ تولد است و تعیین سن از طریق پزشکی قانونی که بیشتر متکی بر رشد جسمی است، تفاوت وجود دارد. از لحاظ حقوقی، سن قانونی معیار تفکیک طفولیت از بزرگسالی است. اگرچه قانون رسیدگی به تخلفات اطفال بر اهمیت حالات ظاهری، در تعیین سن تأکید دارد. اما تحقیقات عملی نشان می‌دهد، که معیار خاص برای تعیین دقیق سن وجود ندارد و آزمایشات پزشکی، مبتنی بر سختی و تراکم استخوان‌ها و ظهور بلوغ استوار است که خود به تنهایی مناسب پنداشته نمی‌شود.<sup>۱</sup> هم‌چنان که قبلاً بیان گردید، اساس و مبنای اصلی تحقق پیدا کردن مسئولیت جزایی موجودیت اراده در حین ارتکاب عمل مجرمانه است. در صورتی که اراده شخص در ارتکاب عمل جرمی دخیل نباشد، شخص در رابطه به عمل مذکور مسئولیت جزایی ندارد.<sup>۲</sup> قانون جزای افغانستان در ماده ۶۵ در رابطه با مسئولیت جزایی مقرر و بیان می‌دارد: «مسئولیت جزایی وقتی به وجود می‌آید که شخص به اراده آزاد و در حالت صحت عقل و ادراک عمل جرمی را مرتکب شود». مطابق حکم این ماده هرگاه شخص صحیح‌العقل و صاحب ادراک مرتکب عمل مجرمانه گردد، در آن صورت مسئولیت جزایی به وجود می‌آید. بر اساس شرایط مذکور در این ماده طفل مسئولیت جزایی ندارد، زیرا عدم مسئولیت جزایی طفل نیز همانند حالت جنون مربوط به موضوع فقدان اراده است. در حالت طفولیت نیز یک جزء اراده شخص که درک ماهیت عمل جرمی است، معیوب است.

بنابراین کامل نبودن اراده مبنی بر ارتکاب جرم در نزد طفل باعث رفع مسئولیت جزایی از وی می‌گردد. قانون رسیدگی به تخلفات اطفال مصوب سال ۱۳۸۳ و ۱۳۸۵ منتشره جریده رسمی، شماره مسلسل ۸۴۶ که جدیدترین قانون راجع به اطفال در افغانستان

۶۹- [www.rcpch.ac.uk/policy/X-Rays-and-Asylum-Seeking-Children-Policy-Statement](http://www.rcpch.ac.uk/policy/X-Rays-and-Asylum-Seeking-Children-Policy-Statement).

۷۰- بی‌نا، اصول عمومی حقوق جزا، کورس آموزش قضایی، منتشر شده توسط: پروژه امور عدلی و قضایی افغانستان، کابل، ۲۰۰۸، ص ۱۱۳.

است در ماده چهار ضمن تعریف طفل، اطفال را به سه گروه تقسیم کرده و چنین مقرر می‌دارد: «۱- طفل شخصی است که سن هجده سالگی را تکمیل نکرده باشد. ۲- طفل غیر ممیز: شخصی است که سن هفت سالگی را تکمیل نکرده باشد. ۳- طفل ممیز: شخصی است که سن هفت سالگی را تکمیل و دوازده سالگی را تکمیل نکرده باشد. ۴- طفل نوجوان: شخصی است که دوازده سالگی را تکمیل و هجده سالگی را تکمیل نکرده باشد».

تعیین سن مسئولیت کیفری به صورت سن منطقی متعارف مسئولیت جزایی اطفال در قانون مذکوره دقیقاً مورد توجه قرار گرفته و در فقره (۱) ماده پنج مقرر می‌دارد: «شخصی که سن دوازده سالگی را تکمیل نکرده باشد در صورت ارتکاب جرم مسئولیت جزایی ندارد». و در فقره (۲) ماده پنج بیان می‌دارد: «چنانچه جرم ارتکاب یافته توسط اطفال کمتر از ۱۲ سال ناشی از غفلت والدین بوده و موجب ضرر مادی شود والدین به جبران آن مکلف می‌گردند». بنابراین کمتر از دوازده سال تمام چه ممیز و چه غیر ممیز مسئولیت کیفری ندارند.

به موجب مواد ۶۹ الی ۹۰ قانون جزای افغانستان صغار بر سه دسته‌اند: اطفال کمتر از ۷ سال که وفق ماده ۷۲ غیر قابل تعقیب کیفری است، اطفال ۷ تا ۱۳ سال که مطابق مواد فوق ممیز محسوب شده‌اند و در صورت ارتکاب جرم باید به اولیای خود تسلیم شوند تا ملتزم به تأدیب، تربیت و حسن اخلاق آن‌ها شوند و بالاخره اطفال ۱۳ تا ۱۸ سال، مطابق ماده ۷۱ مراهق محسوب شده و برای آن احکام متعدد (جزای نقدی، دارالتأدیب و...) وضع شده است. اما طبق ماده ۵ قانون رسیدگی به تخلفات اطفال که بعد از قانون جزا تصویب شده، سن کیفری اطفال ۱۲ سال است.

بنابراین بر وفق ماده ۵ اطفال زیر ۱۲ سال مبرای از هرگونه مسئولیت است و ارتکاب ناهنجاری‌های اجتماعی به دلیل عدم تمیز، فاقد وصف جزایی است؛ هرچند سنگین‌ترین جرم به مثل قتل عمد مرتکب شود. اما اطفال بالاتر از دوازده سال را واجد

مسئولیت جزایی شناخته است؛ البته ذکر این نکته هم ضروری است که مسئولیت این گروه (بین دوازده تا هجده سال) به صورت نسبی پذیرفته شده است نه کامل.

تدابیر و مجازاتی که در مقابل تخلف اطفال از احکام قانون درنهایت و به عنوان آخرین راه حل اصلاح و تربیت وی، حجز را پذیرفته است که ماده (۸) این قانون به آن اشاره داشته است. طبق این قانون، رسیدگی به تخلفات اطفال توسط محکمه اختصاصی اطفال که در مرکز هر ولایت واقع است، صورت می گیرد. بنابراین در محاکم ابتدائیه ولسوالی رسیدگی به تخلفات اطفال صورت نمی گیرد. همان گونه که قبلاً تذکر به عمل آمد، مجازات حجز به عنوان آخرین راه حل باید مورد حکم محکمه قرار گیرد و طبق ماده (۳۹) این قانون در تعیین جزای طفل باید موارد ذیل در نظر گرفته شود: ۱- مجازات طفلی که سن دوازده سالگی را تکمیل و شانزده سالگی را تکمیل نکرده باشد از یک سوم حداکثر مجازاتی که برای عین جرم ارتکاب شده توسط اشخاص بلندتر از سن هجده سالگی در قانون جزا پیش بینی گردیده است؛ بیشتر بوده نمی تواند. ۲- مجازات طفلی که سن شانزده سالگی را تکمیل و هجده سالگی را تکمیل نکرده باشد از نصف حداکثر مجازاتی که برای عین جرم توسط اشخاص بلندتر از سن ۱۸ سالگی در قانون پیش بینی گردیده است، بیشتر بوده نمی تواند. مشاهده می گردد که با توجه به اراده ناقص طفل، جزای آن نیز کاهش پیدا می نماید، یعنی جزای تعیین شده برای اطفالی که بین دوازده سالگی تکمیل و شانزده سالگی قرار دارند، تا حد ثلث جزای اصلی همان جرم که در مورد مجرمان بزرگ سال مقرر شده بود، تعیین می شود.

مشاهده می شود که قانون گذار ناقص بودن اراده این اطفال را در تجزیه و تحلیل اعمال و عواقب اعمال ارتكابی نسبت به اطفالی که بالاتر از شانزده سال تکمیل هستند مدنظر قرارداده جزایی تا یک سوم جزای اصلی و در مورد اطفال بالاتر از ۱۶ سال تکمیل تا یک دوم (نصف) جزای اصلی؛ یعنی جزای بیشتر از گروه اول برای آنان تعیین نموده است. در فقره ۳ این ماده تصریح شده است که طفل به جزای حبس دوام و یا اعدام محکوم شده نمی تواند. در ماده ۱۱۴ قانون جزای افغانستان تا سن بیست سالگی

جزای اعدام وجود نداشت که در تعدیل این ماده در فرمان شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان سال ۱۳۶۰ اعمال این جزا تا ۱۸ سال ممنوع شده است نه ۲۰ سالگی این نکته در قانون جزای مصوب ۱۳۵۵ و کود جزای سال ۱۳۹۶ تذکر داده شده است.

### نتیجه گیری

یکی از اساسی ترین مفاهیم علم حقوق بخصوص حقوق جزا مسئله مسئولیت است. مسئولیت پلی بین جرم و مجازات است. یکی از مباحث مهم در مورد شرایط مسئولیت کیفری، تعیین سنی است که پس از آن بتوان با فرد به عنوان یک انسان بزرگسال و کامل برخورد کرده و او را دارای مسئولیت کیفری دانسته و در نتیجه بتوان در صورت ارتکاب جرم، نسبت به او اعمال مجازات نمود. سن مسئولیت کیفری یکی از چالش برانگیزترین مباحث حقوقی مربوط به حقوق طفل در افغانستان است. این امر بدان دلیل است که از یک سو و با توجه به حاکمیت مقررات و قواعد شرعی بر قوانین موضوعه و تبعیت مقنن از نظریه مشهور فقهی شیعه در تدوین و تصویب قوانین موضوعه تعیین سن خاص به عنوان سن بلوغ شرعی مبنای شناسایی مسئولیت کیفری برای اطفال متخلف گردیده است و از سوی دیگر به واسطه الحاق کشور جمهوری اسلامی افغانستان با کنوانسیونها و میثاقهای مختلف بین المللی و لزوم عدم تعارض قوانین داخلی با مقررات مندرج در این کنوانسیون و میثاقها، تعریف خاصی که از کودک در این مرجع به عمل آمده است و حالا تعارض قوانین داخلی با مقررات این کنوانسیونها انتقادی بر نظام کیفری در این زمینه وارد گردیده همان طور که پیش تر بدان اشاره شد مسئولیت به معنای موظف بودن به انجام امری است و مسئول کسی است که تعهدی در قبال دیگری بر عهده دارد در قلمرو حقوق کیفری این التزام به معنای قبول آثار و عواقب فعل مجرمانه است. یعنی تحمل مجازاتی که نتیجه فعل مجرمانه به شمار می آید. اما صرف ارتکاب جرم نمی توان مسئولیت را بر دوش مرتکب

گذاشت؛ بلکه برای این که او را سزاوار مجازات بدانیم باید ویژگی‌هایی خاص در او باشد تا بتواند قابلیت انتساب را داشته باشد.

علاوه بر قوانین موضوعه در قسمت مرتبط با فقه، هم در قسمت فقه اهل سنت و هم در قسمت فقه شیعه نتایج ذیل قابل اخذ است: فقه شیعه برعکس قوانین موضوعه که به صراحت و با تأکید معیار خاصی را برای مسئولیت کیفری بیان داشته‌اند هیچ‌گاه در موضوع مسئولیت کیفری بر معیار خاصی تأکید نکرده‌اند؛ زیرا به همان میزان که ما در فقه شیعه احادیث راجع به معیارهای غیرثابت (علائم طبیعی و جسمی) هستیم و از طرفی گاه معیار مسئول دانستن اطفال از طرف معصوم سن وی بوده و گاه علائم طبیعی بلوغ وی. مسئله دیگر ارجاع به نظر مشهور در سن مسئولیت کیفری است که ظاهراً نتیجه‌ای که از این مسئله می‌توان گرفت، تفاوت‌گذاری بین دختر و پسر است و درعین حال زودتر بالغ شدن دختر نیز از نتایج این موضوع است.

از نظر فقه اهل تسنن نیز مانند فقه شیعه دو گونه سن مسئولیت ذکر شده است که یکی سن ثابت است و دیگری سن متغیر که همان نشانه‌های بلوغ طبیعی است. از طرفی فقهای اهل تسنن برعکس فقهای شیعه، تفاوتی بین پسر و دختر از جهت سن ثابت مسئولیت کیفری قائل نشده‌اند و عمدتاً سنی که آن‌ها برای مسئولیت‌پذیری فرد انتخاب کرده‌اند؛ سن تقریباً بالای است. مثلاً فقهای حنفی و مالکی سن بلوغ را ۱۸ سالگی می‌دانند و فقهای شافعی و حنبلی نیز سن ۱۵ سالگی را سن بلوغ می‌دانند.

قانون رسیدگی به تخلفات اطفال معیار تشخیص سن طفل متهم را تذکیره یا نظریه طب عدلی بیان نموده است تعیین سن به این روش به نظر می‌رسد با دشواری روبه‌رو شود زیرا بسیاری از اطفال سن دقیق یا تاریخ تولدشان را نمی‌دانند یا تذکیره ندارند. در بسیاری از مناطقی که با مرکز ولایات فاصله زیادی دارند مرجع ثبت‌کننده تاریخ تولد وجود ندارد و طفل تا سن ۸ سالگی یا ۱۰ سالگی ثبت نمی‌گردد. مأمورین ثبت‌احوال بر اساس حدس و تخمین و با در نظر داشت حالت ظاهری طفل سنی را در نظر می‌گیرند. یک سیستم که به‌طور منظم و مؤثر ولادت‌ها را ثبت نماید موجود نیست. این



امر سبب افزایش ابهام و اشتباه شده است که به صورت چشم‌گیری زمینه استفاده سوء را توسط مجریان قانون، مدعی یا مدعی علیه فراهم می‌نماید که طفل، فرد بالغ، طفل معرفی می‌شود. اگر طفل اشتبهاً بالغ تشخیص گردد، با بزرگسالان یکجا محبوس گردد، به سوء رفتار مواجه شده و پیامدهای ناشی از آن سرنوشت زندگی وی را تغییر می‌دهد.

از طرف دیگر آزمایشگاه مشخص پزشکی برای تعیین سن وجود ندارد و این سنجش صرف بر سختی و تراکم استخوان‌ها یا ظهور بلوغ متکی است که به تنهایی مناسب پنداشته نمی‌شود. در صورتی که مرجع تشخیص سن طفل حالات ظاهری یا نظریه پزشکی قانونی باشد ممکن است سن طفل کمتر از دوازده سال بیشتر از دوازده سال پنداشته شده و مسئولیت جزایی برای وی در نظر گرفته شود، در حالی که طفل بنابر عدم پختگی و ظرفیت وی نیاز به حمایت ویژه، رسیدگی خاص و بازپروری دارد که با خانواده‌اش زندگی نماید یا برایش تدابیر جایگزین در نظر گرفته شود.

پایه‌گذاری اصل عدالت اطفال بر این محور است که اطفال نیازمند حمایت و محافظت ویژه‌اند، زیرا آن‌ها از نظر جسمی، روانی و اخلاقی به تکامل نرسیده‌اند. از این جهت تعیین واقعی سن به منظور تفکیک طفل از فرد بالغ برای برخورد متناسب ضروری به نظر می‌رسد. در صورتی که معلومات و شواهد تفکیک سن (مانند شناسنامه تابعیت، گواهی ولادت یا شواهد محلی) در دسترس نباشد، تعیین سن باید به صورت همه‌جانبه و با در نظر داشت تکامل ادراکی، جسمی، روانی و احساساتی و رشد بدنی صورت گیرد.

#### فهرست منابع و مأخذ

- ۱- قرآن کریم.
- ۲- ابراهیم، مصطفی و دیگران، المعجم الوسیط، ترکیه، المکتبه الاسلامیه، بی‌تا.
- ۳- اسماعیل آبادی، علیرضا، یزدی مقدم، حمیده، «نگاه فقه تطبیقی به سن بلوغ»، مجله تخصصی الهیات و حقوق، شماره ۲۷، ۱۳۸۷.
- ۴- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، ج ۲، ۲۲ و ۲۳، نشر میزان، تهران، ۱۳۸۹.

- ۵- ابی القاسم محمد، معروف به راغب اصفهانی، المفردات فی غریب القرآن، دمشق، دارالقلم، ۱۴۱۳ ه. ق.
- ۶- اصغری، عبدالرضا، سن مسئولیت کیفری در اسلام، مجله الهیات و حقوق، شماره ۲، ۱۳۸۸.
- ۷- امینی، سید ابراهیم، مسئولیت مدنی صغار (پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه شهید بهشتی).
- ۸- بی نا، اصول عمومی حقوق جزا، کورس آموزش قضایی، منتشر شده توسط: پروژه امور عدلی و قضایی افغانستان، کابل، ۲۰۰۸.
- ۹- جناتی، محمد ابراهیم، «بلوغ از دیدگاه فقه اجتهادی» مجله کیهان اندیشه، شماره ۶۱، ۱۳۷۴.
- ۱۰- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ج ۶، انتشارات گنج دانش، ۱۳۷۲.
- ۱۱- جعفری لنگرودی، محمد جعفر، ترمینولوژی حقوق، ج ۳، شماره ۵۱۱۴، ۵۱۲۰، انتشارات گنج دانش، تهران، ۱۳۷۸.
- ۱۲- حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، کتاب الحجر، باب ۱، ۴ و ۲۴ ح ۱ و ۱۲، ج ۴، ج ۱۳، حدیث ۲، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۳۹۱ ق.
- ۱۳- دانش، تاج زمان، طفل بزهکار کیست؟ روش اصلاح و تربیت او چیست؟ انتشارات کیهان، ج ۱، تهران، ۱۳۸۵.
- ۱۴- دلفانی، علی اشرف، مبانی مسئولیت کیفری در حقوق اسلام و فرانسه، چاپ نخست، مؤسسه بوستان کتاب، قم، ۱۳۸۲.
- ۱۵- دهنخدا، علی اکبر، لغت نامه، ج ۱۱ و ۱۲، چاپ نخست از دوره جدید، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
- ۱۶- سیاح، احمد، فرهنگ بزرگ جامع نوین، «عربی فارسی مصور»، جلد اول.
- ۱۷- شیخ صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن الحسین، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ۵، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۹۰ ق.
- ۱۸- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، ج ۲، تهران، ۱۳۶۳.
- ۱۹- طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، ج ۴، بیروت، دارالکتب العربی، بی تا.
- ۲۰- عباجی، مریم، حقوق کیفری اطفال در اسناد سازمان ملل متحد، ج ۲، انتشارات مجد، تهران، ۱۳۸۸.
- ۲۱- عوده، عبدالقادر، التشریح الجنایی الاسلامی، جلد اول، الطبعة السادسة، بیروت، مؤسسه لرساله، ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۲۲- عمید، حسن، فرهنگ عمید، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۴.
- ۲۴- عمید، حسن، فرهنگ فارسی، ج ۲، ج ۱۹، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۷۹.
- ۲۵- غیاثی ثانی، اعظم، «سن ازدواج دختران در مبانی حقوق اسلامی»، مجله فقه و حقوق «ندای صادق»، شماره ۲۸، بهار و تابستان ۱۳۸۷.
- ۲۶- فخری بناب، حسین، بررسی فقهی حقوقی مسئولیت کیفری اطفال، پایان نامه کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم شناسی، دانشگاه تهران، مجتمع آموزشی عالی قم، ۱۳۷۴.
- ۲۷- قیله‌ای خوئی، خلیل، «تعزیر یا تادیب کودکان بزهکار»، فصلنامه دیدگاه‌های حقوقی، دانشکده علوم قضایی و خدمات اداری، شماره ۳۶ و ۳۵، ۱۳۸۴.
- ۲۸- مسجد سرای، حمید، حدود مسئولیت کیفری صغیر و مجنون در فقه و حقوق موضوعه، پایان نامه کارشناسی ارشد رشته فقه و مبانی اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶.
- ۲۹- موسوی بجنوردی، محمد، «بررسی مفهوم و معیار طفلی در تفکر اسلامی و قوانین ایران برای بهره‌مندی از حقوق مربوطه» پژوهشنامه متین، شماره ۲۱، ۱۳۸۲.
- ۳۰- موسوی بجنوردی، محمد، «بلوغ» پژوهشنامه متین، شماره دوم، ۱۳۸۷.
- ۳۱- محمود اسماعیل، شرح الاحکام فی قانون العقوبات، قاهره، دار الفکر العربی، ۱۹۵۹ م.
- ۳۲- منصور، خلیل، قرآن و نشانه‌های بلوغ. <http://www.aftabir.com>.

۳۳- نجفی ابرندآبادی، علی حسین، درباره سن و علوم جنایی، دیپچه در میانی پیشگیری اجتماعی از بزهکاری اطفال و نوجوانان، ج ۱، انتشارات منتهی، ۱۳۸۷.

۳۴- نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، ج ۲۷، نشر دادآفرین، تهران، ۱۳۸۸.

۳۵- نوربها، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، نشر گنج دانش، ۱۳۷۹.

۳۶- ولیدی، محمد صالح، حقوق جزای عمومی، ج ۳، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۸۵.

۳۷- ولیدی، محمد صالح، بایسته های حقوق جزای عمومی، انتشارات خورشید، تهران، ۱۳۸۲.

۳۸- Henry Campbell Black, M.A. Black's law Dictionary, 1984.

۳۹- [Http://rafed.net/booklet/view.php?Type=c\\_book&b\\_id=329](http://rafed.net/booklet/view.php?Type=c_book&b_id=329).

۴۰- Lawrence Kohlberg "1927- 1987".

۴۱- CRC, Article 40/3.

۴۲- CRC/C/GC/ 10, 25 April 2007, Para 16.

۴۳- Beijing Rules, 4/1.

۴۴- Beijing Rules, 4/1 Commentaries.

۴۵- CRC/C/GC/Add, 163, 2001, concluding Observation: Qatar.

۴۶- [Www.rcpch.ac.uk/policy/X-Rays-and-Asylum-seeking-Children-policy-Statement](http://www.rcpch.ac.uk/policy/X-Rays-and-Asylum-seeking-Children-policy-Statement).



# ویژه و نحوه صدور آن در پرتو نظام حقوقی افغانستان

میراخان قضاوی

## چکیده

ویژه سند رسمی است که به منظور ورود، اقامت، عبور و خروج اتباع خارجی در هر کشور از طرف مراجع ذیصلاح آن کشور صادر می شود. ویژه ها در سطح بین المللی نه انواع برابر دارند و نه هم ارزش برابر. هر کشور بنا بر ملاحظات و اقتضای منافع کشورش، ویژه و سایر اسناد مسافرت را تعریف و تقسیم بندی می نماید. هر چند میان برخی از کشورهایی که روابط تنگاتنگ دارند و این روابط بر مبنای ملاحظات دوستی و حسن همجواری برقرار و تأمین شده است، رفت و آمد میان این نوع کشورها در سطح داشتن پاسپورت کفایت می نماید و چندان اهمیتی برای داشتن ویژه نمی دهد؛ اما این نوع طرز دید و روابط با تمامی کشورها یکسان نیست. بناءً برای کشورهای که برای ورود، اقامت، عبور و خروج اتباع دیگر، اجازه نامه خویش را لازم می داند، صدور ویژه و سایر اسناد لازم در رفت و آمد و اقامت اتباع کشورهای دیگر ضروری است. طبق قانون اقامت مسافرت اتباع خارجی در افغانستان، ویژه به انواع مختلفی تقسیم شده است که در مباحث این نوشته به آن پرداخته می شود.

## کلیدواژه‌ها: ویزه، سند مسافرت، سرحد، نظام حقوقی.

### مقدمه

برقراری روابط میان تمامی دولت‌ها و ملت‌ها و مناسبات بین‌المللی، رفت و آمدها، دادوستدهای فرهنگی و مهاجرت‌ها بر اساس یک سلسله اصول و مقرراتی صورت می‌گیرد. قواعد و اصولی که برای برقراری روابط، تأمین روابط و توسعه روابط بین‌المللی وجود دارد، در طول تاریخ یکسان نبوده است. در گذشته‌ها، این اصول و قواعد بیشتر جنبه عرفی داشت؛ اما در عصر معاصر اصول یادشده جنبه حقوقی گرفته و به صورت قانون‌مند وارد نظام‌های حقوقی داخلی و بین‌المللی گردیده است.

اصول پذیرفته شده در عرصه مناسبات بین‌المللی تحت عنوان اسناد مسافرت (پاسپورت و ویزه) قابل بحث است. موضوع پاسپورت و ویزه امروزه به عنوان قواعد حقوقی با تأکید بر نظام حقوقی بین‌المللی وارد نظام حقوقی داخلی گردیده است. هر چند پاسپورت و ویزه اسنادی جواز برای ورود، اقامت، عبور و خروج افراد در جامعه بین‌المللی تعریف و پذیرفته شده است؛ اما این اسناد بنابر اعتبار دولت‌ها در جامعه بین‌المللی و تفاوت نظام‌های حقوقی داخلی، دارای ارزش متفاوتی است.

اسناد مسافرت طبق جزء ۲ ماده ۳ قانون پاسپورت افغانستان عبارت است از: «سند رسمی است که در حالات خاص برای اتباع کشور به منظور بازگشت آن‌ها به وطن توسط نمایندگی‌های سیاسی یا قونسل‌های افغانستان در خارج یا برای اتباع خارجی که کشور متبوع شان در داخل افغانستان نمایندگی سیاسی یا قونسل‌های و یا حافظ منافع نداشته باشد طبق احکام این قانون و مقررات بین‌المللی بعد از تأیید وزارت امور داخله، صادر می‌گردد.»

امروزه افزون بر اسناد بین‌المللی، دیده می‌شود دولت‌ها هم زمینه رفت و آمدهای اتباع خویش را طبق اسناد مسافرت فراهم می‌نمایند و هم از اتباع خویش در جامعه بین‌المللی حمایت می‌نمایند. دولت جمهوری اسلامی افغانستان در طی دو دهه گذشته

بیشترین روابط بین‌المللی را نسبت بر هر زمان دیگر با دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی برقرار نموده است.

این دولت به‌منظور فراهم‌سازی زمینه رفت‌وآمدهای اتباع کشورهای در افغانستان قانونی را به‌نام قانون مسافرت اقامت اتباع خارجی در افغانستان وضع نموده است. طبق این قانون اتباع کشورهای دیگر می‌توانند با اخذ سند اجازه‌نامه افغانستان (ویزه) وارد افغانستان شوند و در این کشور اقامت کنند یا از طریق افغانستان عبور کنند و یا هم بر اساس آن سند از افغانستان خارج شوند.

### گفتار اول: تعریف و مفهوم ویزه<sup>۱</sup>

یکی از شرایط ورود، اقامت، عبور و خروج، بیگانگان به افغانستان داشتن ویزه است. ویزه یا روادید به‌طور خلاصه به معنی اجازه ورود به کشور یا کشورهای دیگر، باهدف مشخص و برای مدت‌زمان معین می‌باشد. این اجازه به‌صورت یک برچسب یا مهر در پاسپورت یا گذرنامه و یا در برگه جداگانه فرد متقاضی زده می‌شود و این مهرها و برچسب‌ها جزیی سابقه فرد حساب‌شده و در صدور ویزه‌های بعدی بسیار مفید و موثر می‌باشد.<sup>۲</sup>

برای گرفتن ویزه‌های بعضی از کشورها داشتن تاریخچه سفر قوی (travel history) شرط اخذ ویزای آن کشورها می‌باشد. ویزه یا روادید به انگلیسی (Visa) گواهی است که نشان می‌دهد دارنده آن اجازه گذر یا ورود به یک کشور را دارد.<sup>۳</sup>

موضوع رفت‌وآمدهای اتباع خارجی در افغانستان، سابقه نسبتاً طولانی دارد و از یک سده بدین طرف، وارد مباحث حقوقی و قانونی گردیده است. هرچند این مسئله با تأکید و رعایت اسناد بین‌المللی، وارد نظام حقوقی افغانستان شده است؛ اما افغانستان

<sup>۱</sup>. Visa

<sup>۲</sup>. عبدالله، نظام‌الدین، حقوق بین‌الملل خصوصی، کابل: انتشارات سعید چاپ ششم، ۱۳۹۴، ص ۱۶۳.

<sup>۳</sup>. محمدجعفر، جعفری لنگرودی، ترمینولوژی حقوق، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵، ۳۲۱.

عملاً جهت حفظ مصالح اتباع خود و مقتضیات نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و امنیتی شرایط خاص و محدودیت‌های را برای ورود، عبور، اقامت و خروج بیگانگان وضع و اعمال می‌نماید.<sup>۱</sup>

ماده ۳ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان ویژه را چنین تعریف می‌نماید: «ویژه اجازه‌نامه کتبی است که به منظور ورود، خروج، عبور و اقامت اتباع خارجی با ذکر مدت اعتبار و اقامت، نوعیت و دفعات استفاده از آن در پاسپورت یا سایر اسناد مسافرت مطابق احکام این قانون و تعامل بین‌المللی از طرف مراجع باصلاحیت به شکل (برچسب یا استیکر)<sup>۲</sup> صادر می‌گردد.»

ماده ۱۵ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان طرق بدست آوردن ویژه افغانستان را چنین معرفی می‌کند: «اتباع خارجی که به جمهوری اسلامی افغانستان وارد می‌شوند، مکلف‌اند ویژه خود را از سفارت‌خانه‌ها، قونسل‌گری‌های جمهوری اسلامی افغانستان، یا سفارت‌خانه دیگر که از منافع جمهوری اسلامی افغانستان حمایت می‌نماید و در داخل از مقامات مربوطه جمهوری اسلامی افغانستان اخذ نمایند».<sup>۳</sup>

بر اساس حکم ماده ۱۵ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان مراجع ذیصلاح ویژه دهنده در افغانستان دو داخلی و خارجی می‌باشد.

- ۱- مراجع در داخل: وزارت امورداخله و وزارت امور خارجه.
- ۲- مراجع در خارج: سفارت‌خانه‌ها، قونسل‌گری‌ها و نمایندگی‌های کشور ثالثی

<sup>۱</sup>. ولی محمد، ناصح، حقوق بین‌الملل خصوصی، کابل: انتشارات سعید، چاپ چهارم، سال ۱۳۹۵، ص ۴۱۵.

<sup>۲</sup>. جزء ۸ ماده ۳ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان، استیکر ویژه، کاغذ یا پلاستیک مخصوص است که دارای علائم امنیتی و سریال نمبر خاص بوده، یک طرف آن چسبناک و طرف دیگری آن به منظور تحریر انواع مختلف ویژه (اعتبار، اقامت، دفعات ورود و مشخصات دارنده پاسپورت) استفاده شده و در صفحات ویژه کتابچه پاسپورت الصاق می‌گردد.

<sup>۳</sup>. وزارت عدلیه، قانون اقامت مسافرت اتباع خارجی در افغانستان، جریده رسمی شماره ۱۱۸۵، سال ۱۱ میزان ۱۳۹۴ ه.ش.

که حامی منافع افغانستان باشد و دولت افغانستان به آن صلاحیت و اجازه دادن ویزه را داده باشد.

لازم به ذکر است که داشتن ویزه کشور مقصد، برای ورود شخص به آن کشور ضروری است؛ ولی برای کشور مقصد، الزام آور نیست. به این معنی که اگر در مرزهای آن کشور مرزبانان و پولیس سرحدی، نخواهند به شخص اجازه ورود بدهند، این حق را دارند که از ورود شخص جلوگیری کنند. یعنی داشتن ویزا شرط لازم برای ورود به کشور است؛ اما شرط کافی نیست.

البته در اکثر مواقع اشخاص تا ۹۰ در صد، پس از کسب ویزای هر کشور، بدون دردسر وارد کشور مقصد شده می‌توانند؛ اما حدود ۱۰ در صد، ممکن اشخاص ویزه داشته باشند؛ ولی نتوانند وارد کشور مقصد شوند. این مسئله بستگی به مسائل سیاسی، امنیتی و گاهی محدودیت‌های حقوقی کشورها دارد.<sup>۱</sup>

بعضی از کشورهای، طی یک قرارداد، پیمانی باهم امضا می‌کنند که طبق آن، شهروندان شان، بدون نیاز به ویزه، می‌توانند در این کشورها سفر کنند. آشکارترین مثال آن ۲۶ کشور اروپایی‌اند که به کشورهای حوزه شینگن معروفند. شهروندان این ۲۶ کشور می‌توانند به راحتی در این کشورها سفر کنند. به عبارت دیگر، شخص برای ورود به این ۲۶ کشور، فقط به یک ویزه نیاز دارد که نام آن ویزه شینگن است.<sup>۲</sup>

### گفتار دوم: نحوه صدور ویزه افغانستان

چگونگی صدور و طی مراحل ویزه افغانستان، مانند صدور و طی مراحل پاسپورت کشور، یک سلسله پروسه‌های کاری عملی دارد. متقاضی ویزه‌ی جمهوری اسلامی افغانستان باید اسناد و مراحل ذیل را تکمیل نماید:

<sup>۱</sup>. ولی محمد، ناصح، حقوق بین الملل خصوصی، کابل: انتشارات سعید، چاپ چهارم، سال ۱۳۹۵، ص ۴۲۵

<sup>۲</sup>. آل کجاف، حسین، بایسته‌های حقوق بین الملل خصوصی، تهران: انتشارات جنگل، جاودانه، ۱۳۹۰، ص ۱۲۶.



- ۱- فورم درخواست ویژه را پر کند؛
  - ۲- دو قطعه عکس به اندازه  $\frac{3}{4}$  با خود داشته باشد؛
  - ۳- پاسپورت شخص حداقل تا شش ماه دیگر اعتبار داشته باشد؛
  - ۴- در صورت درخواست ویژه کار، معرفی مکتوب از کارفرما، حامی با بیان هدف و مدت سفر شخص از مراجع ذیربط ج.ا.ا را داشته باشد؛
  - ۵- آمادگی برای یک مصاحبه کوتاه داشته باشد.<sup>۱</sup>
- معلومات لازم برای شهروندان خارجی که از افغانستان دیدن می کنند. برای یک سفر مطمئن و جلوگیری از مشکلات در جریان بازدید از افغانستان، نیاز است که اتباع خارجی نکات زیر را در نظر داشته باشند و رعایت کنند:
- ۱- به تمام بازدیدکنندگان هدایت و توصیه می شود تا در صورتی که مایل به اقامت طولانی تر از طول مدت مجاز هستند، برای تمدید ویژه خود قبل از پایان مدت اعتبار آن، دارندگان ویژه سیاحت به وزارت محترم اطلاعات و فرهنگ و دارندگان ویژه ورودی به ریاست امور قونسل‌های وزارت امور خارجه مراجعه نمایند؛
  - ۲- اگر ویژه در موعد مقرر تمدید نگردد، دارنده پاسپورت در برابر هر روز باید جریمه پرداخت نماید.
  - ۳- شهروندان خارجی که به هدف سیاحت به افغانستان می آیند، توصیه می شوند که پس از ورود به قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان، خود را در نمایندگی سیاسی یا قونسل‌های کشور متبوع خویش، نزدیک ترین مرکز پولیس ملی افغانستان به محل اقامت شان و سازمان گردشگری افغانستان ثبت نام کنند؛
  - ۴- بازدیدکنندگان مکلف اند که در مدت اقامت خود در افغانستان، به فرهنگ محلی و حساسیت های جامعه افغانستان احترام بگذارند؛

<sup>۱</sup>. ناصح، همان، ص ۴۲۶.

۵- بازدیدکنندگان به خاطر رعایت مسائل امنیتی، دقت کنند تا عکس و فلم از مناطق ممنوعه نگیرند؛

۶- حمل و نقل و شکار برخی از پرندگان نادر به خارج از افغانستان، غیرقانونی است و به همین دلیل، بازدیدکنندگان که قصد سیاحت و گردشگری دارد، برای تکمیل معلومات و کسب مجوزهای لازم در این زمینه، به بخش گردشگری وزارت اطلاعات و فرهنگ افغانستان مراجعه کنند؛

۷- گردشگران می‌توانند که هنگام بازگشت از افغانستان، تنها ۳۰ مترمربع قالین افغانی، ۱۰ پوست حیوانات، به استثنای گوسفند قره قل، مقدار معین سنگ‌های قیمتی از جمله سنگ لاجورد، محصولات انواع صنایع دستی افغانستان را با خود انتقال دهند.<sup>۱</sup>

### گفتار سوم: انواع ویزه

ویزه یا اجازه نامه انواع مختلفی دارد و در تناسب با گذر نامه‌ها یا پاسپورت، ویزه‌ها تحت عناوین متفاوتی صادر می‌شود. دلیل و منطق تعدد و کثرت ویزه‌ها بر می‌گردد به تعدد و کثرت اهداف سفرها و رفت و آمدها. چون رفت و آمدها میان کشورها روی اهداف و موضوعات متفاوتی صورت می‌گیرد؛ چنانچه هدف از سفر ممکن است (مأموریت، تجارت، تحصیل، کار، سیاحت، بازدید، اقامت، عبور و... باشد). طبق ماده ۷ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان ویزه دارای انواع ذیل می‌باشد:

#### ۱- ویزه سیاسی<sup>۲</sup>

ویزه سیاسی برای اتباع خارجی دارنده پاسپورت سیاسی که به منظور انجام وظیفه رسمی در نمایندگی‌های سیاسی یا قونسل‌های کشورهای خارجی مقیم افغانستان، دفاتر

<sup>۱</sup> ناصح، همان، ص ۴۳۰.

<sup>۲</sup> “DPV” Diplomatic Visa

ملل متحد، مؤسسات و سازمان‌های بین‌المللی و یا سفرهای رسمی، وارد قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می‌شوند صادر می‌گردد. این نوع ویزه افزون بر این که طبق رویه معمول میان کشورها از طرف مراجع ذی‌صلاح به صورت رایگان، صادر می‌شود، دارنده آن به دفعات می‌تواند از آن برای رفت و آمدهای مأموریتی خویش استفاده نماید.

قابل ذکر است که ویزه سیاسی نسبت بر تمامی ویزه‌های دیگر، از ویژگی خاصی برخوردار است؛ زیرا موضوع مصئونیت و مزایایی دیپلماتیک تنها با تشخیص هویت نماینده دولت و سازمان‌های بین‌المللی از طریق داشتن پاسپورت سیاسی و ویزه سیاسی ممکن است. هرگاه شخص دارای پاسپورت و ویزه سیاسی باشد، موضوع مصئونیت و امتیازات دیپلماتیک آن مطرح و قابل رعایت است.<sup>۱</sup>

## ۲- ویزه خدمت<sup>۲</sup>

ویزه خدمت برای شهروندان خارجی که پاسپورت خدمت، مخصوص و لسی پاسی ملل متحد<sup>۳</sup> (UNLP) دارند و به منظور انجام امور رسمی در نمایندگی‌های سیاسی و قونسلی کشورهای خارجی یا نمایندگی‌های مؤسسات و سازمان‌های بین‌المللی مقیم افغانستان وارد قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می‌شوند، صادر می‌شود. صدور ویزه برای کارمندان مراجع یاد شده که دارای پاسپورت خدمت باشند، رایگان است، اما برای دیگران، مطابق رویه بالمثل، اجراءات صورت می‌گیرد. ویزه خدمت طبق قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان، در برابر چند

<sup>۱</sup>. قضاوی، میراخان، حقوق بین‌الملل خصوصی، کابل: نشر مؤسسه تحصیلات عالی شفاء، چاپ دوم، سال ۱۳۹۸، ص

<sup>۲</sup>. "OFV" Official Visa

<sup>۳</sup>. United Nations Laissez Passer.

نوع پاسپورت و گذرنامه (دارنده پاسپورت خدمت، مخصوص «لسی پاسی» ملل متحد) صادر می‌شود. بناءً هرچند در قانون پاسپورت افغانستان، پاسپورت مخصوص تعریف، مدت اعتبار و اقامت آن مشخص و افراد مستحق آن معین گردیده است؛ اما در مقابل آن ویژه مخصوص در قانون اقامت و مسافرت اتباع خارجی در افغانستان تسجیل نیافته است.<sup>۱</sup>

### ۳- ویژه تجارت<sup>۲</sup>

ویژه تجارت برای شهروندان خارجی که به منظور انجام امور تجاری، سرمایه‌گذاری، بازاریابی، خرید و فروش اموال، تصفیه حسابات و معاملات تجاری، سرپرستی و رسیدگی به امور شرکت‌ها، کارخانه‌ها و اموال تجاری، اشتراک در نمایشگاه‌ها، محافل تجاری و سایر مقاصد مشابه وارد قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می‌شوند، صادر می‌شود.

ویژه تجاری کثیرالمسافرت به اعتبار مدت اقامت یک یا سه سال، در برابر حق الویژه معینه، با شرایط ذیل صادر می‌شود:

- ۱- معرفی شخص متقاضی ویژه تجارت، از طریق اتاق‌های تجارت یا سائر مراجع ذی صلاح کشور، به وزارت امور خارجه؛
- ۲- ارائه جواز کار و فعالیت تجاری؛
- ۳- ارائه آدرس مشخص کمپنی مربوط (در افغانستان یا کشور متبوع)؛
- ۴- ارائه سند نوع فعالیت‌های تجاری؛
- ۵- ارائه سند مالیه دهی (در افغانستان یا کشور متبوع)؛
- ۶- ارائه حساب بانکی.<sup>۱</sup>

<sup>۱</sup>. قضاوی، همان، ص ۱۹۹.

<sup>۲</sup>. “BSV” Business Visa

این نوع ویزه در داخل کشور، با تقاضای دارندگان پاسپورت‌های تجارتي و به اساس معرفی وزارت‌های تجارت، اقتصاد، معادن، مالیه، ترانسپورت، اتاق‌های تجارت و سایر ادارات ذیربط دولتی به وزارت امور خارجه و متعاقباً، از طریق وزارت امور داخله برای مدت یک تا سه سال با دفعات ورود یک، تا چندین بار (کثیرالمسافرت) تمدید شده می‌تواند.

برای سرمایه‌گذاران کشورهای همسایه و سایر کشورها، طبق رویه بالمثل و مطابق به تفاهم مکتوب‌های دو و یا چند جانبه‌ای که با آن‌ها امضا شده است، ویزه صادر می‌شود.

#### ۴- ویزه ورودی کار<sup>۲</sup>

ویزه ورودی کار برای کارکنان، دکتوران، استادان، ترینران، متخصصین، انجینران، پیلوتان، کارکنان ترانسپورت زمینی و کارگران فنی خارجی دارنده پاسپورت که به اساس ضرورت و دعوت قبلی به منظور کار در نمایندگی‌های سیاسی یا قونسلی دفاتر ملل متحد، مؤسسات و سازمان‌های بین‌المللی، ادارات دولتی و غیردولتی داخلی و خارجی وارد کشور می‌شوند، صادر می‌گردد.

این ویزه به اعتبار مدت سه ماه و اقامت مدت یک ماه، یکبار ورود، از طرف نمایندگی‌های سیاسی یا قونسلی افغانی در خارج از کشور صادر می‌گردد. اتباع خارجی که با ویزه ورودی کار داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می‌شوند، بعد از اخذ جواز حق کار را در مراجع دعوت کننده دارا می‌باشند.<sup>۳</sup>

<sup>۱</sup> عبدالله، همان، ص ۱۷۱.

<sup>۲</sup> "WEV" Working Entry Visa

<sup>۳</sup> وزارت عدلیه، قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان، جریده رسمی شماره ۱۱۸۵، سال ۱۱ میزان ۱۳۹۴ هـ.ش.

#### ۵- ویزه سیاحت<sup>۱</sup>

ویزه سیاحت برای اتباع خارجی که به منظور سیاحت، تفریح و بازدید از مناطق توریستی و تاریخی داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می شوند، صادر می گردد. این ویزه به اعتبار سه ماه و اقامت یک ماه با حق ورود یک بار از طرف نمایندگی های سیاسی یا قونسلی افغانی در خارج از کشور صادر می گردد.

#### ۶- ویزه بازدید<sup>۲</sup>

ویزه بازدید برای اتباع خارجی که به هدف اشتراک در مسابقات ورزشی، نمایشگاه ها، بازدید بستگان و دوستان، زیارت اماکن مقدسه، می خواهند داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان شوند، صادر می گردد. ویزه بازدید برای اتباع خارجی که غرض اشتراک در مسابقات ورزشی، نمایشگاه ها، بازدید اقارب و دوستان، و زیارت اماکن مقدسه، داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می شوند، صادر می گردد.

#### ۷- ویزه تحصیلی<sup>۳</sup>

ویزه تحصیلی برای شهروندان خارجی که به هدف آموزش، تحصیل، تحقیق یا انجام کار در مؤسسات تعلیمی و تحصیلی دولتی و خصوصی خواهان ورود به قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می باشند، صادر می شود. در صورتی که دانشجو، بورسیه دولتی داشته باشد، در مورد هزینه ویزه اش، مطابق رویه بالمثل کشور متبوعش با افغانستان، برخورد می شود.

<sup>۱</sup>. "TUV" Tourist Visa

<sup>۲</sup>. "VSV" Visit Visa

<sup>۳</sup>. "STV" Student Visa

## ۸- ویژه حین ورود<sup>۱</sup>

ویژه حین ورود در داخل کشور بنابر تقاضای دفاتر سازمان ملل، مؤسسات و سازمان‌های بین‌المللی، به موافقه کتبی وزارت امور خارجه در میدان‌های هوایی بین‌المللی داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان، قابل اجرا بوده و حسب احوال متقاضی ویژه، به یکی از ویژه‌های مندرج مواد نهم، دهم، یازدهم، شانزدهم و هفدهم این قانون تبدیل می‌گردد.

## ۹- ویژه عملة پرواز<sup>۲</sup>

ویژه عملة پرواز برای اتباع خارجی عملة پرواز هواپیماهای شرکت‌های خارجی (پیلوت، انجنیر، مهماندار و تخنیکر هوایی) که وارد قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان می‌شوند، صادر می‌شود. در صورت تمديد در داخل کشور، برای مدت یک ماه تا یک سال، با تقاضای شرکت هوایی مربوط و از طریق اداره مستقل هوانوردی و مکتوب کتبی وزارت امور خارجه از طریق وزارت امور داخله اجرا می‌شود.

## ۱۰- ویژه اجازه ورود<sup>۳</sup>

اتباع خارجی افغانی الاصل که با پاسپورت خارجی به افغانستان سفر می‌نمایند، در موارد ذیل بدون اخذ ویژه به افغانستان سفر می‌توانند:

۱- اتباع خارجی افغانی الاصل که در پاسپورت خارجی شان محل تولد افغانستان ذکر شده باشد.

۲- اتباع خارجی افغانی الاصل که در پاسپورت خارجی شان محل تولد افغانستان ذکر نشده باشد؛ اما دارای تذکره یا پاسپورت افغانستان و یا هم تصدیق هويت از

<sup>۱</sup>. "UAV" Upon Arrival Visa

<sup>۲</sup>. "CWV" Crew Visa

<sup>۳</sup>. "ETP" Entry Permit Visa

نماینده‌گی‌های خارجی افغانستان باشد.

۳- اتباع جمهوری اسلامی افغانستان که دوا طلبانه ترک تابعیت نموده باشند. مانند: اتباع خارجی بعد از اخذ ویزه در بدل محصول معینه به کشور سفر کرده می‌توانند.<sup>۱</sup>

#### ۱۱- ویزه اقامت<sup>۲</sup>

ویزه اقامت به تبعه خارجی که با استفاده از ویزه‌های مندرج مواد نهم، دهم، یازدهم، چهاردهم و شانزدهم این قانون وارد قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان گردیده و به اقامت خود در افغانستان ادامه بدهد، صادر می‌گردد. این ویزه برای مدت یک سال به دفعات ورود سه بار با نظر داشت نوعیت پاسپورت و ویزه قبلی از طرف وزارت امور داخله صادر می‌گردد.

#### ۱۲- ویزه خروجی<sup>۳</sup>

ویزه خروجی به هدف خروج شهروند خارجی از قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان، صادر می‌شود. ویزه خروجی با مکتوب کتبی وزارت امور خارجه تنها برای مدت شش روز از طریق وزارت امور داخله قابل اجرا است. از لحاظ مدت این ویزه کوتاهترین مدت را دارد. در این نوع ویزه خارجی تنها هدف خروج از افغانستان را دارد؛ از این رو مدت آن از طریق هوای و زمینی کوتاه است؛ اما در صورت ضرورت و حالات اضطراری که شخص خارجی کشور را ترک نتواند، امکان تمدید آن وجود دارد.

<sup>۱</sup>. وزارت عدلیه، قانون اقامت مسافرت اتباع خارجی در افغانستان، جریده رسمی شماره ۱۱۸۵، سال ۱۱ میزان ۱۳۹۴ هـ. ش.

<sup>۲</sup>. “RSV” Residence Visa

<sup>۳</sup>. “EXV” Exit Visa



### ۱۳- ویزه عبوری<sup>۱</sup>

ویزه عبوری برای شهروندان خارجی دارندگان ویزه یا سند معتبر مسافرت از قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان عبور می نمایند با اعتبار مدت یک ماه و اقامت سه روز از طریق هوا و شش روز از طریق زمین با حق ورود یک تا دو بار مطابق رویه بالمثل و توافقات دو جانبه صادر می گردد.

قابل یادآوری است که در اکثریت از ویزه‌هایی که در فوق تحریر گردید است، بیشتر رویه بالمثل در نظر گرفته می شود. هرچند محصول ویزه‌ها، صدور و عدم صدور آن‌ها، طبق قوانین و فرامین تقنینی کشور، مشخص می گردد؛ اما گاهی رویه کشورهای که افغانستان با آن‌ها مناسبات بین‌المللی دارد در تغییر است.

#### گفتار چهارم: ممنوعیت ورود، اخراج و مجازات بیگانگان

##### الف) ممنوعیت ورود بیگانگان به افغانستان

ورود بیگانگان در افغانستان طبق قانون صورت می گیرد؛ بناءً در موارد این قانون ممنوعیت و محدودی‌های را برای بیگانگان وضع می نماید. طبق ماده ۴۳ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان تبعه خارجی در حالات ذیل نمی تواند، داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان گردد:

- ۱- به هدف دعوت و تبلیغ غیر اسلامی؛
- ۲- به هدف اخلال امنیت و برهم زدن نظم عامه؛
- ۳- در صورتی که از طرف یکی از ادارات ممنوع‌الورود<sup>۲</sup> اعلام شده باشد؛
- ۴- ویلگرد بوده و مدرک مصارف سفر و اقامت خویش را ارائه کرده نتواند؛

<sup>۱</sup> . "TSV" Transit Visa

<sup>۲</sup> . جزء ۱۳ ماده ۳ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان ، ممنوع‌الورود حالتی است که تبعه خارجی مطابق احکام این قانون از ورود به قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان به طور موقت یا دایم منع گردیده باشد.

- ۵- نمایندگی‌های سیاسی جمهوری اسلامی افغانستان در خارج وی را به افغانستان نظر به دلایل موجه غیرمطلوب دانسته باشند؛
- ۶- برای مدت معین از افغانستان اخراج؛ اما معیاد متذکره را تکمیل نکرده باشد؛
- ۷- برای مدت غیر معین از افغانستان اخراج شده باشد؛
- ۸- به مرض ساری مصاب باشد؛
- ۹- معتاد به مواد مخدر باشد؛
- ۱۰- سایر موارد تشخیص مقامات ذیربط و وزارت امور خارجه<sup>۱</sup>.

محدودیت‌هایی که تحت عنوان ممنوعیت ورود اتباع خارجی یا بیگانگان در افغانستان طبق قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی ذکر شده است، برای این کشور از اهمیت خاص برخوردار است؛ اما به نظر می‌رسد اکثریت این موارد از طرف دولت افغانستان عملی نمی‌شود و محدودیت‌های فوق اعمال نمی‌گردد. نقض قوانین کشور در هر سطح و هر حوزه‌ای که صورت بگیرد، نتایج بد و آثار خطرناک را در قبال خواهد داشت.

#### ب) اخراج بیگانگان از افغانستان

گاهی در برخی از حالات خاص دولت‌ها دست به اخراج بیگانگان می‌زنند. البته این امر در حالات خاص و طبق دلایل موجه صورت می‌گیرد. این دلایل می‌تواند، بنابر ملاحظات سیاسی، اجتماعی و امنیتی باشد. گرچه دولت اخراج کننده بدون موجودیت دعاوی، ملزم به ارائه دلایل نیست.

اما آنچه مهم است این است که اخراج بیگانگان باید طبق اصول و نزاکت‌های بین‌المللی صورت گیرد؛ یعنی اخراج از یک طرف به صورت دسته‌جمعی نباشد و از

<sup>۱</sup>. وزارت عدلیه، قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان، منتشره جریده رسمی، شماره ۱۱۸۵، سال ۱۱ میزان ۱۳۹۴ هجری شمسی ه.ش.

طرف دیگر طبق موازین بین‌الملل صورت بگیرد، تا حقوق بشری آن‌ها نقض نگردد. قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان، در دو مورد اخراج تبعه خارجی را قرار ذیل پیشینی نموده است:

۱- در صورت سپری شدن مدت اقامت یا اعتبار ویزه؛

۲- در صورت ورود تبعه خارجی بدون موافقت دولت افغانستان.

افزون بر موارد فوق که در ساحه مقررات اداری است، دولت افغانستان با تشخیص تبعه خارجی که خلاف منافع عمومی کشور بداند، می‌تواند از افغانستان اخراج نمایند.

### ج) مجازات بیگانگان در صورت تخلف از حق (ورود-اقامت-عبور و خروج)

بیگانگان در حین ورود در افغانستان یا بعد از ورود به افغانستان، در صورت تخطی از مقررات قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان و سایر قوانین کشور که تکالیف آن‌ها را در قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان معین و مشخص کرده است، تحت تعقیب عدلی و مورد مجازات قرار می‌گیرند. این تکالیف در بخش‌های ذیل بوده می‌تواند.

۱- **مجازات به دلیل عدم تمدید ویزه:** هرگاه تبعه خارجی با انقضای مدت ویزه، ویزه خویش را تمدید ننماید طبق ماده ۵۰ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان قرار ذیل مجازات می‌گردد:

(۱) تبعه خارجی دارنده ویزه‌های مندرج مواد دهم، یازدهم، دوازدهم، سیزدهم، چهاردهم، پانزدهم، شانزدهم، هجدهم و نوزدهم این قانون که بدون ارائه دلایل موجه، ویزه خود را تمدید ننماید، در برابر هرروز تأخیر الی یک ماه مبلغ ده (۱۰) دالر امریکایی، بیشتر از یک ماه الی دو ماه تأخیر، هرروز مبلغ پانزده (۱۵) دالر امریکایی و الی سه ماه تأخیر هرروز مبلغ بیست (۲۰) دالر امریکایی یا معادل آن به افغانی جریمه می‌گردد.

(۲) هرگاه تأخیر مندرج فقره (۱) این ماده بیشتر از سه ماه باشد، افزون بر پرداخت محصول ویزه و جریمه، ویزه خروجی به وی صادر و به مدت شش ماه

ممنوع‌الورود شناخته می‌شود.

۲- مجازات به دلیل تحریف اسناد مسافرت: هرگاه اتباع خارجی اسناد مسافرت (ویزه و پاسپورت) و سایر اسناد دست داشته خویش را تحریف، تزویر یا تقلب نمایند، طبق ماده ۵۲ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان قرار ذیل مجازات و یا مورد تعقیب عدلی قرار می‌گیرند:

(۱) تبعه خارجی که با پاسپورت یا اسناد تزویر شده یا تقلبی مسافرت داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان گردد، طبق احکام قانون تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد.  
 (۲) هرگاه تبعه خارجی ویزه و سایر اسناد مسافرت را که از طرف ادارات ذیربط جمهوری اسلامی افغانستان به وی صادر می‌شود، تغییر یا تحریف نماید، طبق احکام قوانین نافذ کشور تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد.

۳- ورود و خروج غیر از نقاط معین: هرگاه اتباع خارجی از نقاط غیر معین وارد افغانستان گردد، در این صورت نیز طبق ماده ۵۳ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان تحت تعقیب عدلی قرار ذیل قرار می‌گیرد: «تبعه خارجی حامل پاسپورت، ویزه‌ها یا سایر اسناد مسافرت که غیر از نقاط معین سرحدی داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان گردد، مطابق احکام قوانین نافذ کشور تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد».

۴- ورود بدون موافقت: هرگاه اتباع خارجی بدون اجازه و موافقت مقامات ذیصلاح افغانستان وارد افغانستان گردد، طبق ماده ۵۴ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان، تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد. «هرگاه تبعه خارجی که برای مدت معین یا غیرمعین از قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان اخراج و ممنوع‌الورود شناخته شده باشد؛ بدون موافقت کتبی مقامات ذیصلاح افغانی داخل کشور گردد؛ مطابق احکام قوانین نافذ کشور تحت تعقیب عدلی قرار گرفته و از قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان اخراج می‌گردد».

۵- ورود به مناطق ممنوعه: هرگاه اتباع خارجی در افغانستان در مناطق و اماکن

ممنوعه وارد گردد قرار حکم ماده ۵۵ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد. ماده مذکور مقرر می‌دارد: «تبعه خارجی نمی‌تواند به مناطق ممنوعه داخل یا سفر نماید. مرتکب مطابق احکام قانون تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد».

۶- **داخل ساختن اشخاص از مناطق غیر سرحدی:** طبق ماده ۵۶ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان داخل شدن از مناطق غیر سرحدی را جرم دانسته و بیان می‌دارد: «هرگاه کرایه کش، راننده و پیلوت، تبعه خارجی را غیر از مناطق معین سرحدی یا میدان‌های هوایی بین‌المللی، از سایر نقاط داخل قلمرو جمهوری اسلامی افغانستان نماید، طبق احکام قانون تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد».

تبصره: هرچند قانون‌گذار در قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان، نوع مجازاتی را در صورت تخلف قوانین عرصه اداری، برای اتباع خارجی پیش‌بینی نموده است؛ اما این مسئله از دو جهت قابل نقد و بررسی است:

۱- مجازاتی که از مواد ۵۰ الی ۵۶ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی در افغانستان در صورت (عدم تمدید ویزه، تحریف اسناد مسافرت، ورود و خروج غیر از نقاط معین، ورود بدون موافقت، ورود به مناطق ممنوعه و داخل ساختن اشخاص از مناطق غیر سرحدی) پیش‌بینی شده است، به دلیل خفت آن کافی نیست. بناءً به‌منظور رعایت هرچه بهتر اسناد تقنینی کشور، ایجاب می‌نماید، مجازات نسبتاً شدیدی در موارد فوق، در نظر گرفته شود.

۲- از شش موارد فوق که احتمال تخطی در آن وجود دارد، تنها در یک مورد آن مجازات تعیین شده است که عدم تمدید ویزه است. در پنج مورد دیگر، هیچ نوع مجازات تعیین نشده است. در حکم مواد ۵۱ الی ۵۶ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی، آمده است که تحت تعقیب عدلی قرار می‌گیرد. این مسئله از دو جهت قابل نگرانی است:

اول: هر تخلف قانونی باید جزای آن در قانون معین و مشخص شده باشد. تخلفات قانونی که جزایش در قانون تعیین نشده باشد، این مطلب عدم توجه قانونگذار را نشان داده و از طرفی هم قانونپذیر نیز آن موارد را دست کم خواهند گرفت.

دوم: آوردن اصطلاح تحت تعقیب عدلی و دادن این صلاحیت برای قضات، یک صلاحیت نامحدود و نامعین است. هر چند ممکن قاضی در تلاش تأمین عدالت باشد؛ اما امکان دارد، عدالت به نحوی درست آن در موارد فوق تعمیم نشود. امکان تعمیم مجازات شدید یا خفیف در موارد فوق از طرف قضات ممکن است. از این رو ایجاب می نمود احکام جزای مواد ۵۱ الی ۵۶ قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی، معین و مشخص می بود تا عدالت به بهترین وجه آن تأمین می شد.

### نتیجه گیری

اسناد مسافرت شرط اساسی برای مسافرت و رفت و آمدها است. امروزه دولت ها بر اساس تعریفی که از حاکمیت و جغرافیایی سیاسی شان دارد، برای هیچ فردی اعم اتباع خویش و خارجی ها اجازه نمی دهد که از مرز و سرحدات آن کشور بدون اسناد مسافرت (گذرنامه و اجازه نامه) عبور و مرور نماید. حقوق بین الملل هم مرز کشورها را پذیرفته و احترام به آن می گذارد.

رویه معمول امروزه برای رفت و آمدها در جامعه بین المللی از طرف دولت متبوع شخص پاسپورت یا گذرنامه و از طرف دولت خارجی ویزه یا اجازه نامه است. سازمان ملل متحد برای رفت و آمد نمایندگان شان در کشورها از سند دیگری به نام لسی پاسی استفاده می نماید.<sup>۱</sup>

ویزه ها افزون بر این که دارای انواع مختلف و متفاوتی است، دارای محصول، مدت و دفعات استفاده متفاوت نیز است. برای ویزه ها هر چند محصول معین و مشخص از

<sup>۱</sup>. United Nations Laissez Passer

طرف دولت تعیین می‌شود؛ اما گاهی این موضوع تابع رویه بالمثل می‌باشد و در محصول آن تغییرات وارد می‌شود.

علی‌رغم حقوق اتباع خارجی یا بیگانه؛ بیگانگان دارای یک سلسله تکالیفی نیز در یک کشور می‌باشند یا به عبارت دیگر بیگانگان دارای محدودیت‌های حقوقی در ساحة حقوق اداری نیز می‌باشند. منع ورود بیگانگان، اخراج بیگانگان و مجازات بیگانگان از موارد عمده‌ی تکالیف بیگانگان شمرده می‌شود.

به نظر می‌رسد قوانین افغانستان شرایط سخت را برای ورود بیگانگان در این کشور ذکر کرده است. اما متأسفانه در اثر عدم تطبیق و اجرای قوانین کشور، شرایط و محدودیت‌های فوق عملی نشده و گاهی مشکلات از ابعاد فوق شکل می‌گیرد. علاوه بر موانع ورود بیگانگان، طبق قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی، برای دولت افغانستان صلاحیت داده شده است تا در صورت تثبیت غیر مطلوب بودن اتباع خارجی، دولت باید آن‌ها را از افغانستان اخراج نماید.

مجازات بیگانگان یا اتباع خارجی نیز در صورت نقض قوانین کشور، خاصاً در صورت عدم تمدید ویزه، تحریف اسناد مسافرت، عبور و مرور غیر از نقاط سرحدی که موضوع مهم و اساسی است، در قانون مسافرت و اقامت اتباع خارجی و سایر قوانین و اسناد تقنینی کشور تدوین و تحریر شده است.

در کل امروزه روابط اشخاص بین‌المللی، خاصاً دولت‌ها در سطح بین‌المللی، در عرصه‌ها و حوزه‌های گوناگون توسعه یافته است. برقراری روابط و مناسبات بین‌المللی و تأمین آن، بستگی به حسن نیت دولت‌ها در مناسبات بین‌المللی‌شان و ایجاب اتخاذ تدابیر قانونی را می‌نماید.

منابع و مأخذ

الف) کتب

۱- آل کج باف، حسین، بایسته‌های حقوق بین‌الملل خصوصی، تهران: انتشارات جنگل، جاودانه، ۱۳۹۰.

۲- قضاوی، میراخان، حقوق بین الملل خصوصی، کابل، نشر مؤسسه تحصیلات عالی شفاء، چاپ دوم، سال ۱۳۹۸.

۳- افضلی، عبدالواحد، رحمی، محمد اسحاق، حقوق بین الملل خصوصی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۹۲ هـ.ش.

۴- بشر، فاروق، حقوق بین الملل خصوصی، کابل: انتشارات شرق، ۱۳۹۵ هـ.ش.

۵- عبدالله، نظام الدین، حقوق بین الملل خصوصی، کابل: انتشارات سعید چاپ ششم، ۱۳۹۴ هـ.ش.

۶- جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ترمینولوژی حقوق، تهران: انتشارات گنج دانش، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۵.

۷- ناصح، ولی محمد، حقوق بین الملل خصوصی، کابل: انتشارات سعید، چاپ چهارم، سال ۱۳۹۵.

#### ب) اسناد تقنینی

۱- وزارت عدلیه، قانون اساسی افغانستان، جریده رسمی شماره ۸۱۸، ۶ دلو سال ۱۳۸۲ هـ.ش.

۲- وزارت عدلیه، قانون پاسپورت افغانستان، جریده رسمی شماره ۱۱۹۳، ۳۰ عقرب سال ۱۳۹۴ هـ.ش.

۳- وزارت عدلیه، قانون مسافرت، اقامت اتباع خارجی در افغانستان، جریده رسمی شماره ۱۱۸۵، ۱۱ میزان ۱۳۹۴ هـ.ش.



# بررسی سیستم مالیاتی افغانستان

## در پرتو قوانین مالیاتی

عاقله رایض

### چکیده

از آن جا که مالیات بخش عمده درآمد دولت را تشکیل می دهد، این امر ایجاب یک سیستم منظم مالیاتی را می نماید تا دولت بتواند به صورت شفاف و عادلانه مالیات را جمع آوری نماید.

نظام مالیاتی کشور ما هم در طول تاریخ از نظام نامه مالیاتی گرفته تا قانون مالیات بر عایدات که چندین بار بازنگری و تعدیلات اصلاحی در آن وارد گردیده است، زیرا بحث مالیات و اخذ و سنجش مالیات سیستم پیچیده است که ایجاب می نماید تا مؤدیان از چگونگی سنجش عواید مالیاتی خویش آگاهی داشته باشند آیا عدالت مالیاتی حین سنجش مالیات در نظر گرفته می شود یا خیر. در این نوشته هم با بررسی مختصر سیستم مالیاتی افغانستان با اتکای قوانین مالیاتی، می خواهیم نگاهی به شکل گیری

مالیات درادوار مختلف انداخته و این که مالیات چگونه از جنس به نقد تبدیل می گردد. مطابق قانون مالیات بر عایدات حصول اخذ مالیات توسط دولت چند نوع است. آیا دولت اهداف عمومی و منافع عامه را در اخذ مالیات در نظر می گیرد؟ درزمینه طرق اخذ و سنجش مالیات و انواع آن احکامی را پیش بینی نموده است. در نتیجه باید دانست تا دولت در مقابل اخذ مالیات خدمات را انجام می دهد یا خیر. بررسی سیستم مالیاتی کشور در پرتو قوانین مالیاتی که طی دو فصل نخست شکل گیری نظام مالیاتی و سپس به بررسی قوانین مالیاتی خواهیم پرداخت. البته روش تحقیق که از آن استفاده شده کتابخانه، استفاده از قوانین نافذ مربوط و سایت های اینترنتی است.

**واژگان کلیدی:** مالیه، عواید تابع مالیه، اظهارنامه مالیاتی، کسرات و مؤدی.

#### مقدمه

دولت برای انجام فعالیت های خود باید از یک طرف نهادهای تولیدی داشته باشد و از سوی دیگر کالاها و خدمات تولید شده را در بازار خریداری نماید که البته دولت جهت تأمین کالا و خدمات، ضرورت به درآمد دارد. مهم ترین منابع درآمد دولت، حصول مالیات است. این درآمدهای مالیاتی شامل انتقالات اجباری و یک جانبه به دولت است که توسط مؤدیان پرداخت می گردد.

طوری که به سیستم مالیاتی کشور نظر انداخته شود. سه نوع قانون در رابطه به اخذ مالیات وجود دارد که همانا قانون مالیات بر عایدات، قانون مالیه بر ارزش افزوده و قانون مالیه زمین است.

باید متذکر شد که از نظر تاریخی مالیات در افغانستان با پیدایش طبقات و ایجاد دولت به حیث منبع تمویل کننده دولت به رسمیت شناخته شده است. مالیات در افغانستان برای اولین بار در قرن ۱۸ میلادی در زمان سلطنت احمدشاه درانی مورد توجه قرار گرفت چنان که وی به حمایت حقوق فرد و عامه توجه مبذول داشت و در

وصیت‌نامه<sup>۴</sup> به پسرش تیمور شاه در زمره سایر مطالب نوشته است که: از مالیات اراضی مملکت یک پول برای مخارج شخصی خود نستانی! مالیات اراضی از جمله عواید دولت تیمور شاه بود که قرار تعاملات اداری در دیوان اعلی به صورت نقد و جنس طور ده یکه، پنج یکه، سه یکه و عشر اخذ می‌شد.<sup>۱</sup>

در اوایل مسئول مالیات بنام دیوان‌بیگی یاد می‌شد به مرور زمان به مستوفی المالک که صلاحیت وزیر مالیه را داشت تغییر کرد. در این دوره مالیات شکل اختیاری داشت، اما بعد شکل اجباری پیدا کرد.



برای اولین بار در عصر سلطنت احمدشاه ابدالی به امور مالی اهمیت بیشتر قایل شدند؛ چنان‌که در سنه ۱۱۴۰ شمسی در جمله سایر تشکیلات دولت شعبه‌ای به نام دیوان همایون اعلی (وزارت مالیه) امروزی تاسیس گردید و اولین متصدی این امور سردار عبدالله خان پوپلزی که به نام دیوان‌بیگی یاد می‌شد، مقرر گردید و لقب دیوان‌بیگی باگذشت زمان به مستوفی المالک تبدیل شد که صلاحیت وی عین صلاحیت وزیر مالیه این عصر بود. امور مالی در مرکز ذریعۀ مستوفی المالک و در ولایات ذریعۀ سررشته‌داران، بلوک‌داران، محصل، ضابط و تحصیل‌داران دفترها (دفتر اول و دفتر دوم) اجرا می‌شد.

مستوفی المالک با قدرت امریه خود سایر امور مالی حسابی ولایات را وحدت و انسجام داده مراقبت و نظارت عمومی را بدوش داشت.<sup>۲</sup>

هدف کلی این نوشتار شناخت انواع مالیات، طرق پرداخت مالیات توسط مؤدیان و این‌که مالیات تادیه شده دولت چگونه و در کدام راه مصرف نماید.

۴- قیومی، عبدالقدیر، مقاله پیشینه مالیه گذاری زمین در افغانستان، مجله عدالت، شماره (۲۰۴) سال ۱۳۹۸ صفحه ۶۶.

۲- افغانستان در مسیر تاریخ، غبار میر غلام محمد، اوضاع اقتصادی، ص ۱۹

سوال عمده تحقیق

چرا دولت از مردم مالیه وضع و اخذ می نماید آیا در مقابل اخذ مالیه دولت مکلف به ارایه خدمات است یا خیر؟

### مبحث اول: مفهوم مالیات و اصول و اهداف اخذ مالیات

در این مبحث دو مفهوم مالیات و اهداف مالیات توضیح داده می شود.

#### گفتار اول: مفهوم مالیات

مالیات از نگاه لغوی واژه عربی و جمع مالیه است. مالیه یعنی باج، خراج، زکات مال و میزانی از درآمد افراد است که توسط دولت ها اخذ می گردد. از نظر اصطلاحی تعریفات گوناگون از مالیات وجود دارد. مالیات به مفهوم اصطلاحی آن عبارت از وجوهی معینی است که دولت از درآمد اشخاص جمع آوری و اخذ می نماید.<sup>۱</sup> مالیات مبلغی است که دولت بر اساس قانون و به منظور تقویه حکومت و تأمین مخارج عامه از اشخاص، شرکت ها و مؤسسات دریافت می کند. که با اخذ مالیات عادلانه و واقعی می توان بر مشکلات مهم اجتماعی و اقتصادی فایق آید.<sup>۲</sup> همچنان مطابق تعریف صندوق بین المللی پول در راهنمای (آمارهای مالی دولت)، مالیات عبارت است از وجوه اجباری، غیرجبرانی و غیرقابل برگشت است که دولت برای مقاصد عمومی مطالبه می کند.

۳- هومن محمد، اصطلاحات اقتصاد اسلامی، انتشارات گنج دانش، محل نشر، تهران، سال ۱۳۶۶.

۴- زنجانی محمد ولیمقدم، دکتر علی دهقانی، مالیه عمومی و خط مش دولت، صفحه (۱۲۳)، تهران، انتشارات

ترمه، سال ۱۳۸۸.

## گفتار دوم: اصول اخذ مالیات

معمولاً دولت‌ها مالیات را با نظر داشت اصول ذیل اخذ می‌نمایند، چنان‌که آدم اسمیت از بنیان‌گذاران مکتب کلاسیک، چهار اصل عمده را به‌عنوان اصول نظام مالیاتی مطلوب در جامعه پیشنهاد کرده است:

۱- اصل عدالت و برابری: مطابق این اصل مالیاتی که مردم به دولت پرداخت می‌نمایند، عادلانه باشد؛ یعنی این‌که نرخ مالیات نسبی یا تناسبی باشد.

۲- اصل معین و مشخص بودن مالیات: مطابق این اصل باید موضوع مالیات معین و مشخص باشد تا در اخذ مالیات برداشت‌های سوء به میان نیامده و شفافیت در اخذ مالیات از بین نرود.

۳- اصل سهولت: بر اساس این اصل جمع‌آوری و پرداخت مالیات باید به آسان‌ترین و راحت‌ترین روش صورت گیرد. بنابراین اصل در قوانین مالیاتی راهکارهای آسان و ساده وضع شود تا مؤدیان چگونه از عایدات‌شان مالیه وضع شده است.

۴- اصل صرفه‌جویی: مطابق این اصل هزینه‌های جمع‌آوری مالیات نباید بیشتر از اندازه مالیات جمع‌آوری شده باشد.<sup>۱</sup>

## گفتار سوم: اهداف اخذ مالیات

مالیات به‌صورت عمومی به‌منظور اهداف ذیل توسط دولت اخذ می‌گردد:

۱- هدف توزیعی (تقسیم عادلانه درآمد و ثروت در جامعه) در این هدف دولت با گرفتن مالیه از صاحبان درآمد و مصرف آن برای حمایت از فقرا و کم‌درآمدها می‌تواند به توزیع عادلانه درآمد دست یابد.

۵- همان اثر، ص ۱۳۵.

۶- همان اثر، ص ۱۳۸.

۲- هدف گذاری تشییتی (کنترول نرخ تورم در جامعه) دولت می تواند هنگام تورم در جامعه با بالا بردن نرخ مالیات بر مصرف تقاضای کل جامعه را کم نماید.

۳- هدف تخصیصی (کنترول حجم واردات و صادرات) دولت بلند بردن کالاهای وارداتی مردم را به خرید کالاهای داخلی تشویق می نماید.

گرچه افغانستان کشوری است که عواید خود را از منابع داخلی و خارجی به دست می آورد و یکی از بخش هایی که در درآمد زدایی دولت نقش عمده دارد جمع آوری مالیات است که رسیدن به اهداف فوق کمتر مورد توجه قرار گرفته است. با آن هم به منظور حفاظت از تولیدات داخلی قانون حفاظت از صنایع داخلی به منظور رشد و انکشاف صنایع داخلی وضع و در جریده رسمی شماره (۱۲۶۴) سال ۱۳۹۶ نشر گردیده است.

**مبحث دوم: پیشینه تاریخی مالیات در افغانستان.**

**گفتار اول: شکل گیری سیستم مالیات در ادوار تاریخی**

مالیات در ادوار مختلف به انواع و نام های مختلف تحصیل می گردید. بعضی آن ها شکل اجباری را داشت و بعضی به صورت اختیاری به دولت می پرداختند؛ مثلاً سرچربی یک نوع مالیه اختیاری بود که مردم هزاره جات سالانه به طور متمایز یک مقدار روغن به دربار پادشاه آورده تسلیم می دادند. چنین عواید و مصارف که طور متمایز در دربار جمع می شد امر شاه را ایجاب می کرد. بلاخره به مرور زمان این عواید شکل اجباری را به خود گرفته و در جمله سایر مالیات دولت حساب گردید. ناگفته نباید گذاشت مالیات در ادوار مختلف به انواع و نام های مختلف تحصیل می گردید. بعضی آن ها شکل اجباری را داشت و بعضی به صورت اختیاری به دولت پرداخت می شد. مالیاتی که تا سال ۱۲۹۸ تحصیل می شد، عبارت بود از مالیات مردم ولایت مزار شریف بنام خانواده مستقلات و مردم هزاره جات به نام سرمایه دار و مالیه زمین از مردم خروار و

خواجه انگور به نام باج سرانه می‌پرداختند. تمام مالیات جمع‌آوری شده در دفتر به نام (دفتر قطعی) موازنه می‌گردید.

بلوک‌داران، عواید و مصارف دولت را قبل از دوره سلطنت امیر حبیب‌الله خان در دفاتر فرد به حساب اقوام و در زمان سلطنت امیر حبیب‌الله خان به حساب روزنامه‌چیه جمع‌آوری و به صورت جمع و خرج معامله می‌شد.

بعدها در عصر سلطنت امیر عبدالرحمن خان بعضی از مالیات که قبلاً از مردم به صورت اجباری اخذ می‌گردید، معاف گردید؛ ولی مردم گردیز یک مقدار روغن و چند رأس اسب را به صورت سلامانه به دربار می‌آوردند که بعدها به صورت مالیه اجباری در عواید دولت حساب شد و از مردم هرات نیز به نام‌های مختلف مالیه اخذ می‌گردید که تا سال‌های (۱۰۰۰-۱۲۰۰) شمسی؛ مالیات به قسم اجناس از مردم جمع‌آوری می‌شد که از این طریق معاش مامورین دولت بالای زمین‌داران حواله داده شده و مامورین مذکور با حواله دست داشته خود نزد زمین‌داران مراجعه می‌کردند.<sup>۱</sup>

### گفتار دوم: تحول سیستم مالیاتی از زمان شاه امان‌الله خان تا اکنون

بزرگ‌ترین تحول در عرصه مالیات در دوره امان‌الله خان به میان آمد که ذیلاً می‌توان به آن اشاره نمود:

- ۱- وضع قانون اساسی، که بیشتر آن به مسایل مالی بودیجوی اختصاص یافته بود.
- ۲- وضع نظامنامه مالیاتی که اولین نظامنامه بود که پس از استرداد آزادی کشور به منصفه اجراء درآمد.
- ۳- تبدیل شدن مالیات جنسی به نقدی.

۷- معروفی، محمد موسی، سیر انکشاف حقوق مالی و مالیه عامه در افغانستان، محل نشر، کابل، پوهنچی حقوق و علوم سیاسی، سال ۱۳۸۴، صفحات (۲۴ و ۲۵).

۴- عایدات دولت در دفاتر حسابی بولک‌داران وضع و به اساس آن در دفترکل انتقال داده می‌شد. تغییرات فوق در سیستم مالیاتی و حساب‌داری از دوره شاه امان‌الله خان به بعد نشان می‌دهد که دفتر حساب‌داری دولتی مکلف بود تا مجموعه معلومات و ارقام مالی را به اشخاص و مراجع خارج از تشکیلات و دوایر دولتی ارایه بدارند؛ چون شیوه حساب‌داری در گذشته، صرف شکل امانت‌داری را داشت؛ اما طبق سیستم حساب‌داری امروزه ادارات حکومت مکلف‌اند تا در جریان سال مالی معلومات دقیق را در مورد ضروریات مالی ارایه نمایند. تحولاتی که در سیستم حساب‌داری به وجود آمده است را می‌توان ذیلاً بیان نمود:

در سال ۱۲۹۹ هجری شمسی، سیستم حساب‌داری اصول دفتری به میان آمد.  
 در سال ۱۳۰۷ شمسی سیستم حساب‌داری به سیستم شهریه (ماهوار) تغییر کرد.  
 در سال ۱۳۱۴ شمسی سیستم حساب‌داری به سیستم منچولی تغییر کرد.  
 در سال ۱۳۳۳ شمسی سیستم حساب‌داری به سیستم ژستون تغییر کرد.  
 در سال ۱۳۳۸ شمسی سیستم دوپل انتری یا حساب‌داری دوطرفه به وجود آمد.<sup>۱</sup>  
 این تحولات اساسی در بخش امور حسابی و مالی باعث تبدیل شدن مالیات جنسی به نقد گردید؛ چنان‌که بعضی مالیاتی که در سابق متمایز و یا به صورت اجباری اخذ می‌گردید، معاف شد.

بعد از جنگ جهانی دوم در سال (۱۲۹۵) حکومت افغانستان لازم دید که در عواید و مصارف دولت سیستم عصری و تازه محاسبوی را روی کار نماید و نظر به روابط دوستانه‌ای که افغانستان با کشور ترکیه در عصر اتاترک داشت؛ آقای علی افندی متخصص امور مالی و حسابی را استخدام نمود. وی در ابتدا برای چند نفر از جوانان

۸- ویکی پدیا، دانشنامه آزاد.





افغان سیستم جدید محاسبه را تدریس نمود. در سال (۱۲۹۹) سیستم حسابداری توسط استاد علی افندی به سیستم اصول دفتری تغییر کرد.

سیستم محاسبه اصول دفتری تا سال ۱۳۰۳ کاربرد داشت و از سال (۱۳۰۴-۱۳۰۷) نظر به لزوم دید دولت جناب مرحوم سید محمد هاشم خان وزیر مالیه آن وقت سیستم شهریه (ماهوار) را مروج ساخته و عواید و مصارف دولت تا عصر حبیب‌الله کلکانی به اساس سیستم شهریه روی کار شد. و تا عصر محمد نادر خان سیستم شهریه مروج بود، اما در سال ۱۳۱۴ در پهلوی سایر انکشافات دولت، حکومت خواست که سیستم مالی و حسابداری عصری تری را رویکار نماید. بناءً یک نفر متخصص محاسبه ایتالوی موسوم به (مر سیوژنیومنجولی) استخدام گردید. سیستم منجولی (تابلو) مروج شد. موسسه منجولی از سال (۱۳۱۲ الی ۱۳۱۴) یک عده مامورین وزارت مالیه را در رشته مالی اقتصادی و بانکی جهت مطالعه عواید و مصارف دولت تربیه کرد و برای اولین مرتبه این سیستم در حکومت قابلیت تطبیق را پیدا کرد. سیستم منجولی تا سال (۱۳۳۱) در دفاتر رسمی مروج بود و بعداً به سیستم ترکی مصارف دولت سنجش می‌شد. در سال ۱۳۳۹ از طرف وزارت مالیه متخصصین امور حسابداری مالی و اداری به کمک اداره همکاری (GNS) استخدام شده و سیستم بهتر روی کار آمد!

همین گونه اصولنامه و قوانین مالیاتی یکی پی دیگر نافذ گردید، چنانچه در سال ۱۳۲۲ اولین اصول نامه مالیات بر عایدات وضع گردید. در سال ۱۳۲۵ بالای شرکت‌ها، بانک‌ها، مؤسسات انتفاعی و تجار انفرادی تطبیق شد و همچنان بالای پنج صنف دیگر شامل اصناف بنجاره و سیمساری، بزازی، جلاب، دلان و طبیبان یونانی تطبیق شد. بعداً قانون مالیات و تعلیمات نامه جدید مالیات بر عایدات سال ۱۳۴۴ منتشره جریده رسمی شماره (۲۵) از اول حمل (۱۳۴۵) مورد تطبیق قرار گرفت و در سال

۹-- معروفی، محمد موسی، سیر انکشاف حقوق مالی و مالیه عامه در افغانستان، محل نشر، کابل، پوهنچی حقوق و علوم سیاسی، سال ۱۳۸۴، صفحات (۱۲۶ الی ۲۸).

۱۳۸۴ قانون دیگری از طرف رئیس جمهوری اسلامی افغانستان نافذ شد که فرق عمده آن با قانون مالیات و تعلیمات نامه سابقه این بود که در قانون سابق سنجش مالیه نظر به عواید از ۴ فیصد الی ۴۰ فیصد بود؛ ولی در قانون سال ۱۳۸۴ مالیات ثابت اشخاص حکمی ۲۰ فیصد و مالیات بر عایدات اشخاص حقیقی مطابق جدول مندرج ماده سوم قانون مذکور از یک الی ۱۲ هزار افغانی صفر و متباقی ۱۰ فیصد و بیست فیصد سنجش می گردید.<sup>۱</sup>

### مبحث سوم : بررسی قوانین مالیاتی افغانستان گفتار اول: مشروعیت و مبنی قانون مالیات بر عایدات

از لحاظ سلسله مراتب قانون گذاری، هر قانون به منظور مشروعیت و مرعی الاجرا بودن آن باید دارای مبنی باشد. قانون مالیات بر عایدات نیز به اساس ماده چهل و دوم قانون اساسی وضع گردیده است. بر بنیاد ماده فوق وضع مالیات از طرف دولت بوده و اشخاصی (شهروندان افغانستان و خارجیان ساکن) که در محدوده جغرافیای این کشور زیست می کنند، مکلف به پرداخت مالیات بر مبنای قانون می باشند. اندازه مالیه و محصول و طرز تأدیه آن، با رعایت عدالت اجتماعی، توسط قانون تعیین می گردد.<sup>۲</sup>

### تحلیل و بررسی ماده چهل و دوم قانون اساسی

جایگاه (حقوق مالیاتی) در قوانین موضوعه افغانستان با صراحت ماده چهل دوم قانون اساسی چنین بیان شده است:

هر شهروند افغانستان مکلف است، مطابق به احکام قانون به دولت مالیه و محصول تأدیه کند. هیچ نوع مالیه و محصول، بدون حکم قانون، وضع نمی شود. اندازه مالیه و

۱۰- قانون مالیات بر عایدات، منتشره جریده رسمی شماره (۲۵)، سال ۱۳۴۴. و قانون مالیات بر عایدات، منتشره جریده رسمی شماره (۸۶۷) سال ۱۳۸۴.

۱۱- قانون اساسی افغانستان، مصوب سال ۱۳۸۲



محصول و طرز تأدیه آن بارعایت عدالت اجتماعی، توسط قانون تعیین می‌گردد. این حکم در مورد اشخاص و مؤسسات خارجی نیز تطبیق می‌گردد. هر نوع مالیه، محصول و عواید تأدیه شده به حساب واحد دولتی تحویل داده می‌شود.

از فحوای حکم فوق چنین استنباط می‌گردد که مادهٔ چهل و دوم چند قسمت دارد و هر قسمت آن به موارد مشخص و کلیدی اشاره نموده است.

نخست این‌که مالیه‌دهی مورد نظر این مباحثه شامل حقوق مالیاتی افغانستان امروز است که در بلندای تاریخ کشور ایستاده است و می‌خواهد نظام مالیاتی قانونمند و نظام سیاسی عادلانه را مطابق به طرح‌ها و پلان‌هایش طراحی و تطبیق کند. این قسمت از ماده به اصل قانونیت حقوق مالیاتی اشاره می‌نماید. بدین شرح که حق مالیه حق قانونی است. دولت یا مامورین و کارمندان دولت حق ندارند مالیات را بدون حکم قانون اخذ کنند.

قسمت دوم ماده (۴۲) قانون اساسی حکم می‌کند که اندازه مالیه و محصول و طرز تأدیه آن، با رعایت عدالت اجتماعی، توسط قانون تعیین می‌گردد که در این رابطه اسناد تقنینی مربوط در هر زمان از طرف مقامات ذیصلاح تصویب و وضع گردیده است.

قسمت سوم ماده (۴۲) قانون اساسی حکم می‌کند که «... این حکم در مورد اشخاص و مؤسسات خارجی نیز تطبیق می‌گردد». بدین معنا که قانونی بودن نظام مالیاتی و حقوق مالیاتی همچنان عدالت اجتماعی، شامل اشخاص حقوقی و حکمی داخلی و خارجی می‌گردد و بر آن‌ها قابل تطبیق است. به این اساس اشخاص و مؤسسات خارجی موجود در کشور مکلف‌اند؛ مانند اشخاص حقیقی و حکمی داخلی مطابق به حکم قانون، مالیه و محصول پرداخت نمایند.

قسمت چهارم ماده (۴۲) قانون اساسی تصریح می‌کند که «هر نوع مالیه، محصول و عواید تأدیه شده به حساب واحد دولتی تحویل داده می‌شود». این بخش ماده به یکی از حساس‌ترین و مهم‌ترین نکته اشاره می‌کند. این‌که هر نوع مالیه و محصول اخذ شده

باید به خزانه دولت واریز شود و از سوء مدیریت و سوی استفاده جلوگیری گردد. اعلام می کند که بخشی از درآمدهای دولت از طریق مالیات تأمین می شود. باین شرح که مالیه حق دولت بر ذمه ملت است و این حق باید بدون کم و کاست به حساب دولت تحویل داده شود تا درآمدهای قانونی و مشروع دولت تأمین گردد<sup>۱</sup>.

### گفتار دوم: انواع مالیات

به صورت عموم مالیات از نگاه پرداخت آن به دو بخش ذیل تقسیم می شود:

۱- مالیات مستقیم: مالیاتی است که از درآمد شخص حقیقی یا شرکتها به استناد قانون اخذ و وضع می شود و متمایز از مالیاتی است که بر مصرف کالا و خدمات پرداخت می گردد و یا به عباره دیگر مالیات مستقیم مالیاتی است که مودی یا پرداخت کننده آن یک نفر باشد.

۲- مالیات غیرمستقیم: مالیاتی است که پرداخت کننده آن مشخص و معین نبوده و تحقق مالیات بستگی به یک قسمت از فعالیت های اقتصادی و عملیات افراد داشته و قابلیت انتقال آنها بسیار زیاد باشد، به عبارت دیگر، مالیاتی که به طور غیرمستقیم بر کالاهای مصرفی اشخاص وضع شده و از مصرف کنندگان حصول می شود.<sup>۲</sup>

#### الف) انواع مالیات های مستقیم

۱- مالیات بر دارایی

۲- مالیات بر درآمد

#### ب) انواع مالیات های غیرمستقیم

۱- مالیات بر واردات

۱۲- جریده رسمی، قانون اساسی افغانستان، مصوب سال ۱۳۸۲.

۲- مالیات بر مصرف و فروش کالا و خدمات

۳- مالیات بر ارزش افزوده

منظور از مالیات بر ارزش افزوده، مالیاتی غیرمستقیم است که بر تفاوت بین ارزش کالاها و خدمات عرضه شده با ارزش کالاها و خدمات خریداری یا تحصیل شده در یک دوره‌ای مشخص و معین وضع می‌گردد.<sup>۱</sup>

طبق تعریفی که در جزء ۱ ماده دوم قانون مالیات بر ارزش افزوده به عمل آمده چنین مشعر است: مالیه غیرمستقیم است که بالای عرضه اجناس و خدمات و واردات تابع مالیه وضع می‌گردد.<sup>۲</sup>

**گفتار سوم: بررسی قانون مالیات بر عایدات منتشره جریده رسمی شماره**

**(۹۷۶) سال ۱۳۷۸:**

از آنجا که یکی از اهداف اخذ مالیات درآمدی است که دولت‌ها برای تأمین مخارج جامعه جهت رفع نیازهای اساسی و عمومی افراد جامعه، اخذ می‌نمایند. می‌توان گفت که مالیات یک نوع هزینه است که افراد جامعه آن را جهت بهره‌مندی و استفاده از امکانات، منابع، خدمات عمومی و ضروری، تأمین امنیت و دفاع همگانی از حدود و ثغور کشور، عمران و آبادانی یک مملکت به دولت پرداخت می‌کنند. از سوی دیگر دولت موظف است، مالیات را در راستای تأمین نیازهای عمومی افراد جامعه مانند تأمین امنیت همگانی، ساخت راه‌های عمومی، صحت، تعلیم و تربیت و آموزش عالی،

۱۳- زنجانی محمد ولیمقدم، دکتر علی دهقانی، مالیه عمومی و خط مش دولت، صفحه (۱۳۴)، تهران، انتشارات

ترمه، سال ۱۳۸۸،

۱۴- همان اثر، ص ۱۳۵

۱۵- جریده رسمی، قانون مالیه بر ارزش افزوده، شماره (۱۲۰۹) سال، ۱۳۹۵.

تخنیکي و فني و... مصرف کاند. بناءً از لحاظ حقوقي پرداخت ماليات اجباري و بلاعوض است چنان که فقره (۲) ماده اول قانون ماليات بر عايدات چنين مشعر است: (۲) ماليه، تاديه الزامي است که به منظور تقويه بنيه مالي دولت و رفاه عامه بدون انجام خدمت متقابل يا ارايه جنس از اشخاص حقيقي و حکمي طبق احکام اين قانون اخذ مي گردد.

البته قانون فوق دربرگيرنده ماليات بر عايدات اشخاص انفرادي، ماليات بر عايدات شرکت ها، تصدي ها بانک هاي دولتي مي گردد و از جمله منابع عايداتي دولت بشمار مي رود.

#### ۱- عوايد قابل ماليه

عوايد قابل ماليه عبارت از مجموع عوايد افراد حقيقي يا حکمي چه به صورت نقدي، ملکيت يا خدمات، معافيت هاي قابل مجرايي يا مصارف قابل وضع است و معافيت مبالغ غيرقابل ماليه است. مصارف قابل وضع نيز شامل مبالغی می شود که از مجموع عوايد وضع می گردد مانند. مصارف قابل وضع تشبث و ساير مصارف عوايد<sup>۱</sup>. ماده ۱۲ قانون ماليات بر عايدات در زمينه چنين حکم می نمايد: عوايد قابل ماليه، مبلغی است که از عوايد شخصي، شرکت ها يا ساير شخصيت هاي حکمي بعد از مجرای معافيت وضع کسرات مندرج اين قانون باقی می ماند.<sup>۲</sup> به اساس صراحت حکم ماده دهم قانون ماليات بر عايدات، اغانه هاي حاصله و عوايد از فعاليت هاي لازمي مؤسساتي که داراي شرايط ذيل باشند از ماليه معافاند: ۱- موسسه مطابق قوانين نافذه کشور ايجاد شده باشد.

۱۶- عوايد قابل ماليه، خدمات مالياتي افغانستان، رهنمود شماره (۱۶) سال ۱۳۹۱

۱۷- جريده رسمي، قانون ماليات بر عايدات، ماده دوازدهم، شماره (۹۷۶) سال ۱۳۸۷

۲- موسسه غیرانتفاعی بوده که صرف به منظور امور تعلیمی، فرهنگی، علمی و یا خیریه ایجاد و فعالیت نماید.

۳- تمویل کنندگان، سهامداران و یا کارکنان مربوط از مفاد موسسه مندرج جزء (۲۱) این فقره حین فعالیت یا انحلال استفاده نکند.

به منظور این که موسسه غیرانتفاعی واجد شرایط معافیت گردد، باید به شکل غیرانتفاعی فعالیت داشته به خصوص به هدف تعلیمی، فرهنگی، علمی یا خیریه باشد و مشروط بر این که مساعدت کنندگان، سهامداران، اعضاء و کارمندان نمی تواند در جریان فعالیت مؤسسه یا حین انحلال آن منفعت به دست بیاورند.

به صورت عمومی مطابق ماده سیزدهم قانون مالیات بر عایدات سال ۱۳۸۷ عواید حاصله ذیل شامل عواید قابل مالیه بوده و تابع مالیات بر عایدات می داند:

- ۱- معاش، مزد، فیس و کمیشن که مربوط عواید فعالیت های انفرادی افراد می شود.
- ۲- مجموع عواید معاملات تجارتي، صنفی، ساختمانی و سایر فعالیت های اقتصادی .
- ۳- عواید حاصله از فروش ملکیت منقول و غیرمنقول.
- ۴- تکت پولی، مفاد سهم، کرایه، حق الامتياز، جوایز، مکافات، عواید از درک قرعه کشی و بخششی ها .
- ۵- سهم شریک از عایدات شرکت تضامنی.
- ۶- سایر عواید حاصله از کار، سرمایه یا فعالیت اقتصادی.
- ۷- سایر حالاتی که در قانون تصریح گردیده است .

## ۲- عایدات غیر تابع مالیات

مطابق ماده چهاردهم قانون مالیات بر عایدات، مبالغ حاصله ذیل تابع مالیات بر عایدات نبود، شامل اظهارنامه اشخاص حقیقی و حکمی نمی گردد:

- ۱- بخششی ها، تحایف، انعامات، جوایز و مکافات از طرف دولت.

- ۲- بخششی‌ها، تحایف، انعامات، جوایز و مکافات که از طرف دول خارجی، مؤسسات غیرانتفاعی که به منظور تقدیر از فعالیت‌های علمی، هنری، ادبی، پیشرفت اجتماعی و تفاهم بین‌المللی اعطا می‌گردد.
- ۳- سکالرشپ‌ها، فیلوشپ‌ها و سایر کمک‌ها به منظور تزئید معلومات یا اصلاح و ترقی کفایت و تعلیمات مسلکی و فنی.
- ۴- عاید از بیمه صحتی و تصادم و منافع بیمه بیکاری.
- ۵- عاید از بیمه حیات که بعد از مرگ تأدیه می‌گردد.
- ۶- غرامات یا تلافی خسارات ناشی از جرح و مریضی یا اعاده حیثیت.
- ۷- استقراض.
- ۸- عاید حاصله از صدور اسناد سهم و اسناد قرضه توسط شرکت‌ها.
- ۹- حصول دارایی از طریق الحاق شرکت‌های سهامی داخلی و سایر شخصیت‌های حکمی.
- ۱۰- حصول دارایی منقول و غیرمنقول از طریق سلب حقوق ملکیت مدیون توسط داین.
- ۱۱- حصول اصل قرضه از مدیونین.
- ۱۲- مفاد اسناد قرضه دولتی و شهرداری‌ها.
- ۱۳- سایر مبالغ حاصله طبق احکام این قانون.
- ۳- **مصارف قابل مجرای:** طبق حکم ماده هجدهم قانون مالیات بر عایدات، مصارف قابل مجرای شامل کسر و وضع مصارف عادی و ضروری تولید، به دست آوردن و محافظه عواید اشخاص حقیقی و حکمی قرار ذیل مجاز بوده و قابل مجرائی است، مشروط براین که در خلال سال مالی صورت گرفته یا طبق احکام این قانون به یکی از سه سال گذشته مالی متعلق باشد:
- ۱- قیمت تمام شد اشیای تولیدی یا مصارف فروش و تجارت شامل مصرف بیمه و حمل و نقل و امثال آن.



۲- قیمت سامان و لوازم، مواد احتراقیه، برق، آب و سایر خدمات ضروری که جهت به دست آوردن عایدات یا در کار و تجارت مورد استفاده قرار می‌گیرد .

۳- مزد، معاشات، کمیشن و فیزی که در برابر خدمات کارکنان و مستخدمین تادیه می‌شود.

مواردی که کسر و وضع مصارف در آن مجاز نیست قرار ذیل است:

- ۱- مصارف اعلانات تجارته مرتبط به فعالیت‌های تجارته و اقتصادی.
- ۲- پرداخت‌هایی که باید از آن مالیات وضع می‌شد وضع نگردیده باشد مانند مفاد سهم، تکتانه، حق الامتیاز، کرایه، کمیشن، دستمزد، معاشات و امثال آن.

#### ۴ - مصارف غیرقابل مجرائی

مصارف غیرقابل مجرائی به دو کتگوری ذیل در قانون مالیات بر عایدات تقسیم شده است:

- ۱- کسر و وضع مصارف شخصی قابل مجرائی نیست و مصارف شخصی عبارت اند از:

- تادیات به نفع شخص مالیه ده به منظور منفعت مالیه ده و خانواده‌اش.
- مصارف حفظ و مراقبت، ترمیم، تعمیر و سایر مصارف حویلی یا محل رهائش مالیه‌ده، ملکیتی که مختص به استفاده مالیه ده و یا فامیلش باشد.
- تکت پولی بر دیون شخصی.
- مصارف رفت‌وآمد به محل کار و مصارف سفر برای مقاصد شخصی.
- ۲- کسر و وضع مصارف آتی قابل مجرائی نیست:
- قیمت تمام شد زمین، تعمیرات یا افزودی به ذخیره احتیاطی.

- مالیات پرداخته شده به دول خارجی توسط افراد غیر مقیم که از منابع داخلی افغانستان عواید حاصل می نمایند، مگر این که معاهده ای در مورد موجود باشد<sup>۱</sup>.

### الف) مالیات ثابت یا مالیات مستقیم

مالیه ثابت از جمله مالیات مستقیم است که توسط دولت به منظور تأمین هزینه های مختلف بی واسطه و مستقیم از درآمد یا دارایی مؤدیان اخذ می شود. باید متذکر شد در بعضی موارد که بنابر عوامل مختلف عواید و مخارج به طور واقعی مشخص شده نمی تواند، مالیه ثابت که یک مالیه تخمینی است تطبیق می گردد<sup>۲</sup>.

فصل یازدهم قانون مالیات بر عایدات مالیات ثابت را به جای مالیات بر عایدات که روی تجارت و معاملات معین تحمیل می گردد، حکم می نماید. در بعضی موارد مالیه ثابت یک پیش پرداخت مالیات بر عایدات بوده و مکلفیت مالیه دهنده را پیرامون ارایه اظهارنامه رفع نمی سازد. طبق احکام مندرج فصل ۱۱ قانون مالیات بر عایدات مالیه ثابت شامل موارد ذیل می گردد:

- مالیه ثابت اموال وارداتی.
- مالیه ثابت انتقال اموال یا مسافرین به منظور تجارت.
- مالیه ثابت قراردادها.
- مالیه ثابت نمایشات.
- مالیه ثابت تجارت های کوچک.
- مالیه ثابت روی کالاهای وارده شخصی که اجناس را وارد می نماید مکلف است، مالیه بر ارزش اجناس وارده را بپردازد.

۱۸- همان قانون، مواد (۱۰، ۱۳، ۱۴، ۱۸ و ۱۹)

۱۹- دکتر احمد، توکلی، مالیه عمومی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۳، نشر، سازمان مطالعه و تدوین کتب انسانی، دانشگاه (سمت).

- باید متذکر شد که مالیه ثابت اجناس وارده در همان زمان و مکان که محصولات گمرکی اجناس تأدیه می گردد، پرداخت می شود.<sup>۱</sup>

### ب) مالیات غیرمستقیم

#### ۱- مالیات بر معاملات

به مالیاتی اطلاق می گردد که در موقع انجام معامله از فروشنده دریافت می گردد و فروشنده مقدار مالیه را بالای قیمت اصلی شی اضافه نموده آنرا بالای خریدار منعکس می نماید.

مالیات بر معاملات به سه بخش حصول می گردد:

- مالیات بر معاملات خرید و فروش.
- مالیات بر معاملات تولیدکنندگان.
- مالیات بر تمام مراحل مبادلات.

#### ۲- مالیات بر مصارف

مالیات بر مصارف، به مالیاتی اطلاق می گردد که مصرف کنندگان مالیات را در هنگام خرید باقیمت کالا می پردازد. علاوه بر مالیات بر مصارف مالیات بر سایر منابع دیگر عایداتی نیز شاخه از مالیات بر عایدات است.<sup>۲</sup>

بر اساس قانون مالیات بر عایدات در افغانستان در زمره سایر منابع عمده غیرمستقیم، می توان موارد ذیل را نام برد:  
- فروش مواد استهلاکی.

۲۰- رهنمود شماره (۱۹) مالیه ثابت فعالیت های تجاری، خدمات مالیاتی افغانستان.

۲۱- پڑویان، جمشید، اقتصاد بخش عمومی (مالیات ها) نشر جنگل، تهران، سال ۲۰۱۳.

- محصول معاملات تجارتي.

- قيمت وثايق.

- ماليه بر معاملات

يكي از موارد بحث برانگيز در سيستم ماليات افغانستان موضوع ماليات معاملات انتفاعي و ماليات انتفاعي اشخاص حقيقي و حقيقي است كه به صورت مختصر هر مورد ذيلاً مورد بررسي قرار خواهيم داد.

### الف) ماليات معاملات انتفاعي

ماليه انتفاعي، عبارت است كه از سر جمع عوايد ناخالص و فروشات قبل از وضع هر نوع كسرات مطابق نورم مندرج ماده شصت و ششم قانون ماليات بر عايدات اخذ مي گردد.

عموماً ماليه معاملات انتفاعي يك نوع ماليه بر فروشات است. اين ماليه بر عوايد ناخالص وضع مي گردد. بر مفاد و ضرر ماليه دهنده كدام تاثيري ندارد. كه از مجموع عوايد ناخالص (يا فروشات) قبل مجرايي كسرات اخذ مي گردد و داراي سه نورم ( ۴ فيصد، ۵ فيصد و ۱۰ فيصد) است.<sup>۱</sup>

#### ۱- ماليه معاملات انتفاعي اشخاص حقيقي

ماليه معاملات انتفاعي با نورم هاي (۵) فيصد و (۴) فيصد نظر به قانون ماليات بر عايدات بالاي عوايد ناخالص اشخاص حقيقي از قبيل شركت هاي سهامی، محدودالمسؤوليت، تضامنی و ساير مؤسسات انتفاعي تطبيق گرديده و عوايد اشخاص انفرادی تابع اين ماليه شناخته نمی شود.

۲۲- جريدة رسمي، قانون ماليات بر عايدات، ماده ۶۶ .



طبق حکم تعدیل فقره (۳) ماده شصت و چهارم قانون مالیات بر عایدات، اشخاصی که به توريد اموال می پردازند، تابع چهار فیصد مالیه معاملات انتفاعی قیمت تمام شد اموال وارده به شمول محصول گمرکی می باشند و این پرداخت منیحت پیش پرداخت مالیات معاملات انتفاعی وی پنداشته می شود.

پنج فیصد مالیه معاملات انتفاعی بر عواید کمیشن، فیس ها، مفاد سهام، کرایه حق الامتیاز و سایر عواید مشابه به آن، «عواید کرایه که مطابق به ماده (۵۹) قانون مالیات بر عایدات به شکل موضوعی اخذ می گردد از این امر مستثنا است».

طور مثال: "شرکت تجارتي کابل؛ Kabul Traders" یک شرکت محدودالمسولیت است و مجموع سرمایه آن در سال (۲۰۰۴) میلادی مبلغ ۵ میلیون افغانی است. شرکت متذکره مکلف است تا ۲٪ مالیه معاملات انتفاعی را از سرمایه مجموعی خود که به ۱۰۰.۰۰۰ افغانی بالغ می گردد. طور پیش پرداخت تادیه نماید.<sup>۱</sup>

هرگاه مالیه معاملات انتفاعی به اساس نورم (۲ فیصد) و یا هم به اساس نورم (۵ فیصد) وضع گردد، مطابق به قانون قبلی قانون مالیات بر عایدات حین ارایه بیلانس محاسبه می گردید. اما نظر به قانون نافذ مالیات بر عایدات تمام اشخاصی که تابع مالیات انتفاعی است، مکلف اند طی هر ربع در جریان سال آن را محاسبه و پردازند. در اخیر سال حین ارایه بیلانس مالیه انتفاعی که در جریان سال پرداخته شده بالای مصارف شرکت علاوه شده مجرایبی داده می شود.<sup>۲</sup>

## ۲- مالیه معاملات انتفاعی بر عرضه خدمات

ده فیصد مالیه معاملات انتفاعی بالای اشخاص حقوقی و حقیقی وضع می گردد. مالیه متذکره بالای خدمات مشخص مانند خدمات مخابرات، ترانسپورت هوایی،

۲۳- رهنمود شماره (۱۵) مالیه معاملات انتفاعی

۲۴- تعدیل فقره (۳) ماده شصت و چهارم قانون مالیات بر عایدات.

هوتل‌ها و رستوران‌های دارای خدمات بالا وضع می‌گردد. این نوع خدمات در افغانستان دارای اهمیت بیشتری بوده و عموماً ذریعۀ اشخاصی که عواید بیشتر به دست می‌آورند (به شمول اتباع خارجی) و می‌توانند مالیه راتادیه نمایند، به مصرف می‌رسد.<sup>۱</sup> شرکت‌های کوچک که مجموع سرمایه ماهانه آن‌ها از ۱۰۰۰۰۰۰ افغانی کمتر باشد مکلف به تادیه ۱۰ فیصد مالیه معاملات انتفاعی نمی‌باشند؛ اما ۲٪ مالیه معاملات انتفاعی را باید تادیه نمایند.

دو فیصد عواید حاصله (قبل از وضع کسرات) از خدمات هتل‌ها، مهمان‌خانه‌ها و رستوران‌هایی که کمتر از هفت صد و پنجاه هزار افغانی عاید داشته باشند و تهیه خوابگاه و ارایه خدمات (نان، نوشابه، لباس‌شویی و خدمات مخابراتی) را برای اشخاصی که به مدت کوتاه به حیث مهمان بود و باش دارند، عرضه می‌نماید.

پنج فیصد عواید حاصله (قبل از وضع کسرات) از خدمات هتل‌ها، یا مهمان‌خانه‌ها و رستوران‌هایی که عوایدشان در هر ربع بیشتر از هفت صد و پنجاه هزار افغانی باشد و خدمات رستوران تهیه غذا و نوشابه توسط تأسیسات که در انجا تسهیلات صرف عاجل غذا را به مراجعین در داخل فراهم می‌سازد و یا عرضه غذایی که در محل دیگر تهیه شده و یا این‌که غذایی را بفروش می‌رساند که در یک محل دیگر طبخ و آماده شده باشد.

"خدمات مخابراتی" عبارت از تهیه خدمات تیلیفونی و خدمات انترنت "Internet" و فکس توسط مرجع تهیه‌کننده آن‌ها به شمول تیلیفون دیجیتل و یا انالوگ، انتقال معلومات درست و دسترسی به انترنت، است.

خدمات خطوط هوای به معنی خدمات مسافربری که منشأ پرواز آن در افغانستان باشد.<sup>۲</sup>

۲۵- همان قانون قبلی، تعدیل فقره (۵) ماده شصت و ششم.

۲۶- فقره‌های (۲ و ۳) ماده شصت و ششم قانون مالیات بر عایدات.

## ب) مالیات انفرادی

قسمی که در فوق ذکر نمودیم مالیات عبارت از تأدیات اجباری است که دولت از مردم جمع‌آوری نموده و آن را به منظور پیشبرد امور دولت بکار می‌برند. مالیات انفرادی در مجموع دربرگیرنده مالیات بر عایدات است که شامل مالیه بر کرایه، مالیه بر معاشات و مالیه انتفاعی است که هر کدام این‌ها در قانون مشخص شده است و مالیات انفرادی دربرگیرنده سه نوع مالیه فوق‌الذکر است.<sup>۱</sup>

کدام اشخاص مکلف به وضع مالیه موضوعی است؟ طبق حکم ماده ۷۲ قانون مالیات بر عایدات ادارات دولتی، شهرداری‌ها، نهادهای دولتی، ادارات و تشبثات سکتور خصوصی و سایر اشخاص مکلف‌اند تا از تمام اشخاص حکمی و حقوقی‌ای که تحت شرایط قرارداد مواد، لوازم، خدمات ساختمانی و سایر خدمات را فراهم می‌نمایند، تابع وضع مالیه موضوعی می‌باشند.

### ۱- مالیه موضوعی دستمزد/ معاش

اشخاص حقیقی و حکمی انتفاعی و غیرانتفاعی‌ای که تعداد کارکنانشان در یکی از ماه‌های سال دو نفر یا بیشتر از آن باشد و کلیه وزارتخانه‌ها، ادارات و دوایر دولتی، مؤسسات و شرکت‌های دولتی، شهرداری‌ها و مؤسسات خیریه مکلف به وضع مالیه از مستخدمینی که معاش آن‌ها بیشتر از حد معینه ماهوار پنج هزار و دوازده هزار و پنجاه افغانی باشد؛ مالیه وضع و به حساب عواید دولت انتقال نمایند. مؤسسات که معافیت مالیاتی دارند به شمول مؤسسات خیریه مکلف‌اند تا مالیه را به نمایندگی از مستخدمین شان وضع کنند. حال آن‌که اشخاص حقیقی‌ای که به شکل تجار انفرادی یا

۲۷- خدمات مالیاتی افغانستان، مالیات انفرادی، سال ۲۰۱۶.

مالکین شرکت‌ها فعالیت‌های تجارتي را پيش می‌برند صرف‌نظر از تعداد و مبلغ معاشات مستخدمین شان مکلف به وضع مالیه از آن‌ها نمی‌باشند.

تمام مستخدمینی که در افغانستان مصروف خدمت می‌باشند تابع مالیه موضوعی برعواید بیشتر از خدمعین ماهوار ۱۲۵۰۰ افغانی می‌باشند، این امر بالای اشخاص مقیم و غیرمقیم قابل تطبیق است.

یک مستخدم غیرمقیم در صورتی از مالیه موضوعی معاف است که دولت متبوع وی نیز عین معافیت را برای اتباع افغان مقیم آن‌جا در نظر داشته باشد. مستخدمین مقیم و غیرمقیم دول خارجی و موسسات بین‌المللی بر اساس معاهدات و قراردادهای موجود با دولت تابع مالیه موضوعی می‌گردند.<sup>۱</sup>

## ۲- مالیات موضوعی بر کرایه

مالیه موضوعی بر کرایه مبلغی است که از سرجمع کرایه منازل جایداد کرایوی وضع شده و کرایه تأدیه شده به مالک جایداد پنداشته می‌شود و منحیث پیش‌پرداخت مالیات بر عایدات مالک جایداد حین ارایه اظهارنامه مالیاتی سالانه در مقابل مالیات سالانه وی مجرای می‌گردد.<sup>۲</sup>

بر اساس فقره‌های (۱-۶) ماده پنجاه و نهم قانون مالیات بر عایدات مستأجر حقوقی و حقیقی‌ای که برای فعالیت‌های انتفاعی از جایداد استفاده می‌کند مکلفیت دارد که قبل از پرداخت کرایه، مالیه را وضع و به حساب دولت مطابق قانون مالیات بر عایدات تأدیه نماید.

(۱) منازل و ساختمان‌هایی که به منظور انجام فعالیت‌های تجارتي یا دفاتر کاری به اشخاص حکمی یا حقیقی به کرایه داده می‌شود، در صورتی که کرایه ماهوار آن از ده

۲۸- ماده پنجاه و هشتم، قانون مالیات بر عایدات.

۲۹- طرز العمل مالیه موضوعی بر کرایه، خدمات مالیاتی افغانستان.



هزار الی یکصد هزار افغانی باشد، ده فیصد و در صورتی که از یکصد هزار افغانی بیشتر باشد، تابع پرداخت پانزده فیصد مالیات بر عایدات پنداشته می شود.

(۲) مستأجرین منازل و ساختمان‌های مندرج فقره (۱) این ماده مکلف‌اند، مالیه عواید را مطابق طرزالعملی که توسط وزارت مالیه وضع می‌گردد، تأدیه نمایند.

(۳) مالیه مندرج این ماده که من حیث مسئولیت مالیاتی مؤجر توسط مستأجر وضع می‌گردد، در حقیقت کرایه‌ای است که به مؤجرتأدیه شده، این مالیه پیش‌پرداخت مسئولیت مالیاتی مؤجر محسوب و حین تأدیه مالیه مجرائی داده می‌شود. در صورت بروز منازعه میان مؤجر و مستأجر در رابطه به تأدیه کرایه، مستأجر می‌تواند سند مالیات وضع شده را من حیث سند تأدیه کرایه به مقامات مربوطه ارایه نماید.

(۴) تأدیاتی که در بدل استفاده از جایداد حاصل می‌گردد، شامل انواع ذیل است:

- انواع واحد پولی، اموال، خدمات و هرگونه نفعی که شخص یا اشخاص از طریق به کرایه دادن ملکیت به دست می‌آورند.

- مصارف ترمیمات و بازسازی که به مصرف مستأجر، در ملکیت صورت می‌گیرد.

(۵) در صورتی که کرایه ملکیت کمتر از ارزش واقعی آن باشد، وزارت مالیه می‌تواند

کرایه را مطابق نرخ روز توسط هیئت باصلاحیت تثبیت نماید.

(۶) دفاتر رهنمای معاملات مکلف‌اند یک کاپی از قرارداد منعقد شده ملکیت را حین

عقد قرارداد به وزارت مالیه تسلیم نمایند. در صورتی که تأخیر یا تزویر در اسناد توسط رهنمای معاملات، وزارت مالیه به منظور رسیدگی، موضوع را رسماً به وزارت عدلیه خبر می‌دهد.<sup>۱</sup>

۳۰- ماده پنجاه و نهم قانون مالیات بر عایدات.<sup>۱</sup>

در صورت عدم رعایت مکلفیت مالیه موضوعی (قابل وضع) بر کرایه ماده بیست و یکم قانون اداره امور مالیات چنین صراحت دارد:

(۱) هرگاه مالیه موضوعی (قابل وضع) بر کرایه مطابق احکام قانون مالیات بر عایدات در خلال مدت پانزده روز بعد از سپری شدن تاریخ معینه تأدیه نگردد، اجراءات ذیل صورت گرفته می‌تواند:

۱- انتقال حق مؤجر در یک توافق‌نامه کرایه یا قراردادهای مشابه آن، جهت حصول پول در بدل استفاده از جایداد و طوری عملی می‌گردد که حق فوق‌الذکر بعد از یادداشت کتبی اداره مالیات به حیث نماینده دولت، موقتاً به اداره مالیات منتقل گردد.

۲- هرگاه مستأجر، مالیه قابل تأدیه را در خلال سی روز بعد از دریافت یادداشت اداره مالیات تحویل ننماید، حق مؤجر در قرارداد کرایه یا قراردادهای مشابه آن، جهت اخراج کرایه‌نشین نسبت عدم پرداخت کرایه طوری عملی می‌گردد که حق مذکور به اداره مالیات منحصراً نماینده دولت منتقل گردد.

(۲) حکم مندرج فقره (۱) این ماده تا زمانی ادامه می‌یابد که اداره مالیات، مالیه قابل تأدیه را به شمول هر نوع مالیه اضافی حصول نماید.<sup>۱</sup>

### ۳- طرق پرداخت مالیه

مالکین یا مؤجرینی که در بدل کرایه دادن زمین یا تعمیر مبلغ بیشتر از ۱۵۰۰۰ افغانی را به‌عنوان کرایه در هرماه دریافت می‌نمایند؛ مکلف به پرداخت این مالیه می‌باشند که این مالیه از سرجمع کرایه توسط مستأجر وضع و به حساب دولت انتقال می‌نماید.

۳۱- جریده رسمی، قانون اداره امور مالیات، ماده بیست و یکم.

۳۲- رهنمود ارایه اظهارنامه مالیاتی و پرداخت مالیه، خدمات مالیاتی افغانستان.

چه کسی باید مالیه را وضع نماید؟ شخصی که مبلغی را از درک عرضه خدمات کرایه دهی به دست می آورد، مکلفیت پرداخت مالیه به کرایه را داشته، مالیه مذکور از جانب مستأجر وضع می گردد.

تمام اشخاص (حقیقی و حکمی) که منازل و جایزادها را غرض فعالیت های انتفاعی و یا دفاتر کاری به کرایه می گیرند و مقدار کرایه آن بیشتر از (۱۵۰۰۰) افغانی باشد مکلف اند حین تادیه کرایه مالیه آن را وضع و متباقی کرایه را به مالک جایزاد بپردازد. در صورتی که بروز منازعه میان مؤجر و مستأجر در رابطه به تادیه کرایه، مستأجر می تواند سند مالیات وضع شده را منحیث سند تادیه کرایه به مالک جایزاد ارایه نماید.

#### ۴- زمان پرداخت مالیه

مستأجر مکلف است، زمانی که کرایه را می پردازد مالیه آن را وضع نماید. هرگاه به اساس قرارداد کرایه ماهانه قابل پرداخت باشد، در آن صورت مالیه را هم باید ماهانه وضع نماید. هرگاه کرایه سالانه به طور پیش پرداخت قابل پرداخت باشد، در این صورت مالیه هم باید سال یکبار وضع گردد.

به طور مثال اگر پرداخت کرایه در قرارداد به طور ماهانه ذکر شده باشد و کرایه مذکور در اخیر ماه به مؤجر انتقال نماید، باید مالیه وضع شده الی تاریخ پانزدهم ماه بعدی به حساب اداره مالیاتی در خزانه دولت تادیه گردد.

#### ۵- مکلفیت مستأجرین

مستأجر می که مالیه بر کرایه را از مبالغ حاصله از درک عرضه خدمات کرایه دهی وضع می نماید، مکلف به اجرای موارد ذیل است:  
فورمه مالیات بر کرایه و پرداخت بانک را تکمیل و مبلغ وضع شده را به تاریخ پانزدهم ماه بعدی به دافغانستان بانک تحویل نماید.

هرگاه مؤجر مکلف به وضع مالیه باشد در آن صورت وی همچنان مکلف خواهد بود تا یک نقل فورمه مالیات بر کرایه و پرداخت بانک را بعد از آن که مبلغ به دافغانستان بانک پرداخته شد، به مستأجر بسپارد.

چه زمانی مکلفیت مالیاتی به وجود می‌آید؟

هرگاه سرجمع کرایه ماهانه بیشتر از ۱۰۰۰۰۰ افغانی باشد در آن صورت مالیه موضوعی بر کرایه تطبیق می‌گردد. هرگاه کرایه ماهانه ۱۰۰۰۰۰ افغانی و یا کمتر از آن باشد، در آن صورت مالیه بر کرایه تطبیق نمی‌گردد.

هرگاه مالیه بر کرایه جایزادها به دلیل کم بودن آن از حد معین ۱۰۰۰۰۰ افغانی و یا دلیل دیگر مانند، کرایه نشین شخص حقیقی است که جایزاد را جهت پیشبرد فعالیت‌های تجاری خود استفاده نمی‌کند؛ ماده پنجاه و نهم قانون مالیات بر عایدات قابل تطبیق نبوده؛ بلکه عواید حاصله تابع مالیه مندرج قانون مالیات بر عایدات قرار می‌گیرد.<sup>۱</sup>

۶- **اظهارنامه مالیاتی:** طبق صراحت جزء ۴ ماده سوم قانون اداره امور مالیات، اظهارنامه مالیاتی چنین تعریف گردیده است: فورم منظور شده اداره مالیات است که در آن ذمت مالیاتی سنجش و تثبیت گردیده و به اساس آن تأدیه صورت می‌گیرد.

- **ضرورت ارایه اظهارنامه مالیاتی و تأدیه مالیات:** گزارش مالیه معاملات انتفاعی و تأدیه آن ربعوار یعنی در هر سه ماه صورت می‌گیرد. اظهارنامه مالیاتی باید الی پانزدهم ماه بعدی که ختم ربع است، ارایه گردد. هرگاه روز پانزدهم مصادف با رخصتی عمومی و یا روز جمعه گردد، در آن صورت اظهارنامه مالیه معاملات انتفاعی باید در روز کاری بعدی ارایه گردد و اظهارنامه مالیه معاملات انتفاعی و فورمه حساب بانکی ربع وار ارایه گردد.<sup>۲</sup>

۳۳- رهنمود شماره (۱) قانون مالیات بر عایدات.

۳۴- قانون اداره امور مالیات، منتشره جریده رسمی شماره (۱۱۹۸) سال ۱۳۹۴.

## گفتار چهارم: مالیات بر ارزش افزوده

مالیات بر ارزش افزوده از انواع مالیاتی است که در چند دهه اخیر به عنوان مالیه جدید در بسیاری از کشورهای جهان مطرح گردیده است این مالیات طوری که از نامش پیداست مالیاتی است که بر ارزش افزوده وضع می‌گردد و در افزایش ظرفیت مالیاتی و بالا بردن توانایی دولت تأثیرات قابل توجه دارد. این نوع مالیات از یک طرف باعث ازدیاد عواید مالی دولت شده و از طرفی هم امکانات فرار مالیاتی را تقلیل می‌بخشد. مالیه بر ارزش افزوده بالای خریدار کالاها و خدمات به صورت غیرمستقیم وضع می‌گردد در هر مرحله تولید بر ارزش افزوده وضع می‌گردد و بالاخره در پایان مراحل تولید آخرین مستهلک این مالیه را پرداخت می‌نماید.<sup>۱</sup>

در کشور ما از این که سهم مالیات بر عایدات در عایدات ملی خیلی کم بوده و تا حد زیاد وابسته به تجارت خارجی است حکومت در صدد این شد تا منابع جدید عایداتی را ایجاد نماید که با تعدیل و بهبود سیستم مالیات مصرفی، قانون مالیه بر ارزش افزوده در سال ۱۳۹۵ وضع گردید؛ ولی تطبیق قانون مذکور الی اکنون نسبت مشکلات موجود اقتصادی به تعویق افتاده است.

## گفتار پنجم: مالیات بر اراضی

مالیات بر اراضی در افغانستان و در دیگر کشورها یکی از منابع مهم عایداتی خزانه دولت را تشکیل می‌دهد و یکی از سابقه‌دارترین نوع مالیات است. مالیات بر اراضی از جمله مالیات مستقیم است که در سابق بر اساس آبیاری زمین‌ها به شکل زیر صورت می‌گرفت:

۳۵- زنجانی محمد ولیمقدم، دکتر علی دهقانی، مالیه عمومی و خط مش دولت، صفحه (۱۴۸)، تهران، انتشارات

ترمه، سال، ۱۳۸۸

- زمین‌هایی که از نهرها ورود خانه‌ها آبیاری می‌شد یک بر سوم حصه محصولات را مالیات می‌پرداختند؛
- زمین‌هایی که از چشمه‌سارها آبیاری می‌شد یک بر چهارم حصه محصولات را مالیات می‌پرداختند؛
- زمین‌هایی که از کاریزها آبیاری می‌شد یک بر هفتم حصه محصولات را مالیات می‌پرداختند؛
- زمین‌هایی که للمی بودند یک بر دهم حصه محصولات را مالیه می‌پرداختند. در افغانستان در زمان امیر عبدالرحمن خان مالیات جنس به جنس بود؛ اما در سال ۱۲۹۸ به بعد مالیات از جنس به نقدی تبدیل شد.<sup>۱</sup>
- اولین قانون در رابطه به مالیه زمین طی ۵ فصل و ۲۴۲ ماده به شماره (۴۳۸) سال ۱۳۵۸ جریده رسمی نشر گردید. باگذشت زمان و مطابقت با شرایط عینی جامعه قانون مذکور تجدیدنظر و قانون جدید مالیه زمین منتشره جریده رسمی شماره (۶۷۶) سال ۱۳۶۷ به تاریخ ۱۳۶۷/۶/۴ تصویب و به توشیح رئیس جمهور وقت رسید.<sup>۲</sup>

#### الف) تقسیم‌بندی زمین‌های زراعتی

بر اساس ماده هشتم قانون مالیه زمین، برای تعیین مالیات زمین، زمین‌های زراعتی به سه کتگوری و هفت درجه تقسیم‌بندی شده است. سه کتگوری زمین‌ها طوری که زمین‌های قابل زرع از لحاظ آبیاری و غیرآبیاری و درجه‌های زمین به هفت بخش ذیل تقسیم گردیده است:

- ۱- زمین درجه اول ضریب ۰،۱
- ۲- زمین درجه دوم ضریب ۰،۸۵

۳۶- افغانستان در مسیر تاریخ، غبار میر غلام محمد، اوضاع اقتصادی، ص ۲۳.

۳۷- قیومی، عبدالقدیر، مقاله پیشینه مالیه گذاری زمین در افغانستان، نشر شماره (۲۰۴) سال ۱۳۹۸ ماهنامه عدالت.

۳- زمین درجه سوم ضریب ۰,۶۷

۴- زمین درجه چهارم ضریب ۴۰,۰

۵- زمین درجه پنجم ضریب ۲۰,۰

۶- زمین درجه ششم ضریب ۱۵,۰

۷- زمین درجه هفتم ضریب ۱۰,۰

مطابق به قانون فوق، مالیات طوری تعیین شده بود که تا نیم جریب یا کمتر از آن حساب نمی‌گردید؛ اما از نیم جریب زیاد یک جریب محسوب می‌شد تا دو جریب زمین از مالیات معاف بوده و بیشتر از دو جریب قابل مالیه بود.<sup>۱</sup>

### ب) معافیت‌های مالیاتی اراضی

مطابق قانون مالیه زمین، در افغانستان معافیت‌های مالیاتی عبارت‌اند از:

۱- دو جریب زمین درجه اول و یا معادل آن.

۲- زمین‌های مربوط به دولت.

۳- زمین‌هایی که از اثر حوادث غیرمترقبه تخریب و قابل زرع نمی‌باشند. البته بعد از تصدیق کارمندان دولت مدت معافیت برای این نوع زمین سه سال تعیین گردیده است.

۴- زمین‌های موقوفه، زمین‌هایی که برای اعمار مسجد مکتب، مؤسسات تعلیمی و یا تحقیقی داده می‌شود.

۵- زمین‌هایی که دارای درجه پائین هستند و به کوشش مالک آن به درجه بالا برسد تا پنج سال از مالیات معاف است. اگر فردی زمین‌هایش به شکل قطعه قطعه باشد؛ ولی وی زمین‌های خود را یکجا نموده و یک قطعه زمین که حداقل ۳۰ جریب درجه اول یا معادل آن باشد؛ برای (۵) سال ۱۰ فیصد در مالیات‌اش تقلیل می‌آید.

۳۸- افغانستان در مسیر تاریخ، غبار میر غلام محمد، اوضاع اقتصادی، ص ۲۵



۶- مطابق ماده بیست و سوم قانون مذکور، اگر شخصی زمین‌های لامزروع را به زمین‌های زراعتی مبدل کند. سند ملکیت به شخص داده‌شده و تا ۱۰ سال از مالیات معاف خواهد بود و اگر این زمین را برای زراعت آماده و بخواهد. به فروش برساند پنج سال باید به فروش برساند و ۵ سال دیگر شخص خریدار از مالیات معاف است.

۷- مطابق ماده بیست و چهارم قانون مذکور، اگر شخصی زمین زراعتی را برای فارم زنبورداری و پرورش حیوانات و امثال آن مبدل کند، از مالیات بر اراضی معاف و تابع مالیات بر عایدات شناخته می‌شود.<sup>۱</sup>

#### نتیجه

با بررسی مختصری که در این بحث صورت گرفت؛ گفته می‌توانیم که مالیات نقش مهمی در افزایش پس‌انداز و نرخ سرمایه دارد که با بسیج منابع و تنظیم آن به بخش‌های تولیدی و اقتصادی دولت؛ می‌تواند از توسعه اقتصادی اطمینان حاصل نماید. در کشور ما که از جمله کشورهای کمتر توسعه‌یافته است، به علت کم بودن میزان سرمایه، تعداد بیشتر مردم در شرایط فقر و بیکاری به سر می‌برند. برای از بین بردن این ضعف لازم است ذخایر سرمایوی تقویت شود و تقویت سرمایه می‌تواند با محدود کردن مصارف غیرضروری افزایش یابد. دیگر این که دولت مالیات را تنها به منظور هدف درآمدی آن اخذ ننماید؛ بلکه مهم‌ترین اهداف مالیاتی را که شامل توسعه اقتصادی، اشتغال زدایی، کنترل نوسانات، ثبات قیمت، هدف غیرانتفاعی است در اخذ مالیات در نظر بگیرد.

البته باید متذکر شد که با توجه به خصلت قانون‌گذاری که نظر به ایجابات زمان و نیازهای جامعه قوانین در تغییراند طرح جدید قانون مالیات بر عایدات نیز ترتیب و بعد

۳۹- جریده رسمی، ماده هشتم قانون مالیه زمین، شماره (۶۷۶) سال ۱۳۶۷.



طی مرحله تدقیق و تصویب کمیته محترم قوانین جهت طی مراحل بعدی به شورای محترم ملی فرستاده شده است، بعضی تعدیلات و اصلاحات در آن وارد گردیده؛ ولی با آنهم می توان عوامل ذیل را برای ایجاد سیستم مالیاتی کارا و موفق نظام در پیشگیری از فرار مالیاتی، جلوگیری از اتلاف منابع، کاهش تبعیض و رعایت عدالت مالیاتی، کاهش فساد اداری مورد توجه قرار داد.

- فرهنگ عمومی نامناسب در ارتباط با پرداخت مالیات.

- ضعف در اطلاع رسانی مناسب در خصوص چگونگی هزینه کردن درآمدهای مالیاتی طی سالهای متمادی و عدم توجه به اهمیت آن در تغییر نگرش جامعه.

- پیچیدگی محاسباتی و عدم درک افراد از چگونگی تعیین مالیات متعلق به آنها.

- احساس وجود تبعیض مالیاتی یعنی برخورد متفاوت مالیاتی میان مؤدیان همسان.

بانظر داشت مطالب فوق دولت ها با وضع مالیات می توانند باعث رشد و پیشرفت اقتصادی جوامع شوند، به گونه ای که با هدایت کردن درآمد ناشی از مالیات به سمت سرمایه گذاری از طریق اعطای تسهیلات بلندمدت بانکی می توانند باعث رشد و شکوفایی و رونق شرکت های اقتصادی شده و در نتیجه با افزایش درآمد مؤسسات اقتصادی میزان درآمدهای مالیاتی دولت نیز افزایش پیدا می کند.

#### منابع

- ۱- دکتر حسن، ابراهیم حسن، مترجم ابوالقاسم پاینده، تاریخ سیاسی اسلام، ناشر جاویدان، مکان، ایران، تهران، سال ۱۳۷۶
- ۲- هومن محمد، اصطلاحات اقتصاد اسلامی، انتشارات گنج دانش، محل نشر، تهران، سال ۱۳۶۶.
- ۳- پژویان، جمشید، اقتصاد بخش عمومی (مالیات ها) نشر جنگل، تهران، سال ۲۰۱۳.
- ۴- قیومی، عبدالقدیر، مقاله پیشینه مالیه گذاری زمین در افغانستان، مجله عدالت، شماره (۲۰۴) سال ۱۳۹۸.
- ۵- معروفی، محمد موسی، سیر انکشاف حقوق مالی و مالیه عامه در افغانستان، محل نشر، کابل، پوهنچی حقوق و علوم سیاسی، سال ۱۳۸۴.
- ۶- داکتر احمد، توکلی، مالیه عمومی، تهران، چاپ اول، سال ۱۳۸۳، نشر، سازمان مطالعه و تدوین کتب انسانی، دانشگاه (سمت).
- ۷- غبار میر غلام محمد، افغانستان در مسیر تاریخ، اوضاع اقتصادی.

- ۸- زنجانی، ولیمقدم، دکتر علی دهقانی، مالیه عمومی و خط مش دولت، تهران، انتشارات ترمه، سال ۱۳۸۸.
- ۹- قانون اساسی افغانستان، مصوب سال ۱۳۸۲.
- ۱۰- قانون مالیات بر عایدات، منتشره جریده رسمی شماره (۲۵)، سال ۱۳۴۴.
- ۱۱- قانون مالیات بر عایدات، منتشره جریده رسمی شماره (۸۶۷) سال ۱۳۸۴.
- ۱۲- قانون مالیات بر عایدات، منتشره جریده رسمی شماره (۹۷۶) سال ۱۳۸۷.
- ۱۳- قانون مالیه بر ارزش افزوده، منتشره جریده رسمی شماره (۱۲۰۹) سال، ۱۳۹۵.
- ۱۴- قانون مالیه زمین، منتشره جریده رسمی شماره (۶۷۶) سال ۱۳۶۷.
- ۱۵- قانون اداره امور مالیات، منتشره جریده رسمی شماره (۱۱۹۸) سال ۱۳۹۴.
- ۱۶- رهنمود شماره (۱) قانون مالیات بر عایدات.
- ۱۷- رهنمود ارایه اظهارنامه مالیاتی و پرداخت مالیه، خدمات مالیاتی افغانستان.
- ۱۸- طرز العمل مالیه موضوعی بر کرایه، خدمات مالیاتی افغانستان.
- ۱۹- مالیات انفرادی، خدمات مالیاتی افغانستان، سال ۲۰۱۶.
- ۲۰- رهنمود شماره (۱۵) مالیه معاملات انتفاعی.
- ۲۱- رهنمود شماره (۱۹) مالیه ثابت فعالیت های تجارتي.
- ۲۲- رهنمود شماره (۱۶) عواید قابل مالیه.

## آثار فوت متهم در فقه و حقوق جزای افغانستان (۲)

مختار صفری

### چکیده

دعوای عمومی به دلایل متعددی می‌تواند ساقط شود. یکی از مهم‌ترین این دلایل فوت متهم است. به موجب اصل شخصی بودن مسئولیت کیفری و مجازات‌ها کیفر فقط بر مرتکب جرم تحمیل می‌شود. با فوت متهم، اشخاص دیگر به دلیل عدم تسری جرم به آن‌ها از مجازات مصئون می‌باشند. واضح و روشن است که وضع قوانین و مقررات در جامعه بشری به منظور تنظیم روابط افراد با یکدیگر و برقراری عدالت اجتماعی است. این قواعد و مقررات وضع شده هرکدام برای ساحه‌ای از روابط اجتماعی مدنظر گرفته شده که با وجود اختلاف موضوعی، همه در یک جهت که همان حفظ نظم اجتماعی و جلوگیری از رفتارهای خلاف هنجارها و ارزش‌های قانونی، پذیرفته جامعه در حرکت هستند.

اصل در همه قواعد وضع شده روی این مسئله می‌چرخد که هنجارشکن و متخلف باید سزا ببیند و بابت عمل مرتکبه‌اش مورد تعقیب و تحقیق قرار گرفته و در پایان تنبیه گردد. این فرایند باعث اصلاح وی و همچنان سبب ارباب دیگران و جلوگیری از

شیوع جرم می‌گردد و تشفی خاطر زیان‌دیده، مجنی‌علیه و بازماندگان او هم تنها با اجرای مجازات محقق می‌شود. ولی در بعضی از حالات این اجرای حکم با مشکل مواجه است که یا هدف اصلی وضع قوانین در تضاد است. به دلیل بروز همین موانع باوجود ارتکاب عمل مجرمانه، بزهدکار در موارد خاص قانونی تعقیب نمی‌شود یا کیفر مقرر در حکم را تحمل نمی‌کند و یا به‌ناچار جزای پیش‌بینی شده که ممکن است بدنی باشد به مجازات مالی تبدیل شود و حکم صادرشده با مانع مواجه می‌شود.

### کلیدواژه‌ها: آثار، فوت، متهم، فقه، حقوق جزای افغانستان

#### مقدمه

در جامعه افغانستان اکثر شهروندان از حقوق طبیعی و ابتدایی خویش بی‌اطلاع اند و آگاهی کامل ندارند. در صورت مواجه شدن با مسائل حقوقی نمی‌توانند از خود دفاع کنند. این باعث ازدیاد و تراکم دوسیه‌ها در سارنوالی‌ها و محاکم می‌شود. مجازاتی که از رایج‌ترین و طبیعی‌ترین پاسخ اجتماعی به پدیده‌ای مجرمانه است. و موضوع حقوق جزا، اعمال مجرمانه شهروندان و واکنش جامعه در قبال آن‌ها است، که اغلب در قالب مجازات و بعضاً در قالب اقدامات تأمینی تجلی می‌یابد.

در حقوق کیفری جدید، اصل شخصی بودن جرایم و مجازات‌ها به‌عنوان اصلی مسلم پذیرفته شده است و برخلاف حقوق کیفری قدیم که دامنه اجرای مجازات، تنها محدود به مجرم نبوده و اقارب او را نیز در برمی‌گرفت تنها مجرم را شایسته مجازات می‌دانند. اصل شخصی بودن مجازات‌ها ایجاب می‌کند که کیفر فقط در مورد شخص بزهدکار، شرکا و معاونین او اجرا شود و اشخاص دیگر به دلیل عدم تسری جرم به ایشان از مجازات مصئون هستند.

چنانچه محکوم حین اجرای مجازات فوت کند کیفر خودبه‌خود ساقط می‌شود. لازمه‌ای اصل شخصی بودن مسئولیت جزایی این است که با قطع حیات مجرم، اجرای هر نوع مجازات علیه او قطع شود. دلیل این امر آن است که با فوت متهم اساساً موضع

مجازات از بین می‌رود و اراده‌ای مطلقاً وجود ندارد تا مورد خطاب قرار گیرد و به تبع آن نفسی برای اصلاح موجود نیست تا با کیفر امید به بازگشت او وجود داشته باشد. بنابراین، هر عملی صورت پذیرد به علت عدم حضور مرتکب نفعی ندارد. فوت متهم یکی از علل سقوط مجازات در دعوای عمومی است. اصل شخصی بودن مجازات‌ها یکی از علل اصلی است که اقتضا می‌کند با فوت متهم دعوی ساقط شود. بحث ما در خصوص فوت متهم است. اگر متهم فوت کند دعوا از دایره اجراءات خارج شده و سقوط می‌کند. طبعاً جایی که دعوایی در کار نباشد، جزا و مجازاتی هم نباید وجود داشته باشد. پس با فوت متهم هم دعوا و مجازات آن سقوط می‌نماید. این تحقیق دارای دو مبحث است که هر مبحث دارای گفتار و بندهایی متعدد می‌باشد که هر کدام آن‌ها به‌طور جداگانه مورد بحث و مذاقه گرفته است.

#### مبحث اول: مبانی سقوط مجازات‌ها و آثار فوت متهم

در این مبحث مبانی سقوط مجازات و آثار فوت متهم از منظر فقه و قانون جزای افغانستان، بررسی می‌گردد.

**گفتار اول: مبانی فقهی و قانونی سقوط مجازات‌ها:** مجازاتی که شارع مقدس اسلام برای مجرمین در نظر گرفته است، دارای مبانی است که با در نظر گرفتن این مبانی شارع مجازات را برای مجرمین و ناقضین اوامر الهی در نظر گرفته است، که در این مبحث مبانی این مجازات مورد بررسی قرار می‌گیرد.

**بند اول:** مبانی فقهی سقوط جزا: بدیهی است که اگر مجرمی جرمی را مرتکب می‌شود، بر شخصی مجنی علیه ضرر وارد می‌شود. دین مقدس اسلام که دین رحمت و رأفت است، قوانین را در نظر گرفته است، که بر اساس آن قوانین مجرمین و ناقضین حقوق دیگران جزا داده می‌شود. این جزا دادن مجرمین باعث کاهش جرم و سلب جرئت از مجرم در ارتکاب جرم می‌شود، و تعیین مجازات در اسلام بر اساس مبانی

است که یکی از این مبانی فقهی تعیین مجازات قاعده لاضرر و قاعده لایجنی الجانی اکثر من نفسه است، در این گفتار، به آن پرداخته می‌شود.

**بند دوم:** قاعده لاضرر و لاضرار فی الاسلام در فقه: مطابق این قاعده در اسلام حکمی است که برای کسی ضرر آفرین باشد، منتفی است، در نفی جنس "لا" بررسی واژه‌های این قاعده با توجه به این که نص روایات است، باید گفت اسم مصدر و به معنای نقص و ضد "ضرر" دلالت بر نفی حقیقت ضرر می‌نماید. واژه مصدر و به معنای ضرر است، میان اسم مصدر و مصدر در کنار "ضرار" منفعت است، واژه هم مفید تأکید است و مراد آن نفی ضرر نیست، بلکه مراد نفی حکمی است که اثر آن ضرری باشد، مانند: «لَا رِبَا بَيْنَ الْوَالِدِ وَالْوَالِدِ» یا «رَفَعَ عَنْ أُمَّتِي تَسْعَ» مراد این‌ها نفی ربا و یا مثلاً خطا نیست، بلکه مقصود نفی حکم متعلق به آن‌هاست. این شیوه را اصطلاحاً نفی حکم به زبان نفی موضوع گویند، اگر گفته شود بسیاری از احکام قضایی اسلام مانند قصاص، قطع دست، نیز احکام جهاد موجب ضرر می‌شود، در پاسخ گفته می‌شود، این احکام از قاعده لاضرر تخصصاً خارج هستند، چراکه این‌ها از ابتدا ضرری محسوب می‌شوند و پذیرش ضرر به خاطر مصلحت در آن‌ها است.

پس بنابر قاعده ضرر، که یک اصل فقهی است، و از نظر روایی هم سند معتبری دارد؛ بنابراین اصل نباید ضرری بر فرد مسلمان وارد شود، این قاعده عام است هم متهم را شامل می‌شود و هم طرف مقابل را، در دعوی جزایی و مدنی نباید، فرد مسلمانی ضرر ببیند، بنابراین با فوت متهم اگر دعوی متوقف شود و این توقف سبب ضرر به مجنی علیه شود، قاعده لاضرر می‌گوید، ضرر وارد شدن به فرد مسلمان جایز نیست، اگر متوقف نشود، سبب جریان دعوی وارثین متهم متضرر شود، باز قاعده در اینجا جاری است.

**بند سوم:** قاعده فقهی لایجنی جانی اکثر من نفسه: قاعده دیگری در فقه وجود دارد که به قاعده لایجنی معروف است. با استفاده از این قاعده می‌توانیم ثابت کنیم که وقتی شخصی که مرتکب جرمی شده، یا هنوز در مقام اتهام قرار دارد فوت کند؛ دیگر چیزی بالاتر از جان خویش ندارد که به عوض کفاره گناه، یا اتهام وارده بر خود پرداخت کند. بنابراین وقتی که جاننش را از دست بدهد به‌طور اولی باید دعوای اقامه شده از دوران بیافتد و جزای پیش‌بینی شده ساقط شده و دوسیه حفظ گردد؛ البته اگر دوسیه بعد مالی نداشته باشد. از قاعده لاضرر چنین استفاده می‌شود که ضرر وارد کردن بر فرد مسلمان منع شده است. حال اگر با فوت متهم دعوا ادامه پیدا کند و ورثه متوفی (متهم) متضرر شود، در این صورت قاعده می‌گوید لاضرر و لاضرار فی الاسلام. اگر با متوقف شدن دعوا ضرر بر مجنی علیه وارد شود، باز هم این قاعده می‌گوید لاضرر و لاضرار فی الاسلام. پس این قاعده هردو طرف را شامل می‌شود. ضرر را از هردو طرف منع می‌کند. اگر با متوقف شدن دعوا یکی از دو طرف متضرر شدند، قاعده این ضرر را نفی می‌کند. از طرف دیگر قاعده لایجنی الجانی اکثر من نفسه می‌گوید، انسان بیشتر از نفس خود نمی‌تواند جنایت کند. بنا بر این جانی و متهم تا وقت می‌تواند مورد پیگرد قرار گیرد، که خودش زنده باشد؛ اما بعد از فوت متهم دیگر طبق این قاعده دعوا متوقف می‌شود، حال اگر با متوقف شدن دعوای جزایی مجنی علیه، یا وارثین او متضرر شود، دیگر این قاعده ساکت است.

### گفتار دوم: مبانی عقلی سقوط جزا

قواعد حقوقی باید دلیل منطقی داشته باشد، یعنی از نظر عقلی هم مورد قبول واقع شده بتواند و اشخاص عادی جامعه نیز که با قواعد، مقررات و قوانین آشنایی ندارند، با شنیدن آن مفهوم را درک کنند. از نظر عقلی هم امکان آن نیست که تمام جرایم و مجازات‌ها سقوط کنند. پس باید یک راهکاری برای تفکیک جرایم قابل

اسقاط از غیر آن باشد، بنابراین، جرایم را به دو دسته قابل گذشت و غیرقابل گذشت تقسیم نموده‌اند، که در ذیل به تشریح آن‌ها پرداخته می‌شود.

**بند اول:** جرایم قابل گذشت: تعریف لغوی جرایم قابل گذشت: می‌توان به بزه‌هایی که قبول عفو و بخشش می‌کنند.<sup>۱</sup> تعریف اصطلاحی جرایم قابل گذشت: از تعریف لغوی خود گرفته می‌شود، عبارت است از بزه‌هایی که متضرر از جرم حق بخشیدن مرتکب را دارد.

جرایم قابل گذشت، بزه‌هایی است که شاکی خصوصی، یا متضرر از جرم، حق بخشیدن مرتکب را دارد. بزه‌هایی که تعقیب آن با تقاضای شاکی خصوصی شروع می‌شود و باگذشت او، تعقیب کیفری و اجرای مجازات موقوف می‌گردد. اثر واژه "گذشت" تمام مراحل رسیدگی اعم از تعقیب، تحقیق، محاکمه و اجرای حکم را در برمی‌گیرد. درحالی‌که در بعضی کشورهای اسلامی از جمله عراق، سوریه و مصر از سه واژه جداگانه تحت عنوان تنازل، صلح و صفا استفاده می‌شود که هر اصطلاح در مرحله خاصی به کاربرده می‌شود. منظور از اصطلاح جرایم قابل گذشت، بخشودن مجرم است، نه جرم، زیرا شاکی باگذشت خود، از تعقیب و مجازات مجرم صرف‌نظر می‌کند، نه از اصل جرم. ازاین‌رو استفاده از اصطلاح فوق از باب مسامحه در تعبیر است.

**بند دوم:** جرایم غیرقابل گذشت: تعریف لغوی جرایم غیرقابل گذشت: بزه‌هایی هستند که قبول عفو و بخشش نمی‌کنند.<sup>۲</sup> اما در جرایم غیرقابل گذشت، شاکی یا مجنی علیه حق بخشیدن مرتکب را ندارد، تعقیب آن منوط به درخواست کسی نیست، و مقام قضایی مکلف به تعقیب، محاکمه و مجازات مرتکب است. تعقیب جرم یک جنبه‌ای با

۱- اسرافیلیان، رحیم، جرائم قابل گذشت، ص ۱۰



شکایت شاکی خصوصی شروع، و باگذشت وی متوقف خواهد شد، اما جرم دارای جنبه عمومی، یا جنبه الهی نیاز به شکایت نداشته و دادستان به‌عنوان نماینده جامعه، مکلف به تعقیب است.

**بند سوم:** مبانی قانونی سقوط جزا: در تدوین قوانین جدید نیز اصل شخصی بودن جرم و مجازات نیز برمی‌گردد، به همان قاعده لاضرر، قانون‌گذار افغانستان نیز این مهم را مدنظر قرار داده است. در ماده (۹) کود جزای افغانستان آمده است: «جرم عمل شخصی است و جزای مترتب بر آن به شخص دیگری سرایت نمی‌کند». در ماده (۲۶) قانون اساسی افغانستان شخصی بودن جرایم را چنین عنوان نموده است: «جرم یک عمل شخصی است، تعقیب، گرفتاری، با توقیف متهم و تطبیق جزا بر او به شخص دیگری سرایت نمی‌کند».

با فوت محکوم‌علیه مجازات ساقط می‌شود، اقتضای اصل شخصی بودن مجازات این است که با گسیختن رشته‌ای حیات مجرم، اجرای مجازات متوقف شود و حتی حرمت متوفی پس از مرگ حفظ گردد، علی‌الاصول دامنه اجرای مجازات محدود به مجرم و تمام کسانی است که موجبات جرم را فراهم آورده‌اند. با به میان آمدن و قبول اصل شخصی بودن جرم و جزا که هر شخص مسئول اعمال اجرایی، یا اهمالی خود بوده و صرف از رهگذر ارتکاب جرم باید شخص فاعل، یا معاونین و شرکای جرمی وی مورد تعقیب عدلی و محاکمه قرار گرفته و مجازات شوند، نه سایر اشخاص، بناءً در صورت وفات متهم، یا محکوم‌علیه بنابراین، دلیلی که چون محل تعقیب عدلی و تطبیق جزا شخص متهم، یا محکوم‌علیه است، هرگاه موصوف وفات نماید، نباید دیگر به تعقیب عدلی ادامه داد و جسد وی را مورد مواخذه و مجازات قرارداد.

بدین ترتیب این اصل پذیرفته‌شده که هر نوع مجازاتی که علیه شخص حکم شده باشد، در صورت فوت نباید آرامش فردی را برهم زده، وی را مجازات نمود؛ زیرا دیگر محلی برای تطبیق جزا وجود ندارد و هم مجازات به خاطر تأمین اهداف معین تطبیق می‌گردد، که عمده‌ترین آن اصلاح مجدد مجرم و در امان ساختن جامعه از شر

ارتکاب جرم است. در صورتی که در اثر فوت محکوم علیه اصلاً مجرم وجود نداشته، پس چگونه می‌توان وی را اصلاح مجدد نمود و از این‌که وفات یافته طبعاً دیگر ضرری به امنیت و اجتماع نیز از وی متصور نیست.

همین‌طور قانون‌گذار افغانستان اصل شخصی بودن جرم و مجازات در نظر گرفته، که اگر متهم فوت نماید دیگر به خاطر شخصی بودن جرم و جزا دعوای جزایی ساقط می‌شود حال در این صورت مجنی علیه متضرر شود راه‌کار را ارائه نداده است.

#### گفتار سوم: عوامل سقوط مجازات‌ها در فقه:

جرم در فقه به معنای گناه است، در فقه، حقوق ناشی از جرایم را به دو نوع تقسیم می‌کنند: حق‌الله و حق‌الناس، انواع جرایم اسلامی به اعتبار ضرری که جامعه از آن متضرر می‌گردد:

**بند اول:** جرایم حدود (جریمه زنا، جریمه قذف، جریمه می‌گساری، جریمه سرقت، جریمه راه زنی، جریمه بغاوت، جریمه (ارتداد) حدود مجازاتی است، که از جانب خداوند تعیین شده است، و حق‌الله است.

**بند دوم:** جرایم قصاص و دیات (جریمه قتل عمدی، جریمه قتل شبه عمدی، جریمه قتل خطاء، جنایت عمدی بر مادون نفس (اعضای انسان)، جنایت خطاء بر مادون نفس انسان، (اعضای انسان) قصاص و دیات حدود نامیده نمی‌شوند، برای آن که قصاص و دیات هرچند از طرف خداوند مقدر هستند؛ ولی حق‌الله نبوده بلکه حق العبد می‌باشند.

**بند سوم:** جرایم تعزیری: ۱- تعزیر بر معاصی، که بر آن حد، و یا کفارت مقرر و معین نشده باشد. ۲- تعزیر بر مصلحت عامه، ولی کفارت مقرر است. ۳- تعزیر بر مخالفت‌ها، معاصی که در آن نه حد و نه کفارت است. اسباب و عواملی وجود دارند

که باعث می‌شوند، مجازاتی که برای جرم ثابت شده است، بعد از ثبوت، ساقط گردد این اسباب در هر دو حق متذکره قابل بحث است.<sup>۱</sup>

**بند چهارم:** در حق الله: جرایمی که مربوط به حق الله است گاهی ساقط می‌شود، اسباب سقوط جرایمی که مربوط به حق الله است چند چیز است، که در این گفتار به بررسی آن می‌پردازیم.

**الف)** انکار بعد از اقرار: "انکار بعد از اقرار" در مورد زناایی که مستوجب رجم و قتل است، مسقط مجازات آن است. اگر کسی اقرار به زنا نماید، که به موجب آن مقرر باید به قتل می‌رسد، بعد از این اقرار انکار نماید، در این مجازات از او ساقط می‌شود.

**ب)** فرار: "فرار شخص مجرم، یا فرار شهود" در هنگام اجرای حکم هم، باعث سقوط مجازات می‌گردد. البته فقط در موردی که مجازات رجم باشد، که رجم هم فقط بر مرد و زن زناکار محصن اقامه می‌گردد.<sup>۲</sup>

**بند پنجم:** در حق الناس: قانون‌گذار افغانستان درباره سقوط و عدم سقوط دعوای حق العبدی مقرر می‌دارد، اگر دعوای جزایی روی علل ساقط گردد، حق العبدی ساقط نمی‌شود.

۱- دعوای حق العبدی جبران خساره، یا سایر حقوق مالی، با سپری شدن میعادى که در قانون برای سقوط دعوای مدنی پیش‌بینی شده است، ساقط می‌گردد.

۲- هرگاه دعوای جزائی بعد از اقامه به سببی از اسباب ساقط گردد، دعوای حق العبدی که توأم با آن اقامه شده است، ساقط نمی‌گردد.<sup>۳</sup> از این ماده قانونی استفاده

۲- نذیر، دادمحمد، حقوق جزای عمومی اسلام، ص ۶۰

۲- حسن بن اسدی. علامه حلی، قواعد الاحکام فی معرفت الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۸۴

۳- قانون اجراءات جزایی افغانستان، ماده ۱۹۷

می‌شود که دعوی حق العبدی به هیچ وجه ساقط نمی‌شود، گرچه دعوی جزایی به علل ساقط شود، و دعوی جزایی به علل متوقف شود، آنچه مربوط به حق الناس است متوقف نمی‌شود.

**بند ششم: عفو:** اما در حقوق الناس "عفو" بارزترین عامل سقوط مجازات است. اگر مجازات قصاص باشد، عفو در قصاص و مصالحه بر دیه مسقط مجازات محسوب می‌گردد. اگر مجازات حد قذف باشد، عفو قاذف توسط مقذوف، یا ورثه مقذوف مسقط حد است. اگر جرم، سرقت باشد، با عفو صاحب مال، قبل از شکایت نمودن از سارق نزد امام، حد قطع ساقط می‌گردد.

**بند هفتم: شهادت:** "گواهی شهود، یا تصدیق ولی دم" نیز، یکی دیگر از عوامل سقوط مجازات در حق الناس است، به این معنا که اگر شوهر، مردی را در حال زنا کردن با همسرش ببیند، میان خود و خدایش حق دارد هر دوی آن‌ها را بکشد و گناهی به خاطر این کار بر او نیست. این حکم واقعی جریان است، ولی در ظاهر شوهر قصاص می‌شود، مگر این که بر ادعای خود بینه بیاورد یا ولی دم زن و مرد مقتول او را تصدیق کنند.

### مبحث دوم: آثار فوت متهم بر مجازات‌های شرعی

در شریعت مقدس اسلام برای جلوگیری از جرم و جنایت و ثبات و آرامش جامعه اسلامی و اصلاح و تربیت مجرمین و بازگرداندن آن‌ها به جامعه و زندگی عادی؛ برای مجرمین مجازات تعیین نموده که اجرای آن مجازات نقش ارزنده و بسزایی در تربیت، و اصلاح مجرمین و آرامش جامعه اسلامی دارد.

**گفتار اول: تأثیر فوت متهم بر حدود:** یکی از مجازات شرعی مجازات حدود است. در اسلام بر اجرای حدود، تأکید زیاد شده است، که اجرای حدود منافع بی‌شماری برای جامعه اسلام دارد، که با اجرا شدن حد دیگر عبرت برای جامعه بر

اصلاح و تربیت مجرمین نقش بارز دارد؛ چنانچه از رسول گرامی اسلام روایت شده است، "عن النَّبِيِّ حَدَّ يَقَامُ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ أَفْضَلُ مِنْ مَطَرِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً" پیامبر فرمود: حدی که برای خدا بر روی زمین اقامه شود، از چهل روز باران بهتر است.<sup>۱</sup> حال اگر بر او حد لازم شده فوت نماید چه در اجرای حد دارد. در این گفتار می‌خواهیم بررسی نماییم که فوت متهم چه تأثیری بر مجازات‌های شرعی خواهد داشت.

**بند اول:** مفهوم حد: حد به معنای منع: تعدادی زیادی از علماء حد را به این معنی به کار برده‌اند، صاحب جواهر الکلام، مسالک انوار الفقاهه و کتاب الفقه علی مذاهب الاربعه حد را به معنی منع بکار برده است.<sup>۲</sup> قال شیخ ثانی فی المسالک: ترجمه: شهید ثانی در کتاب مسالک گفته است حدود جمع حد است، حد لغته منع کردن است، و حد شرعی از همان معنی گرفته شده است. معنی شرعی حد؛ برای این که آن حد وسیله‌ای است که منع می‌کند شخص را از کاری که موجب خشم مردم می‌شود. به عبارت دیگر: حد در لغت به معنی منع است و از همین معنی حداد گرفته شده که در معنی دروازه بکار می‌رود؛ چون مردم را از داخل شدن منع می‌کند. هم چنان حدود مرزهای عقار، یا اموال غیرمنقول نیز همین معنی است؛ چون از وقوع اشتراک جلوگیری می‌کند و لفظ جامع و مانع را نیز به این دلیل حد می‌گویند که معنی اصلی آن را جمع می‌کند و معنی بیگانه را از دایره مفهوم آن بیرون می‌کند و حدود شرعی را نیز به این دلیل حدود می‌گویند که مانع انسان از ارتکاب اسباب آن می‌شود و از آن‌ها دور می‌سازد.

**بند دوم:** حدود، ناظر بر جسم مجرم: حدود از جمله مجازات‌هایی است که بر جسم شخص تطبیق می‌گردد. برخی آن را در راستای اصل شخصی بودن مجازات‌ها تعبیر

۱- جمعی از مؤلفان، مجله فقه اهل بیت ع (فارسی)، ج ۳۷، ص ۸۱

کرده‌اند که تنها بر شخص محکوم‌علیه تحمیل می‌شود، نه بر دیگران. در حقوق کیفری جدید، اصل مسلم پذیرفته شده است. برخلاف حقوق کیفری قدیم که دامنه‌ی اجرای مجازات تنها محدود به مجرم را شایسته مجازات می‌داند. در ماده ۹۲ قانون اجراءات جزایی آمده است. «سارنوال و محکمه می‌توانند هر شخصی را که مطابق احکام قانون بیان و یا حضور او را در اجراءات تعقیب عدلی مفید و مؤثر تشخیص نمایند به حضور مکلف سازند». تنهای استثنای وارد بر اصل شخصی بودن مجازات‌ها در حقوق ما مسئولیت عاقله، اقارب و بیت‌المال در پرداخت دیه است.

در این مجازات‌ها که ناظر بر جسم محکوم‌علیه است، بدیهی است که با فوت شخص اجرای حکم را ناممکن می‌سازد؛ آن‌هم درجایی که شخص محکوم‌شده باشد و جرم وی اثبات گردد و تردیدی در موقوف‌الاجرا شدن این‌گونه مجازات‌ها وجود ندارد. مجازات‌های سالب حیات، "اعدام، قصاص نفس، رجم و صلب" تازیانه ( شلاق حدی، یا تعزیری) قطع عضو (قصاص عضو، یا قطع عضو حدی) سالب و محدودکننده آزادی (حبس اجبار اقامت در محل معین، یا منع اقامت در نقطه، یا نقاط معین) جزوه این گروه از مجازات‌ها هستند. هم‌چنین مجازات‌های دیگر که خواه به‌عنوان مجازات اصلی و خواه به‌عنوان مجازات‌های تکمیلی موجب محرومیت محکوم‌علیه از برخی از حقوق و امتیازهای قانونی می‌شود. (به‌عنوان مثال انفصال از خدمات دولتی محرومیت از حق رانندگی) نیز با توجه به این‌که در رابطه با شخصی محکوم‌علیه است و اجرای این‌گونه مجازات‌ها منوط به زنده‌بودن محکوم‌علیه است، در حکم مجازات‌ها بدنی بودن و فوت محکوم‌علیه، باعث موقوفی اجرای حکم می‌شود!

۱- قاعده درء: از عواملی که باعث سقوط مجازات می‌شود و به حقوق کیفری اسلام روح انعطاف می‌بخشد، تأکید بر پرهیز از مجازات گرایسی است، تا آنجا که

سقوط کیفر باوجود "شبهه" که یکی از قواعد مسلم فقه جزایی اسلام است، مفاد اجمالی قاعده آن است که در مواردی که در وقوع جرم و یا انتساب آن به متهم و یا مسئولیت و استحقاق مجازات وی، به دلیلی تردید وجود داشته و مشکوک باشد، به موجب این قاعده، اجرای مجازات‌های حدی منتفی است.

آشکار است که چنین رویکردی به مجازات، افزون بر تأکید بر احتیاط در اجرای مجازات‌ها، می‌تواند دلیل بر تخفیف و مسامحه اسلام در مجازات‌های حدی و اهتمام فراوان شارع مقدس به حفظ دماء و نفوس مسلمانان باشد، این قاعده از نظر حقوق‌دانان از قواعد تفسیری است و باقاعده "تفسیر به نفع متهم" در حقوق جزای عرفی از بعضی جهات هم‌خوانی دارد.

۲- معنای قاعده درء: بر اساس آنچه در قرآن آمده است هم‌چنین برابر واژه شناسان کلمه "تدرء" از ریشه "درء" و در لغت به معنای دور کردن و دفع عذاب و سقوط مجازات است. در رابطه باقاعده درء این مسئله مطرح می‌شود که ملاک در حصول شبهه چیست؟ یعنی عروض شبهه نزد چه کسی معتبر است؟ آیا باید شبهه برای قاضی پیش آید تا مجازات ساقط شود و یا برای متهم؟ یا این که برای هریک از این دو کفایت می‌کند؟ در بررسی این قضیه به‌طور اختصار می‌توان گفت، با توجه به این که عمومات وارد شده در قانون‌گذاری و تشریح همیشه به نحو قضیه حقیقیه است و حکم برای نفس طبیعت وضع می‌شود در این قاعده نیز حکم و جوب دفع مجازات بر اساس نفس طبیعت "شبهه" است و صنف خاصی از شبهه نزد قاضی، یا متهم مورد نظر نیست از این رو شبهه ممکن است شبهه قاضی باشد و یا متهم و یا هر دو اگرچه در بعضی موارد وجود شبهه نزد متهم با عروض شبهه نزد قاضی ملازمه دارد.

مصادیق شبهه و دایره شمول قاعده درء در مجازات‌های حدی اموری مانند صغر، جنون، اکراه، اضطراب، خواب، اشتباه و جهل - حکمی و موضوعی - و نظایر آن از مصادیق شبهه به حساب می‌آید و شامل این قاعده می‌شود. بدین معنا که وجود هریک

از این امور موجب حصول شبهه می‌شود و با جریان قاعده درء اجرای مجازات حدی منتفی است و یکی از چیزهای که حدود را ساقط می‌کند همین قاعده درء است.<sup>۱</sup>

**گفتار دوم:** تأثیر فوت متهم بر قصاص: در شریعت مقدس اسلام، اگرچه "اصل قصاص" در جرایم علیه تمامیت جسمانی اشخاص با شرایطی مورد پذیرش قرار گرفته است، ولی همواره شارع مقدس به عفو گذشت نسبت به قصاص توصیه و تأکید داشته و با وعده‌ای پاداش اخروی برای عفو کنندگان عفو را برتر و افضل از اجرای قصاص دانسته است. به عبارت دیگر نظام حقوق اسلام در واکنش نسبت به این قبیل جرایم، دو اصل مهم عدالت و رحمت را مورد توجه و لحاظ قرار داده است. نظر به مراتب فوق می‌توان گفت که به همان اندازه که بررسی مجازات قصاص، یعنی مواردی که علی‌رغم ثبوت و تحقق قصاص موجب زایل شدن مجازات قصاص است، نیازمند توجه و بررسی و تبیین است. زیرا این موارد نهایتاً موجب از بین رفتن مجازات قصاص می‌گردد؛ مانند اجرای قصاص که مایه حیات است، گرچه در رابطه با موضوع قصاص و شرایط تحقق آن تحقیقات جامع و کافی از سوی صاحب‌نظران در حوزه و دانشگاه صورت گرفته است. ولی در رابطه با موضوع سقوط قصاص و تبیین موارد و مصادیق آن علی‌رغم دارا بودن اهمیت فراوان تاکنون تحقیقات فقهی و حقوقی کافی به عمل نیامده است، با آن‌هم در این نوشتار سعی و تلاش صورت گرفته است، موارد سقوط قصاص مخصوصاً زمانی که متهم به قتل فوت نماید، تبیین گردد.

**بند اول:** مفهوم قصاص: ۱- در لغت فارسی: به معنای مجازات، عقاب، سزا، جبران، تلافی و رفتار با فاعل، مثل آنچه او مرتکب شده، یا معامله به‌مثل آمده است و پیگیری نمودن اثر چیزی است.

۱- محمد حسن طوسی، کتاب الخلاف، ج ۵، ص ۴۳۲



۲- در لغت عرب: قصاص اسم مصدر از ریشه قص یقص به معنی پیگیری نمودن نشانه و اثر چیزی است، بازستدن یکی را کشتن و جراحت کردن عوض جراحت،<sup>۱</sup> در فرهنگ المنجد آمده «القصاص، الجزاء علی الذنب، ان یفعل بالفاعل مثل مفاعل، یعنی قصاص، کیفر گناه را گویند، با مرتکب جنایت آن شود که با دیگر کرده است»<sup>۲</sup>.

۳- در اصطلاح فقهی: قصاص پیگیری و دنبال نمودن اثر جنایت است، به گونه‌ای که قصاص پیگیری و دنبال نمودن اثر جنایت است. به گونه‌ای که قصاص کننده، عین عمل جانی را نسبت به او انجام دهد، یا قصاص انجام عملی مثل عملی است که فاعل آن انجام داده است.<sup>۳</sup>

**بند دوم:** موجبات سقوط اجرای قصاص: ۱- فوت متهم یا محکوم علیه ۲- فرار مرتکب قتل عمد ۳- گذشت اولیایی دم. حال با توجه مطالب فوق الذکر، و با توجه به این که اصل در مجازات‌ها شخصی بودن مجازات است، فوت متهم یا محکوم علیه موجب سقوط مجازات می‌گردد. باین حال در مورد قاتل عمد، پرداخت دیه محل اختلاف است، از یک سو تبدیل قصاص به دیه منوط به موافقت جانی است که طبعاً با مرگ وی امکان مطالبه دیه خواهد بود و از سوی دیگر، ادله‌ای که از هدر نبودن خون مسلمان سخن می‌گویند، مقتضی آن است. با مرگ قاتل دیه از اموال وی پرداخت گردد، روشن نبودن آرای فقهی در مسئله موجب ابهام شده است و به نظر می‌رسد در صورتی که در مطالبه و انجام قصاص کوتاهی نشده و قاتل به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد؛ دیه قابل پرداخت نیست؛ ولی موارد که تقصیر قاتل یا اطلاع دادرسی موجب فرارسیدن مرگ قاتل شود، هدر نبودن خون مسلمان اقتضا پرداخت دیه دارد.<sup>۴</sup>

<sup>۱</sup> - علی اکبر. لغت نامه دهخدا، ج ۲۸، ص ۳۱۷

<sup>۲</sup> - علی اکبر. نفیسی، فرهنگ نفیسی، ج ۴، ص ۶۶۸

<sup>۳</sup> - محمد حسین. نجفی، جواهر الکلام، به کوشش قوچانی، ج ۴۲، ص ۷

<sup>۴</sup> - حسین میر محمد. صادقی، حقوق کیفری اختصاصی جرایم علیه اشخاص، ص ۱۸۴

### گفتار سوم: تأثیر فوت متهم بر دیات

**بند اول:** تعریف دیه: دیه که در فارسی به آن خون بها گویند، در فقه اسلامی عبارت از مالی است که به عنوان بدل نفس یا اطراف در جرایم، علیه تمامیت جسمانی اشخاص به قربانی، یا اولیای دم پرداخت می شود و بدین ترتیب در کنار قصاص، یکی دیگر از شیوه های مقابله با جنایت و جبران آن ها است.

تعریف فقهی دیه: «دیه مالی است که از طرف شارع برای جنایت تعیین شده است، یا دیه مالی است که سبب جنایت بر نفس، یا عضو به مجنی علیه یا به ولی یا اولیای دم او داده می شود<sup>۱</sup>». اما به نظر می رسد با توجه به این که هدف از تعیین دیه تنها مجازات محکوم علیه نیست، بلکه جبران خسارت زیان دیده، یا بازماندگان وی نیز مدنظر است؛ باید دیه را در کلیه موارد اعم از این که محکوم علیه خود عهده دار پرداخت آن باشد یا مسئولیت پرداخت آن با عاقله یا اقارب باشد، پس از فوت محکوم علیه از اموال وی قابل وصول دانست.<sup>۲</sup>

**بند دوم:** میزان پرداخت دیه: میزان پرداخت دیه که باید بر اساس جسم و جان پرداخت شود، بر اساس عوامل مختلف است، که ذیلاً آن عوامل بررسی می شود.

۱- بر اساس نوع صدمه: هرگاه صدمه وارده موجب سلب حیات شود، دیه قابل پرداخت، متفاوت باحالتی است که صدمه جسمی که حیات فرد را به خطر نینداخته به قربانی وارد شده است، که ذیلاً میزان دیه را در حالت قتل و جنایات مادون نفس مورد بحث قرار می دهیم. مقدار دیه قتل: مقدار دیه مرد مسلمان، صد شتر، دوصد گاو، هزار گوسفند، دوصد لباس از حله یمن، هزار دینار مسکوک طلا و ده هزار درهم مسکوک

۱- محمود. حاتمی، احکام دیه با جلوه های از عدالت کیفری ترمیمی، ص ۵۵-۶۴

۲- محمد. آشوری، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۵۵

نقره، فقهای اهل سنت، هم تقریباً همین مقادیر را به عنوان دیه قبول کرده‌اند، جز این که برخی دو هزار در هم و دو هزار گوسفند را به عنوان دیه پذیرفته‌اند.<sup>۱</sup>

۲- دیه مادون نفس: که این هم به انواع مختلف قابل تقسیم است. دیه اتلاف اعضا: منظور از اعضا آن دسته اعضای اصلی: مثل دست، پا، چشم، گوش، لب، بینی، ستون فقرات، نخاع و آلت تناسلی» دیه چشم گوش لب فک دست پا بیضه «معادل نصف دیه کامل است، و دیه از بین بردن هر دو آن‌ها معادل دیه کامل است؛ زیرا مطابق روایت، "ماکان فی الجسد منه اثنان فیه نصف الدیه". لازم به ذکر است که برخی از اعضای زوج دیه بیشتری نسبت به عضو دیگر دارند. مثلاً دیه بیضه چپ ( احتمالاً به دلیل نقش مهم تری آن در توالد و تناسل) دو سوم دیه کامل و دیه بیضه راست است، و دیه بیضه راست یک سوم دیه کامل است.

۳- دیه جراحات: در فقه اسلامی معمولاً جراحات وارده بر سروسورت از سایر جراحات تفکیک شده‌اند و به دلیل آشکار بودن آن‌ها و تأثیر سوء آن‌ها بر زیبایی فرد برخوردار خاصی با آن‌ها شده است. دیه سروسورت که شامل گوش، بینی و لب هم می‌شود را به شقوق مختلف تقسیم کرده‌اند، دیه (حاصه) که عبارت از خراش پوست بدون آن که خون از آن جاری شود یک صدم دیه کامل است، دیه (دامیه) که عبارت از خراشی است که از پوست بگذرد و مقدار اندکی وارد گوشت شده با جریان خون کم زیاد همراه باشد، دو صدم دیه کامل است.<sup>۲</sup>

۴- دیه شکستگی یا جدا کردن استخوان: دیه شکستگی بعضی از استخوان‌ها را به طور خاص در مواد مختلف ذکر کرده است. دیه شکستگی گردن، شکستگی بینی (در صورت اصلاح نشدن) شکستگی ستون فقرات (در صورت معالجه نشدن) شکستگی دو استخوان ترقوه (در صورت درمان نشدن) شکستگی استخوان نشیمنگاه (در صورت

<sup>۱</sup> - عبدالقادر. عوده، التشریح الجنائی الاسلامی، ج ۲، ص ۱۷۷

<sup>۲</sup> - عبدالقادر العوده، پیشین، ص ۲۷۱

معالجه ضبط مدفوع توسط مجنی علیه) دیه کامل دانسته شده، دیه هریک از دنده‌هایی که در پهلوی چپ و محیط بر قلب شده‌اند معادل بیست و پنج دینار تعیین شده است. دیه هریک از دانه‌های دیگر معادل ده دینار تعیین شده است، دیه شکستگی بینی در صورت اصلاح شدن دیه ستون فقرات در صورت کاملاً معالجه شدن یک‌دهم دیه کامل است.<sup>۱</sup> دیه شکستن هر استخوان ترقوه به خوبی درمان شود معادل چهارصدم دیه کامل است.

**بند سوم:** فوت متهم یا محکوم علیه: حال اگر متهم و محکوم علیه فوت نماید در این صورت چه اثر دارد، آیا در مبحث دیات دیه ساقط می‌شود، یا این که بر مال متهم و ورثه او است، قابل بحث و غور است. در مورد قابلیت وصول جزای نقدی، پس از فوت محکوم علیه بعضی عقیده بر وصول آن از اموال محکوم علیه متوفی دارند، با این استدلال که این نوع محکومیت‌ها جزو دارایی منفی متوفی محسوب است و به ورثه منتقل می‌شود، هرگاه ورثه قبول ترکه نمایند، مکلف به پرداخت آن نیز خواهد بود.<sup>۲</sup> به عقیده جمعی از حقوق دانان «هرچند که جزای نقدی جنبه مجازات دارد، و مجازات هم طبق اصول کلی، شخصی است، قابل دسترسی به دیگران نیست ولی از طرف دیگر این معنی نیز مسلم است که جزای نقدی بر دارایی فرد تحمیل می‌شود، و هرگاه جزای مزبور در زمان حیات مجرم از خود او وصول می‌شد، طبیعی است که به همان میزان از ترکه او کسر شده و در نتیجه سهم الارث کمتر نصیب وارث می‌شد، حال که در حیات مجرم، جزای نقدی از او وصول نشده است باید آن را از دارایی متوفی وصول نمود».<sup>۳</sup>

۱- نظریه مشورتی شماره ۶۹۱۶/۷ مورخ، ۱۳۶۷/۱۰/۶، اداره حقوقی قوه قضائیه ایران

۲- محمود. آخوندی، آیین دادرسی کیفری، ص ۲۳۱

۳- حسین. سمیعی، حقوق جزا، ص ۲۵۷

در حقیقت عمده استدلال کسانی که حکم به پرداخت جزای نقدی از اموال محکوم علیه متوفی را قابل اجرا دانسته‌اند؛ بر مالی بودن مجازات جزای نقدی معتقدند، با این توضیح که چون با فوت محکوم علیه، برخلاف مجازات‌های بدنی، قابلیت اجرای آن از بین نمی‌رود و می‌توان از اموال محکوم علیه جزای نقدی را وصول نمود، فوت محکوم علیه تأثیری بر مجازات جزای نقدی ندارد. اما باید توجه داشت که جزای نقدی نیز نوعی مجازات است و طبق اصل شخصی بودن جرایم و مجازات‌ها تنها باید محکوم علیه مجازات را تحمل کند و پرداخت جزای نقدی از اموال محکوم علیه، اعمال فشار و تحمل ناروا بر وارث وی است، طبق قاعده، پس از فوت محکوم علیه دارایی او به وارث او منتقل می‌شود و صحیح نیست که با وصول جزای نقدی از اموال محکوم علیه (که پس از فوت محکوم علیه این اموال در واقع جزو دارای وارث محکوم علیه تحمیل نمود، که با صدور و قطعیت حکم جزای نقدی بر دارایی محکوم علیه مستقر می‌شود و برفرض فوت محکوم علیه، دارایی وی با کلیه دیون و طلب‌هایی که دارد. (اجزای مثبت و منفی دارایی) به بازماندگان محکوم علیه می‌رسد؛ زیرا همان‌طور که می‌دانیم اجرای احکام کیفری از نظر قانون باید با قاطعیت و سرعت انجام شود و دستگاه قضایی مکلف است که تا زمان فوت محکوم، جزای نقدی را بدون تأخیر از اموال محکوم علیه وصول کند، یا محکوم علیه را در قبال آن بازداشت کند و با فوت وی اعمال مجازات نیز منتفی می‌شود که مجازات بر شخص محکوم علیه تحمیل می‌شود، نه بر اموال او که مال وی وسیله‌ای برای کیفر رساندن محکوم علیه است. همچنان اگر محکوم علیه از پرداخت جزای نقدی اظهار عجز، یا امتناع کند در قبال آن بازداشت می‌شود و اجرای مجازات از طریق پرداخت جزای نقدی، یا بازداشت محکوم علیه در قبال آن است. این سوال را باید پاسخ گفت که علت تعیین جزای نقدی و وصول آن از محکوم علیه چیست؟ مگر نه این است که جزای نقدی را تعیین و وصول می‌کنیم. تا او را مجازات کنیم و از این طریق بروی فشار آوریم که دیگر مرتکب چنین خطا و چنین جرمی نشود و تنبیه و اصلاح گردد، استقرار جزای نقدی

بر اموال محکوم علیه به دلیل دین محکوم علیه به دولت نیست و پس از صدور حکم، از محکوم علیه به دولت جزای نقدی را وصول می‌کنیم، نه بدین جهت که با صدور حکم، پرداخت جزای نقدی بر اموال وی استقرار یافته و او مدیون دولت است، بلکه بدین علت است که می‌خواهیم وی را مجازات کنیم و قانون‌گذار، یا قاضی در موارد خاص، موثرترین مجازات قابل اعمال در مورد محکوم علیه پرداخت جزای نقدی (یعنی پرداخت مبلغی از اموال محکوم علیه در حق دولت) دانسته است که محوم علیه باید، یا جزای نقدی مقرر در حکم را پرداخت کند یا در قبال آن بازداشت بماند و چون هدف از آن، مجازات محکوم علیه است، تا زمان حیات محکوم علیه قابل اجرا است و در صورت عدم پرداخت در قبال آن بازداشت می‌شود، و با فوت وی دیگر چنین محکوم وجود ندارد، که بخواهیم از طریق وصول جزای نقدی، یا بازداشت وی نسبت به مجازات او اقدام نمایم.<sup>۱</sup>

این نکته نیز باید اضافه کنیم که از دیدگاه حقوق تطبیقی در قوانین جدید، در صورت فوت متهم، اغلب در جهت غیرقابل وصول بودن جزای نقدی گام برداشته‌اند، از جمله می‌توان در این خصوص به قانون جزای هالند و ایتالیا اشاره کرد. در خصوص ضبط و مصادره اموال به نظر می‌رسد که فوت محکوم علیه اثر بر آن نداشته باشد و همچنان حکم به ضبط و مصادره‌ی اموال قابل اجرا باشد، چرا که در این دو، اموال از جرایم ناشی شده و ممد برای وقوع جرم بوده و یا این که دارای منشاء نامشروع است و تنها ضبط، یا مصادره اموال مستقلاً متعلق به حکم قرار می‌گیرد. در اینجا حکم مصادره اموال مجازاتی است که منشأ نامشروع اموال به منظور ارباب دیگران وضع گردیده است و همراهی آن مجازات اعدام نشان می‌دهد که برای اصلاح و تنبیه مجرم مقرر

۱- اداره کل حقوقی قوه قضائیه ایران، در نظریه ۴۵۷-۷، مورخ ۲۷-۵-۷۹، [با فوت محکوم علیه اجرای حکم

مجازات جزای نقدی را منتفی دانسته است.]

نشده است و حیات و ممات محکوم علیه پس از صدور و قطعیت حکم اثری در این خصوص ندارد.<sup>۱</sup>

**بند چهارم:** تبدیل قصاص به دیه با فوت قاتل، یا عدم دسترسی به وی: بسیاری از علمای علم حقوق در ارتباط با فوت متهم ظاهراً نظر تفصیلی را انتخاب نموده‌اند و فوت در غیر از فرار را مشمول دریافت دیه نکرده بود و صرفاً به دریافت دیه در بعضی از مصادیق فرار و با فوت در حین دیه نکرده بود. لیکن به نظر می‌رسد این رویکرد، اولیای دم را در بسیاری از شرایط دیگر تأمین نمی‌نماید، بنابراین هرگاه جنایت عمدی، به علت مرگ یا فرار دسترسی به مرتکب ممکن نباشد، درخواست صاحب حق دیه قابل وصول است، حال آیا مطلق مرگ مشمول دریافت دیه است، یا مرگ در حین فرار در عمل اختلاف نظرهایی ممکن است پیش آید.

#### گفتار چهارم: مجازات و انواع آن و طبقه‌بندی مجازات‌ها

نوع مجازات‌ها ممکن است از یک جامعه، تا جامعه دیگر و از یک کشور تا کشور دیگر، با توجه به فرهنگ، تاریخ و مذهب آن جامعه فرق می‌کند. از این رو، نمی‌توان برای همه کشورها مجازات یکسان تصور کرد. زیرا سیاست جنایی هر کشوری، اعمال رفتارهای خاصی جرم انگاری و برای آن‌ها مجازات خاصی تعیین می‌کند درحالی‌که ممکن است همین اعمال در کشور دیگری جرم نباشد و یا اگر جرم تلقی بشود، احتمال دارد مجازات آن نوع دیگر باشد. با توجه به این امر، کشور افغانستان نیز از این قاعده مستثنا نیست. از این رو ضرورت دارد که در این پژوهش انواع مجازات‌ها را در نظام کیفری افغانستان بررسی کنیم.

۱- محمد آشوری، آیین دادرسی کیفری ج ۱، ص ۱۷۸

**بند اول:** مجازات‌های اصلی: مجازات‌های اصلی که در کد جزایی افغانستان پیش‌بینی شده، عبارت اند از: اعدام، حبس و جزای نقدی، و آنگاه مجازات اعدام را چنین تعریف می‌کند: «ازاله حیات شخص حقیقی است به اساس قانون بعد از حکم محکمه ذیصلاح و منظوری رئیس جمهور»، همچنان مجازات حبس به پنج نوع دسته‌بندی شده است: ۱- حبس قصیر، ۲- حبس متوسط، ۳- حبس طویل، ۴- حبس دوام درجه ۲، ۵- حبس دوام درجه ۱، میعاد این حبس‌ها در کد جزا چنین پیش‌بینی شده است: «حبس قصیر از سه ماه تا یک سال، حبس متوسط بیش از یک سال تا پنج سال، حبس طویل بیش از پنج سال تا شانزده سال، حبس دوام درجه ۲ بیش از شانزده سال تا بیست سال، حبس دوام درجه ۱ بیش از بیست سال تا سی سال.<sup>۱</sup> در کد جزا افغانستان، حبس چنین تعریف شده: «حبس عبارت است از زندانی ساختن محکوم علیه به حکم قطعی محکمه در یکی از محابس که از طرف دولت به این منظور اختصاص یافته است». و در مورد جزای نقدی چنین آمده است: «جزای نقدی عبارت است از مکلف ساختن محکوم علیه به پرداخت مبلغ محکوم بها به خزانه دولت».<sup>۲</sup> همچنان کد جزای افغانستان درباره مجازات جرم قباحت چنین مقرر می‌دارد: «قباحت جرمی است، برای آن در این قانون جزای نقدی، تا سی هزار افغانی تعیین شده باشد».<sup>۳</sup>

**بند دوم:** مجازات‌های تبعی: در ماده (۱۷۱) کد جزای افغانستان مجازات‌های تبعی این‌گونه تعریف شده است: «جزای تبعی مجازاتی است که به تبعیت از جزای اصلی بالای محکوم علیه به حکم قانون تطبیق می‌گردد، بدون این‌که در حکم محکمه به آن تصریح شده باشد». به حکم قانون بر شخص محکوم علیه تحمیل می‌گردد و نیازی نیست که در حکم قاضی محکمه به آن تصریح شود.

۱- کد جزای افغانستان، مواد ۱۳۷-۱۳۸-۱۶۹-۱۴۶-۱۴۷

۲- کد جزای افغانستان، ماده ۱۳۹-۱۴۵

۳- همان، ماده ۲۹



اشخاصی که به مجازات اعدام محکوم می‌گردند، ماده (۱۷۷) کود جزا: «(۱) شخصی که به جزای اعدام محکوم می‌گردد، تا زمان تنفیذ حکم از حقوق و امتیازات مندرج ماده ۱۷۲ این قانون محروم می‌گردد. (۲) تصرف حقوقی شخص محکوم به اعدام به استثنای وقف و وصیت، باطل شمرده شده، محکمه می‌تواند به اساس مطالبه وی برای سرپرستی و اداره اموال وی قیم تعیین نماید». جزاهای تبعی در ماده (۱۷۲) کود جزا محرومیت و ممنوعیت از حقوق و امتیازات ذیل پیش‌بینی شده است: «شخصی که به جزای حبس بیش از ده سال یا به حبس کمتر از ده سال در جرایم مندرج باب اول و دوم کتاب دوم این قانون محکوم گردد، از حقوق و امتیازات ذیل نیز محروم می‌شود، مگر این‌که به حکم قانون یا محکمه اعاده حیثیت شده باشد: ۱- خدمت در قوای سه‌گانه دولتی و سایر نهادهای دولتی ۲- کاندید شدن در عهده‌های انتخاباتی. ۳- استفاده از نشان‌ها، مدال‌ها و القاب افتخاری دولتی ۴- عضویت در هیئت‌مدیره شرکت‌ها، بانک‌ها و مؤسسه‌ها در صورت محکومیت به سبب ارتکاب جرایم فساد اداری و مالی. ۵ - عقد قرارداد با ادارات، تصدی‌ها، مؤسسه‌های دولتی و مختلط یا کسب امتیاز از طرف دولت، در صورت ارتکاب جرایم مالی»<sup>۱</sup>.

**بند سوم:** مجازات‌های تکمیلی: در حقوق کیفری افغانستان محرومیت شخص مجرم از برخی حقوق و امتیازات اجتماعی به‌عنوان مجازات‌های تکمیلی پیش‌بینی شده است. البته مجازات تکمیلی تنها در موارد جرایمی قابل‌اعمال است که کیفر آن‌ها حبس طویل تا ده سال و یا حبس متوسط علاوه بر جزای اصلی جرم از سوی قانون‌گذار تعیین شده باشد (ماده ۱۷۹ کود جزا)، و این نوع مجازات، فقط پس از اعمال مجازات اصلی و یا در صورتی که مجازات اصلی مشمول مرور زمان شده باشد، قابل‌اجراست.

<sup>۱</sup> - همان، ماده ۱۷۲

هم چنین مصادره اشیای مورد استفاده در ارتکاب جرم، نشر حکم محکومیت از سوی محکمه در جراید، از مصادیق مجازات‌های تکمیلی به حساب آمده است.<sup>۱</sup>

**بند چهارم:** اقدامات و تدابیر تأمینی: اقدامات و تدابیر تأمینی وقتی به عنوان مجازات پیش گیرانه مورد حکم محکمه قرار می‌گیرد که نخست ضرورت آن برای دستگاه قضایی کشور احساس گردد. دوم انواع و شیوه‌های اجرای آن‌ها به طور صریح در قانون ذکر شده باشد. بنابراین اگر برای محکمه احراز شود که عمل ارتكابی توسط فردی مطابق قانون جرم شمرده شده است و شواهد و قراین هم نشان دهد که شخص مجرم، علیه امنیت عمومی حالت خطرناک دارد، برای پیش‌گیری از تکرار جرم و اصلاح و درمان او، باید به تدابیر پیش‌بینی شده در قانون حکم کند، که این تدابیر در کود جزای افغانستان به چهار گروه طبقه‌بندی شده است.

**بند پنجم:** سقوط مجازات‌ها: اسباب سقوط مجازات: عوامل و اسباب مختلفی باعث سقوط مجازات‌ها می‌شوند. لیکن در میان آن‌ها سبب و عامل عمومی یافت نمی‌شود که هر مجازاتی را ساقط کند. برخی از آن‌ها، بیشتر مجازات‌ها را ساقط می‌کنند و برخی دیگر عامل سقوط تعداد کمی از کیفرها به شمار می‌آیند و بعضی از آن‌ها فقط مجازات‌های خاصی را ساقط می‌کنند. اسباب مسقط مجازات‌ها عبارت‌اند از: ۱- مرگ محکوم علیه؛ ۲- از بین رفتن عضو که باید قصاص می‌شد؛ ۳- توبه‌ی مجرم؛ ۴- صلح؛ ۵- عفو؛ ۶- به ارث بردن قصاص؛ ۷- جنون. به دلیل خارج بودن سایر موارد از دایره بحث تنها مورد اول یعنی مرگ محکوم علیه به بررسی گرفته خواهد شد.

**بند ششم:** مرگ محکوم علیه: در صورتی که مجازات، بدنی یا به شخص مجرم تعلق داشته باشد، با مرگ وی ساقط می‌شود. زیرا محل مجازات شخص اوست. وقتی موجود نباشد، تنفیذ مجازات تصور پذیر نیست. اما در صورتی که مجازات، مالی باشد،

۱- همان، مواد ۱۷۸ و ۱۷۹

مانند دیه، جزای نقدی و مصادره اموال، با مرگ جانی ساقط نمی‌شود، چرا که تنفیذ مجازات مقدور است، فقها در این باره که سقوط مجازات قصاص در اثر فوت مجرم باعث وجوب دیه در دارایی او می‌شود یا خیر، اختلاف دارند، به عقیده مالک و ابوحنیفه، نتیجه انهدام محل قصاص، سقوط آن است و باعث وجوب دیه در دارایی وی نمی‌گردد. زیرا به نظر آن دو، قصاص واجب است و دیه به عنوان بدل از قصاص تنها با رضایت جانی، جایگزین آن تلقی می‌گردد، پس چنانچه قاتل فوت کند، قصاص ساقط شده و دیه واجب نمی‌شود؛ زیرا جانی دیه را بر خود واجب نساخته است.<sup>۱</sup>

اثر فوت بر مجازات تکمیلی و تبعی، فوت متهم یا محکوم علیه نه تنها موجب سقوط دعوی عمومی نسبت به مجازات اصلی می‌شود، بلکه مجازات تکمیلی و تمیمی و فرعی نیز ساقط می‌شود. نوع جرم نیز در این زمینه تأثیری ندارد و تفاوتی میان تعزیر و حد و قصاص نیست. با فوت محکوم علیه مجازات ساقط می‌شود.<sup>۲</sup> اقتضای اصل شخصی بودن مجازات این است که با گسیختن رشته حیات بزهکار اجرای مجازات متوقف شود و حتی حرمت متوفی پس از مرگ حفظ گردد. علی‌الاصول دامنه اجرای مجازات محدود به بزهکار و تمام کسانی است که موجبات جرم را فراهم آورده‌اند. بنابراین با فوت محکوم علیه حق عمومی که همان حق مجازات باشد ساقط می‌گردد و بقیه مجازات اگر به اجرا درآمده باشد بلا اجرا می‌ماند.<sup>۳</sup>

**گفتار پنجم:** تأثیر فوت متهم بر مجازات‌های عمومی و شخصی: در این گفتار، شامل اثر فوت متهم به مجازات‌های عمومی و شخصی می‌پردازیم که اگر متهم فوت

<sup>۱</sup> - عبدالقادر. عوده، بررسی تطبیقی حقوق جزایی اسلامی و قوانین عرفی، مترجم دکتر حسن فرهودی نیا، ج ۲، ص

۱۶۷

<sup>۲</sup> - قانون اجراءات جزایی افغانستان، ماده ۷۷

<sup>۳</sup> - محمدعلی. اردبیلی، حقوق جزای عمومی، جلد دوم، ص ۲۵۵

نماید، در این صورت چه تأثیر بر این گونه مجازات دارد. آیا این گونه مجازات ساقط می‌شود یا به حال خود باقی می‌ماند و یا تبدیل به مجازات دیگر می‌شود.

**بند اول:** آثار فوت متهم بر مجازات‌های عمومی: دعوای عمومی، مقدمه اجرای مجازات است و مجازات امری شخصی است، دعوای عمومی نیز یک امر شخصی است که فقط نسبت به شخص مجرم، قابل جریان است. همچنین دعوای عمومی دارای دو طرف است که یک طرف آن دولت و طرف دیگر آن متهم است، پس وقتی متهم بمیرد، طرفی برای دعوای عمومی باقی نمی‌ماند و دعوا ساقط می‌گردد، به عبارت دیگر یکی از شرایط متهم آن است که شخص زنده باشد. بنابراین شخص مرده را نمی‌توان به عنوان متهم تعقیب کرد. فوت متهم دست سارنوالی را برای تعقیب دعوا علیه وی را می‌بندد، مشخصی بودن دعوای عمومی اقتضا دارد که فوت متهم فقط نسبت به متهم اثر داشته باشد.

یعنی دعوا نسبت به شرکا و معاونین جرم که در حال حیات می‌باشند، جریان پیدا می‌کند. همچنین فوت متهم، یا محکوم علیه سبب نمی‌شود که دعوا به طرفیت ورثه وی ادامه پیدا کند؛ زیرا جرم و اثر آن، تعهد و دینی نیست که به ذمه مجرم تعلق گرفته و سپس به ورثه منتقل شود. اما در مواردی که اثر دعوای عمومی، تحمیل مجازات غیرشخصی بوده است (مانند پرداخت دیه) می‌توان دعوا را به طرفیت ورثه ادامه داد. دعوای مطالبه دیه گرچه ماهیتی حقوقی دارد، اما در حقوق ما به صورت دعوای عمومی مطرح می‌گردد.

بی‌اثر شدن تأمین کیفری، متهمی که تحت کنترل قضایی بوده است، چنانچه فوت کند، طبیعی است که قرار تأمین صادره در مورد وی نیز بی‌اثر خواهد شد. هرچند پرونده کیفری به خاطر وصول جزای نقدی، یا ضبط اموال یا وصول دیه، در جریان باشد. زیرا هدف اصلی قرار تأمین کیفری، حاضر کردن متهم، یا محکوم علیه نزد مرجع قضایی است. بنابراین با فوت وی، چنین هدفی نیز زایل خواهد شد. در نظام‌هایی که

بخشی از قرار تأمین کیفری، به پرداخت خسارت‌ها و جنبه‌های مالی دعاوی و احکام کیفری اختصاص دارد، می‌توان بقای قرار بعد از فوت متهم را توجیه نمود. قاضی صادرکننده قرار تأمین باید در تصمیمی که اتخاذ می‌کند، به جنبه مالی دعوا نیز توجه داشته باشد و مبلغ قرار را کمتر از خسارت‌های مورد درخواست مدعی خصوصی قرار ندهد. جنبه مالی قرار شکلی فرعی دارد و تنها زمانی به کار می‌آید که متهم، یا محکوم‌علیه در مواعد و مکان‌های لازم، حضور پیدا نکرده و نوبت به ضبط موضوع قرار، یا پرداخت زیان‌ها می‌رسد و تبعیت جنبه مالی از جنبه شخصی (احضار متهم، یا محکوم‌علیه) در حدی است که بعد از زوال دومی هیچ وجودی را نمی‌توان برای اولی تصور کرد.<sup>۱</sup>

**بند دوم:** آثار فوت متهم بر مجازات‌های شخصی: این‌که متهم مستحق مجازات است، امری واضح است و با از بین رفتن وی اصلاً امکان اثبات جرم بر او نیز منتفی می‌گردد. ولی قدر مسلم آن است که متهم و محکوم‌علیه چه تفاوتی دارند و فرد تا کدام مرحله از تحقیق و دادرسی متهم باقی می‌ماند و در کدام مرحله محکوم‌علیه گفته می‌شود، با توجه به قانون اجراءات جزایی که آورده است: «برائت ذمه حالت اصلی است، متهم تا وقتی که به حکم قطعی محکمه باصلاحیت محکوم‌علیه قرار نگیرد، بی‌گناه شناخته می‌شود». بناءً در مواردی که شخص در محکمه ابتدائیه یا استیناف محکوم‌علیه قرار گرفته باشد و هنوز به حکم قطعی و نهایی محکمه سوم، یا ستره محکمه محکوم نگردد، بی‌گناه شناخته می‌شود. پس روی این ملحوظ کدام فرقی بین متهم و محکوم‌علیه در این مراحل از دادرسی نیست.

در این قبیل مجازات‌ها که ناظر بر جسم محکوم‌علیه است. بدیهی است که فوت محکوم‌علیه اجرای حکم را ناممکن می‌سازد و تردیدی در موقوف الاجرا شدن در

۱- زراعت، عباس، آیین دادرسی کیفری، ج اول، ص ۳۲۴

این گونه مجازات‌ها وجود ندارد. مجازات‌های سالب حیات (اعدام، قصاص نفس، رجم)، تازیانه (شلاق حدی، یا تعزیری)، قطع عضو (قصاص عضو، یا قطع عضو حدی)، سالب و محدودکننده آزادی (حبس اجباری، اقامت در محل معین، یا منع اقامت در نقطه، یا نقاط معین) جزء این گروه هستند. هم‌چنین مجازات‌های دیگری که خواه به‌عنوان مجازات‌های تکمیلی موجب محرومیت محکوم‌علیه، از برخی حقوق و امتیازهای قانونی می‌شوند. (به‌عنوان مثال انفصال از خدمت دولتی، محرومیت از حقوق رانندگی) نیز با توجه به این که در رابطه با شخص محکوم‌علیه است و اجرای این گونه مجازات‌ها منوط به زنده‌بودن محکوم‌علیه است؛ در حکم مجازات‌های بدنی بوده و فوت محکوم‌علیه، باعث موقوفی اجرای حکم می‌شود.<sup>۱</sup>

در دعاوی عمومی با فوت متهم، یا محکوم‌علیه دعوا موقوف می‌گردد و دادگاه مکلف است، با احراز واقعه فوت قرار موقوفی تعقیب صادر نماید. وراثت متهم را نمی‌توان تعقیب نمود، چرا که مجازات جنبه شخصی دارد. با فوت متهم، یا محکوم‌علیه راه دیگری برای اعمال مجازات وجود ندارد. ممکن است گفته شود بین متهم و محکوم‌علیه فرق است، محکوم مراحل نهایی دادرسی را طی کرده و مشخص و احراز شده که مرتکب جرم گردیده، یعنی اجتماع مجرمیت او را شناخته است آن‌که قبل از صدور حکم فوت کرده از نظر اجتماع وضع مبهمی دارد بین محکومیت و براءت است، چه اشکال دارد برای خروج از این ابهام دادگاه، با توجه به رسیدگی‌هایی که انجام گرفته رأی نهایی را صادر نماید، ولو این که اجرای مجازات متعذر باشد، پاسخ این است.

نخست مجازات هدف اصلی دادرسی نیست برای تنبیه و بازگرداندن شرافتمندانه آدمی به جامعه است که با فوت این فرصت از بین رفته است. دوم آثار محکومیت با وجود فوت محکوم ممکن است به حیثیت خانواده او که گناهی نداشته‌اند لطمه وارد

۱- آشوری، محمد، آیین دادرسی کیفری، ج ۱، ص ۵۵

سازد، بدون این که نفعی برای اجتماع حاصل شود. سوم اگر بنا باشد بعد از فوت هم مسیر صدور حکم طی شود، باید امکان تجدیدنظر و اعاده دادرسی و دیگر مراحل اعتراض هم برای موضوع فراهم گردد که تحمیل هزینه‌های بی‌موردی برای جامعه است. علاوه بر این اگر با فوت محکوم‌علیه اعمال مجازات‌های شخصی (حبس، قصاص، تبعید) منتفی است، مجازات‌های غیرشخصی مثل جزای نقدی و همچنین ضرر و زیان خصوصی لطمه‌ای وارد نمی‌آید.<sup>۱</sup>

فوت ممکن است بلافاصله بعد از وقوع جرم و قبل از اعلام شکایت باشد، در این صورت تکلیف چیست در چنین فرضی عملاً اعلام وقوع جرم به همراه اعلام فوت متهم دعوی عمومی در لحظه شروع متوقف می‌گردد. زیرا متهمی که زنده نیست نمی‌توان تعقیب او را شروع و به جریان گذاشت. برای سقوط دعوی، فوت متهم باید واقعی و محرز باشد و الا متهمی که مثلاً مرتکب سرقت و قتل شده و بعد هم متواری گردیده و خانواده او پس از چند سال درخواست گواهی فوت فرضی او را از دادگاه بنمایند و برفرض این که مدارک کاملی ارائه دهند و حکم موت فرضی صادر شود، نمی‌تواند مبنای صدور قرار موقوفی تعقیب قرار گیرد. هرچند که زن او هم به حکم موت فرضی طلاق بگیرد و دارایی او هم بین ورثه تقسیم شود، مگر این که سال‌ها بگذرد در حدی که عادتاً و معمولاً در چنان سنی زنده بودن او بعید باشد. هرگاه متهم بعد از صدور حکم برائت و قبل از قطعیت آن فوت کند، حکم برائت قطعی می‌شود و اگر حکم به محکومیت وی داده شود و بعد فوت کند حکم قبلی نقض و قرار موقوفی صادر می‌شود.<sup>۲</sup>

۱- سید جلال‌الدین. مدنی، آیین دادرسی عادلانه، ص ۱۰۴

۲- همان، ص ۱۰۵

## نتیجه‌گیری

فوت متهم که در هر مرحله از مراحل دادرسی به وقوع بپیوندد، باعث سقوط عملیه دادرسی می‌گردد و با توجه به اصل دادرسی عادلانه نمی‌توان بدون حضور داشت یکی از طرفین دعوا تحقیق، تعقیب یا دادرسی را ادامه داد. در مورد تأثیر فوت متهم بر مجازات‌های مالی باید گفت که مجازات‌های مالی از قبیل مصادره و ضبط اموال نیز با فوت متهم قابل تطبیق نیست. فوت متهم به جرم نسبت به شریک و معاون در جرم به هر شکلی که باشد سرایت نخواهد کرد، با فوت شخص متهم در مرحله کشف، تعقیب، تحقیق، قبل از صدور حکم یا محکوم‌علیه بعد از صدور حکم هیچ‌گونه تأثیری در سرنوشت شریک یا شرکا و معاون، یا معاونان وی نخواهد داشت. زیرا با رعایت اصل شخصی بودن جرم و جزا نه جرم شخصی به دیگری نسبت داده می‌شود و نه کسی به جای دیگری مجازات خواهد شد.

در جرایم تعزیری که مقدار آن وابسته به رأی و نظر قاضی و امام است، نیز با فوت متهم مجازات بدنی، یا سالب آزادی که متعلق به جسم محکوم‌علیه است ساقط می‌شود، ولی در صورتی که مجازات مالی باشد، یا امکان جایگزین شدن تعزیر بدنی به جزای نقدی باشد، جزای نقدی به حال خود باقی می‌ماند و از ماترک وی قابل تأدیه است و در صورت نداشتن ماترک از عاقله او مطالبه می‌گردد. چنانچه عاقله نداشته باشد، یا ایشان به پرداخت دین متوفی گردن نهند از بیت‌المال پرداخت می‌شود. جایی که در دعوا غیر از جنبه کیفری بُعد مالی نیز دارد، با فوت متهم بخش جزایی متوقف ولی قسمتی که مربوط به دعوای حقوقی است، یا می‌تواند تبدیل به دیه شود از ماترک متوفی قابل پرداخت است. هر چند که اموال وی بعد از فوت متعلق به ورثه است ولی از آن جهت که دیه بر متهم دین است و پرداخت آن از ماترک لازم است، باید پرداخت شود، طرفی که دعوای حقوقی دارد، با ارائه اسناد و دلایل می‌تواند دعوای خویش را به محکمه حقوقی پیش کش کند. فوت متهم یا محکوم‌علیه در مراحل مختلف دادرسی. (تعقیب، تحقیق، محکمه) نیز آثار گوناگون دارد. چنانچه وفات قبل از تحریک دعوی



جزائی حادثہ شود، باعث "سقوط دعوی جزائی" می‌گردد. اگر وفات بعد از تحریک دعوا و قبل از قطعیت حکم باشد منجر به "سقوط جرم و آثار آن" می‌شود و در صورتی که وفات شخص محکوم بعد از حکم قطعی محکمه واقع شود به "سقوط مجازات" می‌انجامد. همچنان فوت متهم هیچ تأثیری در روند رسیدگی دوسیه نسبتی شرکاء و معاونین جرم ندارد و ایشان باید هر کدام مجازات خویش را ببینند.

#### منابع

- ۱- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، چاپ پانزدهم، تهران، نشر، میزان، سال ۱۳۸۹.
- ۲- اسرافلیان، رحیم، جرایم قابل گذشت، چاپ دوم، نشر، میزان، سال ۱۳۸۶.
- ۳- آخوندی، محمد، آئین دادرسی کیفری، ج. ۱، چاپ اول، انتشارات، سازمان، سال ۱۳۸۶.
- ۴- اردبیلی، محمدعلی، حقوق جزای عمومی، ج. ۲، چاپ هفتم، نشر، میزان، سال ۱۳۸۳.
- ۵- آشوری، محمد، آئین دادرسی کیفری، ج. ۱، چاپ اول، نشر، مرکز توسعه علوم، سال ۱۳۸۷.
- ۶- جمعی از مؤلفان، مجله فقه اهل بیت (فارسی) ج. ۳۷، قم، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت، سال ۱۳۷۴.
- ۷- جناتی شاهرودی، محمد ابراهیم، ادوار فقه و کیفیت بیان آن، نشر، کیهان، سال ۱۳۷۴.
- ۸- خزای، منوچهر، اجرای احکام کیفری، انتشار، بینه، سال ۱۳۸۳.
- ۹- رسولی، محمد اشرف، شرح و توضیح قانون اجراءات جزایی افغانستان، کابل - دهبوری، نشر، اکسوس، سال ۱۳۹۳.
- ۱۰- شریعتی، محمد ابراهیم، سقوط جرایم ی جزاها، نشر، عرفان، سال ۱۳۹۰.
- ۱۱- عمید، حسن، فرهنگ عمید، انتشارات، امیر کبیر، سال ۱۳۵۸.
- ۱۲- گلدوزیان، ایرج، حقوق جزای عمومی، چاپ نهم، چاپ دانشگاه، سال ۱۳۸۵.
- ۱۳- مصباح یزدی، محمد تقی، نظریه حقوقی اسلام، ج. ۱، چاپ سوم، انتشارات، مؤسسه امام خمینی، تابستان، سال ۱۳۸۸.
- ۱۴- نوربهار، رضا، زمینه حقوق جزای عمومی، چاپ چهاردهم، نشر، گنج دانش، سال ۱۳۸۴.
- ۱۵- ولیدی، محمد صالح، حقوق جزا و مسیولیت کیفری، چاپ سوم، نشر، دانشگاه امیر کبیر، سال ۱۳۸۲.
- ۱۶- زبیدی، سید محمد مرتضی واسطی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج. ۵، بیروت، دارالفکر، سال ۱۳۸۵، ۱۹۶۵م (کتابخانه دیجیتالی نور).
- ۱۷- طباطبایی، محمد حسین، تفسیر المیزان، ترجمه: موسوی همدانی سید محمد باقر، ج. ۱، دفتر انتشارات، جامعه مدرسین، سال ۱۳۷۶.

- ۱۸- عوده، عبدالقادر، ( ب.ت) بررسی تطبیقی حقوق جزای اسلام و قوانین عرفی ( جرم و ارکان آن ) ترجمه: حسن فرهودی نیا، ج.۲، کابل، انتشارات خیبر.
- ۱۹- موسوی، اردبیلی، عبدالکریم، فقه القضا، البعه الاولى، قم: مکتب امیر المنین، سنه، ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۲۰- فتحي، ابو سيد احمد، الاسلام و العدالة اجتماعيه، قم: کتابخانه تخصصی فقه و اصول، سنه ۱۹۹۵م.
- ۲۱- نجفی، محمد حسین، جواهر الکلام، به کوشش قوچانی، ج. ۴۲، چاپ ششم، الطبعه، دارالکتب الاسلامیه، سنه ۱۳۹۲.
- ۲۲- قانونی اساسی افغانستان، مصوبه ۱۳۸۲ وزارت عدلیه.
- ۲۳- قانون اجراءات جزای افغانستان، مصوبه ۱۳۹۳ وزارت عدلیه.
- ۲۴- قانون جزای افغانستان، مصوبه ۱۳۵۵ .
- ۲۴- کود جزای افغانستان، مضمونه ۱۳۹۶ وزارت عدلیه.
- ۲۵- حاجی ده آبادی، احمد، تحلیل روایت ابی بصیر، مبنی بر عدم بطلان خون مسلمان، ( مأخذ مجله).

## تأیید طرح دو سند تقنینی در کمیته قوانین کابینه



دوشنبه ۱۳۹۹/۴/۳۰

کمیته قوانین کابینه جمهوری اسلامی افغانستان طرح تعدیل برخی از مواد قانون اعضای کادر علمی انستیتوت امور قانون‌گذاری و تحقیقات علمی - حقوقی وزارت عدلیه و طرح مقررۀ تنظیم وظایف اداره انسجام امور کوچی‌ها را مورد تأیید قرار داد. جلسه کمیته قوانین کابینه روز یکشنبه، ۲۹ سرطان به ریاست سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری و رییس کمیته با اشتراک دکتر عبدالبصیر انور، وزیر عدلیه و دیگر اعضای کمیته برگزار شد.

وزیر عدلیه کشور در این جلسه طرح تعدیل ماده هفتم قانون اعضای کادر علمی انستیتوت امور قانون‌گذاری و تحقیقات علمی - حقوقی این وزارت را به جلسه رایه کرد که پس از بحث و تبادل نظر اعضای جلسه درباره جزییات آن، مورد تأیید قرار گرفت.

این طرح تعدیل به منظور یکسان‌سازی امتیازات اعضای کادر علمی انستیتوت قانون‌گذاری با امتیازات اعضای کادر علمی مؤسسات تحصیلات عالی و اعضای کادر علمی اکادمی علوم و کادر علمی تخصصی وزارت صحت عامه، تهیه و ترتیب شده‌است.

طرح تعدیل ماده هفتم این قانون بر اساس مصوبه کابینه تهیه شده و به وزارت مالیه دستور داده تا در اجرای امتیازات کادری انستیتوت امور قانون‌گذاری و تحقیقات علمی - حقوقی وزارت عدلیه، اقدام کند.

وزارت عدلیه این طرح را در مشوره با وزارت مالیه در مورد مسایل مالی آن، برای نهایی‌سازی و رایه به جلسه کابینه، آماده می‌کند.

در جلسه کمیته قوانین کابینه همچنین طرح مقررۀ تنظیم وظایف اداره انسجام امور کوچی‌ها، مورد بحث و بررسی قرار گرفت و تأیید شد. این طرح مقررۀ به منظور پیشبرد وظایف و رهبری سالم در اداره انسجام امور کوچی‌ها در چهار فصل و ۲۴ ماده تنظیم شده‌است و برای نهایی‌سازی به جلسه کابینه رایه می‌شود.

کمیته قوانین در جلسه روز یکشنبه طرح تعدیل و ایزاد در برخی از مواد قانون اجراءات جزایی عسکری را نیز مورد بحث و بررسی قرار داد که اعضای جلسه بعد از بحث‌های مفصل فیصله کردند که این طرح در یک جلسه اختصاصی مورد بحث و بررسی بیشتر قرار گیرد.



در این جلسه همچنین درباره برخی مشکلات موجود در حق التصدیق ترجمه اسناد رسمی و خدمات کنسولی میان وزارت عدلیه و وزارت امور خارجه بحث شد و معاون دوم رییس جمهور تأکید کرد که حق التصدیق را باید یک اداره از شهروندان اخذ کند. او گفت که این موضوع در یک جلسه اختصاصی و با استفاده از تجارب دیگر کشورها مورد بررسی قرار گیرد.

منبع: آمریت مطبوعات

عدلیه



تأیید طرح دو سند تقنینی...



## پیش‌بینی مکافات تشویقی برای اطلاع‌دهندگان جرایم فساد اداری

چهارشنبه ۱۳۹۹/۴/۱۱

مقرره اعاده دارایی‌های غیرقانونی ناشی از جرایم فساد اداری پس از تصویب در کابینه همراه با قانون تنظیم امور زندان‌ها، قانون اداری عالی تفتیش و ضمیمه شماره ۱ قانون سلاح ناریه و مواد منقلقه در جریده رسمی با شماره ۱۳۷۵ به چاپ فرستاده شده‌است.

مقرره اعاده دارایی‌های غیرقانونی ناشی از جرایم فساد اداری، شامل شش فصل و ۳۵ ماده است که به هدف تنظیم وظایف مراجع قضایی در رابطه به اعاده دارایی‌های غیرقانونی، فراهم کردن زمینه تثبیت دارایی‌های غیرقانونی، مدیریت شفاف و مؤثر دارایی‌های ضبط و مصادره شده و هماهنگی میان نهادهای مسئول داخلی و خارجی در این امر، تهیه و شامل اسناد تقنینی دولت جمهوری اسلامی افغانستان شده‌است.

بر بنیاد این مقرره، دارایی‌های غیرقانونی به وجوه یا اموال منقول و غیرمنقولی گفته می‌شود که شخص آن را در نتیجه ارتکاب جرایم فساد اداری به‌دست آورده باشد و اعاده آن شامل مصادره این دارایی و جزای نقدی است. در این مقرره، سارنوالی اعاده

دارایی‌ها، در چوکات لوی سارنوالی به عنوان مرجع تطبیق‌کننده احکام مقرر، شناخته شده‌است.

در این مقرر آمده که سارنوالی در رابطه به دارایی‌های غیرقانونی مطابق احکام ماده ۳۷ قانون جلوگیری از پول‌شویی و عواید ناشی از جرایم و این مقرر اجراءات می‌نماید. ماده سی‌وهفتم قانون جلوگیری از پول‌شویی و عواید ناشی از جرایم، در رابطه به انجماد دارایی غیرقانونی یا معامله و مدت زمان آن با توجه به زمان‌بر بودن تحقیقات حکم کرده‌است.

بر بنیاد این قانون، سارنوالی می‌تواند امر انجماد دارایی‌ها را برای مدت ده روز صادر کند و اگر در این مدت تحقیقات مربوط تکمیل نشد، این نهاد می‌تواند با درخواست از محکمه خواهان تمدید مدت زمان انجماد وجوه تا ۹۰ روز شود.

در مقرر به سارنوالی اعاده دارایی‌ها صلاحیت داده شده‌است تا در زمینه ممنوع‌الخروج کردن یا تعلیق وظیفه مظنون یا متهم چنین قضایا به عنوان تدابیر احتیاطی اقدام کند و نیز در زمینه انجماد دارایی‌های مظنون یا متهم تصمیم بگیرد. این مقرر می‌افزاید که سارنوالی، قضایای دارایی‌های غیرقانونی انتقال داده شده به خارج از کشور را در همکاری با وزارت امور خارجه پی‌گیری می‌کند. هم‌چنین این نهاد می‌تواند که برای جلوگیری از فروش اموال منقول و غیرمنقول غیرقانونی به خارج از کشور، در همکاری با وزارت امور خارجه اقدام کند.

بر بنیاد این مقرر وزارت امور داخله، ریاست عمومی امنیت ملی، مرکز تحلیل معاملات و راپورهای بانک مرکزی و دیگر نهادهای مربوط مکلف شده‌اند تا با سارنوالی در تحقیقات مربوط به دارایی‌های غیرقانونی همکاری کنند. وزارت مالیه نیز وظیفه مدیریت دارایی‌های غیرقانونی اعاده شده، نگهداری و فروش دارایی‌های اعاده شده منقول بعد از صدور حکم قطعی محکمه و ارایه گزارش آن به سارنوالی را به دوش دارد.

عدالت



پیش‌بینی مکافات تشویقی...



پرداخت مکافات تشویقی به اطلاع‌دهندگان جرایم فساد اداری، بخش دیگری از احکام این مقرر است که به درخواست سارنوالی و بعد از تأییدی کمیسیون مبارزه با فساد اداری به اطلاع‌دهندگان این جرایم پرداخت می‌گردد.

این مقرر از تاریخ نشر در جریده رسمی (۲۸ حمل ۱۳۹۹) نافذ می‌باشد.

منبع: آمریت مطبوعات